

آینده

ارگان مرکزی نهضت آینده افغانستان

شماره های ۳۵ و ۳۶، دور دوم، سال هفتم حوت ۱۳۸۶، فبروری ۲۰۰۸

اعلامیه نهضت آینده افغانستان

در مورد

فاجعه محکومیت سید پرویز کامبخش

بیش از چهار ماه از زندانی شدن سید پرویز کامبخش محصل- ژورنالیست جوان افغان میگذرد. در درازای این مدت توفان عظیم و بیسابقه احتجاج و اعتراض علیه بازداشت و حکم اعدام وی سراسر گیتی را در نوردیده است. از مبارزان ترقیخواه و دموکرات جنبش چپ افغانی گرفته تا سازمانهای ملی و بین المللی ژورنالیستان، فرهنگیان، حقوقدانان، پارلمان اروپا، سازمان ملل متحد و شماری از حکومت‌های جامعه اروپا، رهایی بی قید و شرط این دادخواه جوان را - که جرمی جز دفاع از حقوق شهروندان و ترقی جامعه قرون وسطایی افغانی ندارد - مطالبه کرده اند.

نهضت آینده افغانستان به حیث سازمان مدافع دموکراسی واقعی، آزادی و عدالت اجتماعی که برهان وجودی خود را در دفاع از انسان مظلوم میبیند، در رابطه با محکومیت سیاسی سید پرویز کامبخش اعلام میدارد:

۱- شواهد میرسانند که تمام جریان بازداشت، توقیف و در نهایت صدور حکم اعدام سید پرویز کامبخش بر اساس جعل، دسیسه، روحیه انتقام جویی و در نهایت کتمان کردن جنایات حاکمان منطقه بی شمال شکل گرفته است. معامله های سیاسی- نظامی پشت پرده بین شاخه های حاکم جهادیان با کشورهای بیرونی، توسعه و تعمیق تضادها و تناقضات در درون نظام حاکم، گسترش روحیه خطرناک و فاجعه آور قومگرایی، ملیتگرایی و سمتگرایی در داخل ارگانهای ملکی و نظامی حاکمیت دست نشاند، رقابت سبانه برای دستیابی انحصارگرانه به شریکهای سود آور قاچاق مواد مخدر و ایجاد یک شبکه همیشه فعال مافیایی، مغشوش ساختن دایمی فضای سیاسی کشور و در نهایت منحرف ساختن اذهان عامه داخلی و جهانی از وضع جهانی زنده گی مردم افغانستان، انگیزه هایی اند که برخی حلقهات شریر حاکم را به دست یازیدن به اقدامات غوغا برانگیز اربابی میکشانند. قرار دادن شمشیر آمیخته تکفیر بر فراز نیروهای بالنده دموکرات و داد جوی و نگهداشتن فضای ترس و اختناق ابدی برای تداوم سیادت، شیوه دیرینه اهریمنان بوده است.

نهضت آینده افغانستان رهایی فوری و بی قید و شرط سید پرویز کامبخش را مطالبه کرده، با اطمینان کامل به افول حاکمیت جابران و با تکیه بر اوجگیری روحیه دادخواهی و دموکراسی در بین لایه های گسترده زحمتکشان افغانستان، نیروهای اصیل ترقیخواه و دموکرات را فرا میخواند تا روشهای خود کامه، جابرانه و توطئه گرانه ارتجاعی ترین لایه های نظام را افشا کرده، در برابر آنها به راه اندازی یک حرکت عظیم سیاسی اقدام نمایند.

(ادامه در صفحه ۵)

یادداشت مدیر مسؤل:

"دستگاه قضایی افغانستان"

حامی مواضع افراطیون تاریک اندیش

سید پرویز کامبخش ژورنالیست جوان و داد جوی ۲۳ ساله، محصل پوهنتون مزارشرف و خبرنگار آزاد روزنامه "جهان نو" از ۵ عقرب ۱۳۸۶ خورشیدی بدین سو به صورت غیر قانونی در بازداشت به سر میرسد. وی متهم به این است که نوشته بی را در باره "اجحاف بر زنان در اسلام" از روی یکی از سایتهای انترنیت برداشته است.

به رغم آنکه آشکار گردیده که این جوان دموکرات، نویسنده نوشته "آیات زن ستیردر قرآن" نیست و این نوشتار به روی سایتهای فارسی زبان از سالها پیش وجود داشته با آنهم بتاريخ ۲ دلو ۱۳۸۶ "محکمه ابتدایی" ولایت بلخ، این جوان دادجوی دموکرات را به اتهام "اهانت به دین اسلام" به حکم اعدام محکوم کرد. شواهد میرسانند که تمام جریان بازداشت و صدور حکم اعدام پرویز کامبخش بر اساس جعل، دسیسه، روحیه انتقام جویی و در نهایت کتمان کردن جنایات حاکمان منطقه بی شمال شکل گرفته است.

زندانی نمودن و محکوم به مرگ ساختن سید پرویز کامبخش نشان میدهد که بار دیگر پاسداران ارتجاع و تاریک اندیشی، می خواهند در سیاه چالهای شکنجه و اعدام کشور خونین ما، فاجعه آفرینند و باز هم جان انسان آزادخواه و دادجوی را فدای حفظ منافع سود جویان نیروهای ارتجاعی و معامله گر بدارند.

در کشور استبداد زده و خونین ما، آزار، شکنجه، حبس و کشتار آزادیخواهان و دگر اندیشان، پدیده تازه بی نیست. ما شاهد آنیم که به موازات افزایش نارضایتی مردم و عدم توانایی "دستگاه مافیایی" حاکم برسرنوشت مردم در امر تحقق مطالبات حق طلبانه آنها، نیروها، حلقهات، نهادها و شخصیتهای مردمی، دموکرات و ترقی خواه بیش تر آماج تهدید، ارباب، و فشار از سوی حاکمان دستگاه دولتی، گماشته گان محلی آنها و شبکه های اعمال قدرت و سیادت ارتجاع قرار گرفته اند.

"دستگاه سیاسی" استبداد پرور و وابسته به شبکه های مافیایی جهانی همواره با نیرنگ، ریا، دروغ و عوامفریبی به خاطر حفظ منافع و گسترش قدرت نا مشروع سیاسی خویش، باعث استمرار سلطه چهل و خرافات شده اند و تا کنون از آن بهره های بیشمار برده اند. در زیر نقاب دین خواهی، میلیاردها دالر ثروت و سرمایه ملی، هزارها هکتار زمینهای زراعتی، منابع بیشمار زیر زمینی، احجار قیمتی و آثار تاریخی و فرهنگی این کشور را غصب و به یغما برده اند. این حاکمیت شیطانی، سخت تلاش مینماید تا ژورنالیستان، خبرنگاران، نویسنده گان، حقوق دانان و اهل مطبوعات را همواره تحت فشار و شکنجه های روحی و جسمی نگهدارند.

سوال اساسی اینست که این جوان دموکرات و دادجوی چی میخواست؟ پاسخ روشن است: حق شهروندی، حق داشتن آزادی بیان و عقیده و ابراز نظر آزاد و داشتن حق دریافت انتشارات و اطلاعات. اما دریغ که حاکمان کشور و شبکه های مافیایی آنها، تاکید وطنپرستانه بر رعایت برخی از ارزشهای دموکراتیک که در قانون اساسی افغانستان تسجیل یافته اند و تاکید بر رعایت حقوق بشر و حقوق دموکراتیک فردی و اجتماعی شهروندی را کفر و "اهانت به مقدسات اسلامی" تلقی مینمایند.

ما همگام با همه نیروها و شخصیتهای اجتماعی و آزادیخواه، ضمن محکوم کردن این جنایت حاکمان افغانستان، در حالیکه به ارتباط فیصله "محکمه ابتداییه" مزارشرف مبنی بر صدور حکم اعدام "پرویز کامبخش" انزجار عمیق خود را بیان میداریم، بار دیگر تأکید میکنیم که باید تلاش مشترک و سازمان یافته را برای آزادی فوری و بدون قید و شرط این زندانی جوان و آزادیخواه کشور تشدید بداریم.

مبارزه در راه آزادی آن عده زندانیان سیاسی دگراندیش که به خاطر دادخواهی و حق طلبی در بند و زندان اند، بخش جدایی ناپذیر و مهمی از مبارزه مردم در راه طرد استبداد و ستم و گشایش راه به سمت تحولات بنیادین دموکراتیک است. این مبارزه نیازمند کار مشترک، سازمان یافته و پیگیر همه نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه است.

در این شماره: ۱- ملاحظاتی در باره زبان، ایدئالوژی و چپ افغانی از ع. ناییبی، ۲- وضع دهشتناک اقتصادی - اجتماعی کشور از ص. سپهر،

۳- برگشت سلطانعلی کشتمند به مواضع چپ از ق. زریر، ۴- اوضاع کنونی افغانستان و ویژه گیهای کار سیاسی- سازمانی چپ از داکتر ش.

ابراهیمخیل، ۵- سال ۲۰۰۷، خونین ترین سال بعد از حضور نیروها... از ن. روشن، ۶- پاسخ به پرسش یک دوست از ع. ناییبی، ۷- جنبش چپ و

مبارزه آزادی خواهی در هند از هادی. ابوی، ۸- چگونه شعارهای نهضت آینده افغانستان میتواند... از ق. محبوب، ۹- به بهانه چاپ دوم رمان

پهلوان مراد از ع. عبادی، ۱۰- کودک فروشی داغ ننگی بر جبین کابل، از ع. ناییبخیل، ۱۳- خوشه های خشم افغانی... ع. ناییبی

ملاحظات در باره

زبان، ایدئولوژی و چپ افغانی

دامهای زبان

پیش از آنکه به توضیح ایدئولوژی بپردازیم ناگزیریم به توضیح برخی ویژه گی های زبان بپردازیم. برداشت عام چنین است که یک فرد برای بیان یک اندیشه در مقابل زبان قرار دارد و از میان واژه ها و علامات زبان، آنهایی را که مطابق اندیشه خود تلقی میکند انتخاب میکند و پس از ترکیب، جمله یی را بیان میدارد که اندیشه اولی و مقدم او را، یعنی آن اندیشه یی را که گویا پیش از ساختن جمله در ذهن خود دارد، یعنی پیش از انتخاب واژه ها در ذهن خود دارد، انتقال میدهد. این نوع برداشت که بسیار کلاسیک است و تمام فلسفه را تا سده بیستم احتواء کرده است، بر این فرضیه استوار است که فاعل یا سوژه یا شناسنده، پیش از زبان وجود دارد و فقط زبان را وسیله خود میسازد تا جهان را بشناسد. وقتی دکارت گفت: «می اندیشم پس هستم»، هیچگونه مراجعه یی به زبان نکرد. اصل مسأله این است که در «می اندیشم» دکارت، چیزی پیش از اندیشیدن او نهفته است و آن «زبان» است. اگر زبانی وجود نمیداشت ممکن نبود که دکارت بیندیشد. پس گفتن اینکه «می اندیشم» خود یک حادثه زبانی است، چون ممکن نیست خارج از زبان اندیشید. پس «می اندیشم» دکارت، مقدم و اولی نیست که بتوان از آن هستی دکارت را نتیجه گرفت. یگانه چیزی را که میشود از آن نتیجه گرفت، این است که زبان هست! یعنی زبان بیرون از دکارت فاعل یا شناسنده وجود دارد و بر وی مقدم است. تناقضات تمام گفتار فلسفی تا سده بیستم عمدتاً در درک نادرست از زبان نهفته است، چون گرایش کلی چنین بوده است که زبان را صرف به حیث یک «وسیله ناقل» یا یک «متکاء» (مثل یک زنبیل!) در نظر گرفته اند. ولی فلسفه های پسادرن، علوم زبان شناسی و بویژه ساختار گرایی ماتریالیستی، عکس قضیه را به اثبات رسانده، دروازه های جدیدی را به روی «عرصه معرفت شناسی» گشوده اند. ببینیم که چی چیزی کاملاً تغییر کرده است: ما زبان را به کار نمیگیریم، زبان ما را به کار میگیرد! وقتی میگوییم: «خدا خالق است، خدا مهربان است»، این احکام پیش از آن که من وجود داشته باشم، در زبان زادگاهم وجود داشته اند و منتظر بوده اند تا به قدر لازم زبان فراگیرم تا از طریق من بار دیگر تبارز یابند و گفته شوند؛ مهمتر از آن از طریق من زیسته شوند. هر مفهوم جا گرفته در یک واژه، در جریان تاریخ، نسل در نسل، با تغییرات نا محسوسی تداوم یافته است و برداشت صد ها و یا ده ها نسل را به همراه آورده است. وقتی چنین مفهومی به من رسیده است، با تمام سرگذشت معنایی و فرهنگی خود به من رسیده است. زمانیکه من مفهوم نامبرده را در قالب همان واژه به کار میگیرم، در واقعیت امر خود را به حیث یک «بل» برای انتقال آن عرضه کرده ام و دخلی در آن نکرده ام. دهقان بچه یی که در یک قریه ارزگان بزرگ میشود، در متن چنان زبانی بزرگ میشود که از پیش یعنی در ساختار درونی خود نوعی جهانبینی آن محیط را دارد. واژه «مهربان» در حکم «خدا مهربان است» آن چنان بار معنایی دارد که مربوط همان محیط است و این بار معنایی ذهن آن دهقان بچه را به کار میگرد - یعنی آنرا میسازد. آن دهقان پسر در سیر انکشاف متداول فردی خود، در محیط متداول زیست خود، به کدام جهانبینی کاملاً مستقل خودی دست نمی یابد، بل، جهانبینی آماده محیط خود را در خود میپنجاند. او زبان را به کار نمیگیرد تا جهان را با وسایل معرفتی خود، با ذهن شناسنده خود، درک کند، بل، این زبان است که نوع خاصی از معرفت را برایش تحویل میدهد. راز تداوم فرهنگ، زبان و ادبیات در همین امر نهفته است. این خاصیت عجیب زبان است که خارج از زنده گی مشخص افراد یک محیط خاص زبانی - فرهنگی (یک جامعه)، انبوهه یی از اندیشه ها، داوریها، احکام و تعصبات ایدئولوژیک را نسل در نسل انتقال میدهد و انسانها را به حیث پلهای خود مورد استفاده قرار میدهد. ولی به این یکسو نگری پسا مدرنیزم و ساختار گرایی باید این نکته را افزود که انسانها در پراتیک زنده گی گروهی و اجتماعی شان،

چرا باید به توضیحاتی در باره زبان و ایدئولوژی به زبان ساده آموزشی پرداخت؟ از دیدگاه ما دلایل زیر توضیح زبان و ایدئولوژی را به یک موضوع مبرم و عاجل تبدیل کرده است:

۱- «چپ افغانی»، یا بهتر است گفته شود حرکتها، گرایشها، سازمانها و داوریهایی که در مقطع کنونی برای باز سازی یا نوسازی «جنبش دموکراتیک - مترقی - مردمی افغانستان» در فعالیت اند، عمدتاً در چوکات ایدئولوژیها به تفکر میپردازند و با معیارهایی که ایدئولوژیها در اختیار شان قرار میدهند، کنشها یا عملکرد های خود را مورد ارزیابی و قضاوت قرار میدهند. اگر توضیح دادن خود، تفکر خود، عمل خود، اهداف خود، همراه با توضیح دادن جهان، جامعه، سیاست و غیره با وسایلی صورت پذیرند که عمدتاً از ایدئولوژیها برخاسته باشند - نی از علوم - دشواریهای جدی را برای فعالیت عملی روزمره و دورنمایی بوجود می آورند. پس باید دانست که ایدئولوژی چیست و چگونه در بند آن قرار داریم و ایدئولوژی چگونه عملکرد دارد.

۲- واژه «ایدئولوژی» در درسنامه هایی که منابع آموزشی نسل اول انقلابیون افغان، در حزب دموکراتیک خلق افغانستان و جریان دموکراسی نوین بودند یک واژه ساده بود که معنای «سیستم منسجم و به هم پیوسته نظریات و تیوریهای مربوط به زنده گی اجتماعی» را میرساند. احزاب انقلابی مجهز به «ایدئولوژی طبقه کارگر» بودند! احزاب انقلابی امروز دیگر واژه ایدئولوژی را برای معرفی «مجموعه اندیشه های شان» به کار نمیبرند و باید توضیح داد چرا؟

۳- رابطه زبان با ایدئولوژی سرچشمه بخش بزرگی از دشواریهای معرفت است. زبانهایی که مورد استفاده بخش های مختلف جنبش دموکراتیک افغانستان اند، زمینه های سوء تفاهات عجیبی را به بار می آورند. وقتی یکی میگوید «وطن مقدس است» و این حکم را انقلابی ترین حکم میپندارد و تو به او میگوی که رفیق: لطفاً پیوند «تقدس» را که یک مفهوم صرف مذهبیت با «وطن» که یک مفهوم عاطفی گروهیست، چگونه گره میزنی، فوراً ترا به «جهان وطنی» و حتا به «وطنفروشی» متهم میکند، چون تو وطن را «مقدس» نمیدانی! پس باید توضیح داد که زبان مانند یک طیاره صرف وسیله نقلیه نیست که اندیشه ها را چون «مسافران» انتقال دهد. مسافران از طیاره فرود می آیند و میروند ولی اندیشه ها از زبان برون شده نمیتوانند و مهر زبان را با خود دارند. با زبان انتقال میکنند ولی در زبان میمانند! پس باید توضیح داد که زبانی را که همه روزه به کار میگیریم، چگونه بار ایدئولوژیها را حمل میکنند؟ باید دید بین زبان طبیعی اولیه و «گفتمانها» چی تفاوتی وجود دارد. چپ افغانی نیازمند یک باز نگری جدی زبانی است که همه روزه به خدمت میگیرد. کفایت سری به برخی نشرات افغانی بزیم تا وسعت حیرت انگیز آشفته گیهای پرداختهای زبانی را نظاره کنیم.

و اما چرا به زبان ساده؟ اگر قرار شود که زبان و ایدئولوژی با زبان پیچیده فلسفی - تیوریک توضیح داده شود، ممکن خاطر نگارنده را آرام سازد ولی به درد کتله عظیم مبارزان دادجوی افغان نخواهد خورد. منظور این دومیست! «ساده ساختن» زبان تحلیل ناگزیر، از دقت علمی - تیوریک توضیح میکاهد. ما از آن شمار از خواننده گان این سطور که عطش تیوریک دارند، از پیش معذرت میخواهیم چون این نبشته یک توضیح ترویجیست، نی یک مقاله تیوریک - فلسفی.

معانی مطرح میکند. معنی دوباره به لفظ برمیگردد و از سنخ لفظ است. به عبارت دیگر، معنی نیز لفظ است. معنی نیز زبان است. جایی که میگوید:

«ای بسا معنی که از نامحرمیهای زبان

با همه شوخی، مقیم پرده های راز ماند»

در این بیت، بیدل، گناه «در پرده های راز» ماندن بسا از معانی را بر سر نامحرمیهای زبان می اندازد. یعنی زبان قابلیت جا دادن بسا از معانی را در خود ندارد. با این اشاره ها کاملاً دریافت می شود که بیدل از محدود بودن زبان، هم از نگاه انتقال معانی و هم از نگاه ظرفیت آمیزش الفاظ با همدیگر (یا درآمیزی واژه ها) واقف بوده است.

درفکر خودم معنی او چهره گشا شد

خورشید برون ریختم از زره شکافی

در کنار تعبیری که استاد سلجوقی از این بیت داده است و فلسفه باستان را در کنار فزیک انشتاین قرار داده است (رجوع شود به «نقد بیدل» از استاد صلاح الدین سلجوقی، چاپ کابل ۱۳۴۳)، عمیقتر آن خواهد بود که در مصراع «درفکر خودم معنی او چهره گشا شد» را بدین گونه درک کنیم که معنی خورشید (به زبان امروزی می شود گفت: «سرشت خورشید» یا «حقیقت خورشید») در جای دیگری جزء در «فکر من» ظهور نمیکند.

بیدل به دامن سوژکتویزم و ایدئالیزم نمی لغزد، چون به هیچوجه وجود ماده را انکار نمیکند و آنرا «مابعد» نمیدانند، ولی حقیقت را نی به معنای «انطباق قضیه با واقعیت» - آنگونه که منطق کلاسیک تلقی میکند - بل، به حیث رویدادی که در «فکر من» رخ میدهد تبارز میدهد. وقتی در «فکر من» رخ میدهد ناگزیر در «زبان» رخ میدهد، چون «فکر»، در خارج از زبان، وجود مستقل ندارد. پس «حقیقت خورشید» منوط به زبان میشود. بیدل این یافت عظیم را نسبت نداشتن وسایل تیوریک و علمی لازم در آن روزگار، نمیتواند از نگاه فلسفی و منطقی توضیح دهد. این کاریست که فیلسوف مشهور اطریشی، «ویتگنشتاین» در سال ۱۹۲۱ با انتشار کتاب جنجال برانگیزی بنام رساله منطقی - فلسفی میکند وی در این کتاب (Tractatus logico-philosophicus) توضیح میدهد که قالب و ساختار زبان، جهان را به ما به نمایش میگذارد. همانگونه که یک نقشه جغرافیایی در یک نمایش واحد عناصر مختلف و جداگانه واقعیت بیرونی را به نمایش میگذارد، زبان نیز در یک ترکیب واحد واژه ها (که نام اشیا بیرونی یا نام روابط اشیا و پدیده های بیرونی هستند) بخشی از جهان را به نمایش میگذارد. همانگونه که نمایش نقشه محدود به قواعد نقشه کشی است، به همانگونه، نمایش زبان، محدود به قواعد زبان است، یعنی مربوط به قالبی است که زبان نمیتواند فراتر از آن برود. یعنی با زبان نمیشود هرکاری را که ما میخواهیم بکنیم. وقتی قالب طبیعی زبان را فروپاشیم و قضیه بی را مطرح کنیم، ما از نمایش جهان بیرون می شویم و قضایای کاذب را به وجود می آوریم. قضایای فلسفی، از دیدگاه «ویتگنشتاین»، قضایای کاذب اند چون به وسیله زبانی مسخ شده، بد ریخت شده، کج و معوج شده، «قالب ریزی» شده اند. البته دنباله نگرش «ویتگنشتاین» - که موضوع بحث ما نیست - به ساخت شکنی (Deconstruction) تمام گفتار ها، به شمول گفتار های علمی سرایت کرد. با تأسف در شرق تفکر بیدل در باره زبان و محدودیت های سرشتی آن، از سوی متفکرین دنبال نگردید و رنه امروز در زادگاه مان، از آشفته اندیشی و آشفته نگاری حاکم اندکی رهیده میبودیم!

ما این تبصره در باره زبان و محدودیت های سرشتی قالبهای زبانی را برای پیگرفتن بقیه سخن در باره ایدئالوژیها کاملاً ناگزیر میندازیم تا دشواری و پیچیده گی بازنمایی «معنای ایدئالوژی» را نشان داده باشیم، ولی تلاش خواهد شد تا همانگونه که در عنوان آمده است حتی المقدور به زبان ساده روی آوریم، هرچند حالا دیگر میدانیم که زبان، قالبهایی دارد که ناگزیر باید آنها را در هم شکست و مفاهیم (Concept) جدید بنا کرد تا بتوان «گونه های جدیدی از پیوند جهان بیرون» را در قالب های جدید زبانی ارایه کرد.

گاهگاهی ناگزیر به دستکاری در زبان میشوند، به ویژه در مواقعی که تحولات بنیادی در ساختار اقتصادی - سیاسی و اجتماعی رخ میدهند. تاریخ گواهی میدهد که تحولات زبانی، نسبت به تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بسیار کند تر روی میدهند. از همین قرار است زبان جنبش چپ افغانی!

در هنگام تکوین جنبش چپ افغانی، گونه یی از مارکسیزم به افغانستان راه یافت. این طرز بینش، با زبان ویژه خود داخل کشور شد. نسلی از تحصیل کرده گان، یعنی آناتی که ظرفیت فکری آنها داشتند تا فراتر از زبان معمول جامعه خود، «مفاهیم» جدید را درک کنند و با این مفاهیم - که لا بد، همانند مفاهیم زبان علوم معاصر، از کشورهای بیگانه وارد شده بودند - «جهان را ببینند». همراه با این زبان، برداشتهای جدیدی از جهان شکل گرفت و جنبش چپ افغانی زاده شد و انکشاف کرد. جنبش شکست خورد ولی آن زبان، باقی ماند. بخش عظیمی از بازمانده های چپ دپروز، با همان زبان دپروز می اندیشند و زنده گی میکنند. وقتی طبقه، مبارزه طبقاتی، انقلاب و سوسیالیزم را در زبان ۱۹۶۵ بیندیشیم، به دشواریهای جدی مواجه می شویم که مسایل امروز ما را غبار آلود میسازند. پس راه برنرفتن از معضله زبان کدام است؟ راه برنرفتن، «نقد» است. باید زبان را با خود وسایل زبانی ولی در آمیزش با پراتیک و دستاورد های تیوریک علوم نقد کرد.

بدینگونه باید از دایره معرفتی خود زبان به یک پرواز گاه دیگر حرکت کرد که نقد مفاهیم را در پرتو گسترش شناخت و گسترش زبانهای دیگر، با خود همراه داشته باشد. هرگونه نقد، ناگزیر یک دستکاری زبانی را لازم میندازد. وقتی با زبان گذشته، به وسایل جدید می اندیشی، ناگزیر مفاهیم گذشته تدام مییابند. پس باید زبانی تازه با مفاهیم تازه آفرید و نوآوری زبانی را در عرصه شناخت جزئی از نوآوری اندیشه یی تلقی کرد.

نمونه بارز دشواری در کار زبانی، اشعار بیدل است. بیدل با بینش فلسفی عمیق و با تخیل وسیع آفرینشی اش، زبانی را در اختیار داشت که از یکسو تمام وسایل معرفتی را برایش ارزانی نیمکرد و از سوی دیگر رنگ اندیشه ها، قضاوتها و احکام قالبی بیشتر از دوران او را در تاروپود خود داشت. بیدل ناگزیر بود که قالب شکنی در خود زبان کند و واژه ها و مفاهیم را دستکاری کند. این کار بیدل در زبان فارسی آن روزگار، نتیجه یی داشت که درک بیدل را برای اذهان خو گرفته با زبان متداول و عجین گشته با مفاهیم و داوریهای متداول، دشوار و حتا ناممکن میساخت. بیدل با بصیرت کم نظیر در تاریخ تکفر فلسفی آن روزگار خاور زمین، به نتایجی در عرصه زبان رسیده بود که در اروپا، چند سده بعد با جنبش فکری پست مدرنیسم به آن رسیدند. به این اندیشه بیدل در باره معنی عمیق شویم. این روایت را از سر بخوانیم:

«روزی میرزا [بیدل] را در مجلس نواب شکرالله خان با شیخ ناصرعلی اتفاق افتاد که با هم صحبت کردند و این غزل:

[نشد آینه کیفیت ما ظاهر آرائی

نهان ماندیم - چون معنی - بچندین لفظ پیدائی]

در میان آمد. شیخ در مطلع آن سخن کرد و گفت: آنچه فرموده اید که:

«نهان ماندیم - چون معنی - بچندین لفظ پیدائی»

خلاف دستور است، چه معنی تابع لفظ است، هرگاه لفظ پیدا گردد، معنی البته ظاهر می گردد. میرزا تبسم کرد و گفت: «معنایی که شما تابع لفظ دارید، آن نیز، لفظی بیش نیست. آنچه «مِنْ حَيْثُ هِيَ هِيَ» معنی است به هیچ لفظ در نمی آید، مثلاً حقیقت انسان...» (شاعر آینه ها" از شفیع کدکنی، ص ۲۲)

بیدل به صراحت میگوید که معنای یک لفظ، صرف چند «لفظ پیدا» ست (پیدا به معنی شناخته شده و متداول) ولی با این هم، همچنان، نهان میماند. در اینجا بیدل بین «درون مایه» و «لفظ» چنان خط فاصلی میکشد که از دیدگاه او غیر قابل عبور است. (همانگونه که در بینش کهن فلسفی، بین ماده و روح، یک سرحد عبور ناپذیر وجود دارد. روح به روح مطلق برمیگردد و از دنیاییست که ماده را به آن دسترسی نیست). در اینجا بیدل ظرفیت محدود الفاظ (آنچه را امروزه زبان مینامیم) را در ارایه

فلسفه عمومی شکل گرفت. فلسفه زبان به بررسی و مطالعه «رابطه بین زبان و تفکر»، «پیوند بین زبان و جهان بیرونی» و «رابطه بین زبان و جامعه بشری» پرداخت.

فلسفه زبان عمدتاً از دو راه زبان را مورد بحث قرار میدهد:

- **یکی** «ساختار نشانه‌ی» زبان (نشانه‌شناسی یا *séméiotique*) که تنها رابطه نشانه‌ها یا اعراض یا ایماهای زبان را (از قبیل اسمها، فعلها، ضمیرها و غیره) در چوکات یک سیستم منسجم درون بسته (سیستم اعراض یا نشانه‌ها) مورد ارزیابی قرار میدهد. «درون بسته» بدین مفهوم که هیچگونه مراجعه‌ی بی به خارج از خود علایم و نشانه‌ها صورت نمیدید؛ اینکه فلان علامه یا نشانه‌ی زبانی (اسم، فعل، ضمیر و غیره) به کدام واقعیت بیرونی حواله میدهد یا دلالت میکند، اصلاً مورد نظر نیست؛

- **دو**، معنا شناسی فلسفی یا سیمانتیک یا مطالعه چگونه‌گی انطباق زبان با واقعیت‌های بیرون از زبان.

ما در این نوشته صرف عرصه دوم را مد نظر داریم و عرصه نخست را که مربوط به حوزه اختصاصی و پیچیده منطق و ریاضیات میشود و رابطه‌ی بی با موضوع مورد بحث ما (زبان و ایدئالوژی) ندارد کنار میگذاریم. از دیدگاه شماری از فلاسفه معاصر زبان، به ویژه «ویتگنشتاین» (*Wittgenstein*)، مسایل فلسفه کلاسیک، یکسره مسایل و قضایای اشتباه آمیز بوده اند چون از کاربرد نادرست و نا هنجار زبان متداول (عادی) سرچشمه میگرفتند. پس برای طرح درست مسایل فلسفی، نخست از همه باید زبان را مورد نقد قرار داد و تنها پس از آن در محدوده آنچه زبان اجازه میدهد، مسایل فلسفی را مطرح کرد. از دیدگاه «برتراند راسل» نیز قضایای فلسفی صرف «مسایل زبانی» اند، به این معنی که در طرح آنها، از زبان متداول یا طبیعی استفاده نادرست صورت گرفته است و کژفهمی رخ داده است. بر بنیاد برداشت این دو اندیشمند راه چاره این است که باید تمام این مسایل فلسفی را که روی کاربرد ناجایز زبان بنا گردیده اند، یکسره به دور افکنیم. برای این کار دو طریق را میتوان پیشنهاد کرد:

یکی نقد را جهت روشن ساختن زبان؛ **دو** ایجاد یک «زبان مصنوعی کامل و ایده آل» را که در آن طرح مسایل نامبرده ناممکن باشد یا به عبارت دیگر مسایل، صرف در چوکات علمی قابل مطرح شدن باشد.

سقراط نیز بر آن بود که فلسفه، و وظیفه بررسی واقعیت را ندارد. مطالعه واقعیت، وظیفه علوم است در حالیکه وظیفه فلسفه روشن ساختن مفاهیم و معانیست. پس وقتی که گفته میشود «مسایل فلسفی همانا مسایل زبانی اند» به این موضوع برمیگردد که با واضح ساختن زبان و با استفاده درست و روا از زبان، مسأله‌ی بی برای عرصه فلسفه باقی نمیماند که به آن بپردازد. در واقع فلسفه در کاربرد درست زبان مستحیل میگردد!

البته این گرایش‌های افراطی که در برابر فلسفه کلاسیک و به ویژه در برابر ایدئالیسم مسلط بر خاسته بودند، آهسته آهسته کنار رفتند. فلسفه مدرن زبان بر این است که با کاربرد دقیق و درست زبان میتوان مسایل بنیادی جهان را مطرح کرد، مسایلی که به هیچوجه به «مسایل صرف زبانی» یا آنگونه که «ویتگنشتاین» میگفت «به بازیهای زبانی» کاهش نمییابد.

معنی و مدلول یا مصداق

در زبان شناسی ساختارگرایانه، بین «معنی» و «مدلول» تمیز قابل میشوند. معنی به مفهوم این است که ذهن آنرا درمی یابد. و مدلول به این مفهوم است که چیزی در بیرون از زبان وجود دارد که گزاره یا واژه‌ی ارائه شده و یا گفته شده بر آن انطباق مییابد. مثلاً عبارت یا گزاره «دورترین ستاره» دارای معناست چون ما ستاره را درمی یابیم و دورترین را نیز. اما این گزاره فاقد مدلول است، چون چنین ستاره‌ی بی در جهان بیکران ما وجود ندارد. هر قدر هم اگر یک ستاره از ما دور باشد، باز هم ستاره‌ی دورتر از آن وجود دارد. پس «دورترین ستاره» فاقد مدلول در دنیای خارج از زبان است. به همین گونه «بزرگترین عدد» برای ذهن ما قابل فهم است و معنا دارد: یعنی عددی که بزرگترین باشد. اما این گزاره - «بزرگترین عدد» - فاقد مدلول است، چون هر عدد

نکته مهم دیگری را نیز یاد آور میشویم: «فلسفه معاصر زبان» به تحلیل تناقض ذاتی زبان نیز میپردازد. **زبان همیشه چیزی را نشان میدهد که خودش نیست.** زبان همیشه به چیزی «غیر از خود» معطوف است. مرجع (*Reference*) زبان، همیشه چیزی غیر از خود زبان است. وقتی گفته میشود «راه دور است»، این جمله که در زبان است به چیزهای بیرونی معطوف است چون راه، دوری و بودن. یا همین واژه‌ها (راه، دوری و بودن) به چیزهای غیر خود واژه‌ها معطوف اند.

پس زبان یک میانجی بین انسان و جهان و انسان و انسان است. این به معنای آن است که بین انسان و جهان پیوند مستقیم و بی میانجی وجود ندارد. زبان وسیله و یا میانجیست که امکان اندیشیدن را فراهم میسازد و بدینگونه انسان را با واقعیت و با دیگر انسانها گره میزند. پس مسأله اساسی فلسفه، روشن ساختن ماهیت این وسیله (زبان) است که با «اندیشه» پیوند درونی دارد و تمام «شناخت جهان و انسان» روی آن استوار است. در بینش ماتریالیستی از شناخت، «جهان واقعی» مستقیماً داخل عرصه اندیشه نگردیده بل توسط عملیه شناخت، یعنی توسط تفکر، «بازسازی» شده، به شکل «اندیشه‌ها» درآمده و وارد گستره تفکر میگردد. پس آن جهان «واقعی» که مضمون تفکر ما را میسازد، «جهان بیرونی» نی، بل، جهان نیست که توسط عملیه شناخت بازسازی شده و شکل اندیشه‌ها را به خود گرفته است، «جهان اندیشه شده» است، یعنی «اندیشه» است. از آغاز پیدایی فلسفه تا به امروز همه فیلسوفان توافق داشته اند که «جهان بیرونی»، به عینه جهانی نیست که ما در تفکر خود، یا به گفته قدما در ذهن خود داریم. پنداشتهای «دو بینی»، یا «مبتنی بر ثنویت» از هستی، از همین تفاوت سرچشمه گرفته اند. ماتریالیزم پیگیر و علمی سده نوزدهم به این ثنویت توضیح علمی داد و در واقع به فلسفه به حیث «معرفت هستی» پایان بخشید و این وظیفه را به عهده علوم گذاشت. فلسفه باید به روشن ساختن پیوند یا رابطه «اندیشه» با «هستی بیرونی» بپردازد. جهانی که ما در اندیشه داریم، جهان بازسازی شده بیست که توسط یک روند دایماً در حال گسترش و تعمیق معرفت بشر، به وجود آمده است. زبان، پیوند‌های این «جهان بازسازی شده» را که «جهان اندیشه‌ها»ست تأمین میکند.

دشواری امر در این است که مجموعه واژه‌هایی را که در زبان در اختیار داریم، حسب عادت، همه را موجود، یقینی و مرتبط با یکی از واقعیت‌های بیرونی میپنداریم. واژه‌های «کابل»، «پدر»، «مادر» و «آب» را با راحتی تمام در کنار واژه‌های «بالا»، «جوان»، «خدا»، «گناه»، «بهشت»، «زمان» و «مکان» میگذاریم و وجود آنها را یک امر بدیهی و غیر قابل بحث میدانیم. وظیفه نقد علمی و نقد فلسفیست (فلسفه به مفهوم رابطه اندیشه با واقعیت) تا این بدیهیات را که از هزارها سال بر مغزهای آدمیان حکمفرمایی میکنند، مورد تردید قرار دهد. باید انشائی از راه برسد تا علماً (و با تجربه‌های عملی) ثابت کند که احکام تیوریک ماتریالیزم پیگیر در مورد عدم وجود مستقل زمان و مکان درست اند، چون زمان و مکان دو وجه ماده اند. **زمان بدون ماده و مکان بدون ماده وجود ندارند!** و از این قرار بنیاد‌های تفکر فلسفی «کانت» را که تصور مکان را نسبت به تصور جسم مقدم می انگاشت از هم فروپاشاند. پس مبینیم که واژه‌های بدیهی «آب»، «هوا» با واژه‌های بدیهی «مکان» و «زمان» بسیار زیاد تفاوت دارند تا چیه رسد به واژه‌هایی چون «گناه»، «بهشت»، «دوزخ» و غیره. با بررسی موضوع ایدئالوژی به این تفاوت‌های بنیادی بخواهیم گشت.

مسایل مربوط به «فلسفه زبان»

بشر تا دو هزار و پنجاه سال پیش بیشترین در باره جهان، درباره خود و در باره رابطه یا پیوند خود با جهان بیرونی اندیشید ولی در باره خود زبان کمتر به تفکر پرداخت. تا آنجا که تاریخ اندیشه گواهی میدهد، افلاطون نخستین کسی بود که خود زبان را مورد سوال فلسفی قرار داد. از آن به بعد فلسفه به بررسی منشای زبان، چگونگی کارکرد آن و در نهایت به بررسی توانمندی زبان برای «افاده واقعیت بیرونی» و توضیح دادن موضوع «دلالت» پرداخت. بدینگونه فلسفه زبان به حیث شاخه‌ی بی از

بزرگی را که تصور کنیم باز هم بزرگتر از آن وجود دارد. پس بزرگترین عدد وجود ندارد.

پس صحت و سقم، درستی و یا نادرستی یک عبارت (گزاره) از دو دیدگاه مورد نظر قرار میگیرند:

یکی از نگاه صدق دستور زبان که در داخل گزاره یا عبارت جریان می یابد؛

دو از نگاه مصداق یا دلالت گزاره در بیرون از عبارت، درجهان بیرون از زبان؛

دریک زبان کامل و ایده آل گفتن عبارت «دورترین ستاره» باید ناممکن باشد، ولی، زبانهای متداول، تاریخی و طبیعی جوامع بشری، ساختن و افاده دادن چنین عبارات (گزاره ها) را نمی تنها ممکن میسازد، بل، آنها را بسیار رایج هم میدارند. یکی از مبانی اساسی توهّمات بشر همینگونه «ترکیبات زبانی - اندیشه بی» است که دارای معانی نحوی و دستوری اند ولی فاقد مصداقها و مدلولها در جهان بیرون از زبان اند. تمام آفرینش شاعرانه بر اساس همین خصوصیات زبانی عامیانه بنا یافته است. در یک زبان کامل و ایده آل، شعر وجود نخواهد داشت چون در آن «استعاره» (دست باد، چنگ باران، طلوع لیخند و غیره) ناممکن خواهد بود.

مثال جالبی از فیلسوف مشهور زبان «فرگه» (Ferge) را نقل میکنیم: تصور کنید که کسی ماه را از پشت دوربین رصد خانه بی تماشا میکند. در این رویداد، سه گونه ماه داریم: یکی خود ماه در خارج از دوربین؛ دو، تصویر ماه روی عدسیه دوربین؛ سه، تصویر ماه روی شبکیه چشم بیننده. وقتی بیننده گان یکی از پی دیگر در پشت دوربین قرار میگیرند، تصویر ماه که روی عدسیه دوربین است، روی شبکیه چشم شان می افتد (چون ماه به طور مستقیم نی بل از طریق تصویر دوربین مشاهده میشود) و تصویری از ماه برای هریک از آنها میدهند. این تصویر ماه در روی شبکیه چشم هر یک از بیننده گان با هم فرق دارد چون ساختمان، جسامت و ویژه گی های دیداری چشمها از هم فرق دارند. از نگاه «فرگه»، خود ماه در خارج، مدلول است؛ تصویر ماه در دوربین، معنای ماه است (چون برای همه گان یکی است) و تصویر ماه بروی چشم بیننده گان، «نمایش ماه» است. نمایش ماه در چشم، فردیست ولی از یک معنای واحد که تصویر در دوربین است بر میخیزد.

این مثال «فرگه» تفاوت بین مدلول، معنی و نمایش را بسیار خوب توضیح میدهد ولی نتایجی را که «فرگه» از آن میگیرد و بیان میدارد که معنی در بیرون از ما عینیت دارد (همان تصویر در دوربین) راه را دوباره به سوی ایدئالیزم میگذراند. نقد «فرگه» توسط فلاسفه سده بیستم، موضوع عینیت معنی را کاملاً مردود ساخته است. تنها مدلول عینیت دارد و بس.

مارکسیزم و فلسفه زبان

درینش مارکسیستی، زبان بیرون از دیگر حوزه های اجتماعی نیست. بنابراین زبان نمیتواند به حیث یک واقعیت کاملاً جداگانه، موضوع مستقل تفکر فلسفی قرار گیرد. مسأله زبان در چوکات کلی رابطه پراتیک با تئوری، پیوند شعور با ماده (دومورد مفهوم یا Concept شعور باید بسیار دقیق بود. واژه شعور هم از همان واژه هایست که بر کدام واقعیت بیرونی مصداق پیدا نمیکند. یعنی دال وجود دارد که واژه شعور است ولی مدلول یا مصداق وجود ندارد. شعور وجود ندارد. تنها «هستی با شعور» یعنی «انسان شعورمند» وجود دارد. از همین لحاظ است که در ماتریالیزم گفته میشود: «شعور چیزی جز هستی شعورمند نیست». اگر شعور به طور جداگانه وجود میداشت، جهان «دو بئی» میبود یعنی از یکسو «ماده» وجود میداشت و از سوی دیگر «شعور». و این دیگر ایدئالیزم محض است) و روابط فرهنگ با زیر بنای اقتصادی - اجتماعی مطرح میگردد. در بینش ماتریالیستی از «تفکر»، زبان نخستین واقعیت مستقیم تفکر و آگاهی است. آگاهی بر بنیاد زبان استوار میگردد. نویسنده سرمایه در «ایدئالوژی آلمانی» از این امر واقف بود: «زبان همانقدر دیرین است که آگاهی؛ زبان چنان آگاهی واقعی عملی است که برای دیگر آدمها نیز وجود دارد و تنها از طریق این وجود برای دیگران، برای من هم وجود دارد. زبان همانند شعور در نتیجه نیاز و ضرورت تأمین روابط با دیگر آدمها، ظهور میکند و هستی مییابد.» ادامه دارد.

ادامه: اعلامیه نهضت آینده افغانستان در باره...

۲- زندانی ساختن و محکوم کردن سید پرویز کامبخش یک اقدام سیاسی ارتجاعیست؛ باید در برابر آن با اقدامات گسترده سیاسی، افشا گرانه و توضیحی قد علم کرد و تمام جهان دموکراتیک را در برابر اقدامات ارتجاعی حاکمیت کنونی کابل قرار داد.

روشهای مذهب ستیزانه هیچگاهی از جنبش مردمی بر نخاسته اند و به منافع مردم نینجامیده اند.

- جنبش چپ دموکراتیک افغانی همیشه بر پیوند های تاریخی، طبقاتی و فرهنگی خود با خلق افغانستان تکیه کرده است. احترام به مقدسات خلق جزئی از احترام به خلق است!

نهضت آینده افغانستان دگرگونسازی مناسبات اجتماعی- اقتصادی و رفع سیادت و استیلای سیاسی بهره کشان را به حیث شرایط بایسته رهایی انسان از چنبره هرگونه «از خود بیگانه گی» و «ایدئالوژی زده گی» میپندارد و بر بنیاد همین برداشت علمی از روند تاریخ و چگونه گی آمیزش ساختار های به هم پیوسته اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی- ایدئالوژیک، تغییرات سیاسی و اقتصادی را به حیث تغییرات اساسی در ساختار جامعه، در سرخط وظایف جنبش دگرگون ساز و دموکراتیک کشور قرار میدهد.

این روشها را عمدتاً حلقهات ارتجاع سیاه، به حیث آتشنزنی های بالقوه، داخل نیروهای مترقی میکنند تا در لحظات بحرانی سیاسی، از طریق مشتعل ساختن آنها، وسایل لازم سرکوب را به ساده گی در اختیار داشته باشند.

نهضت آینده افغانستان توسل مقامات را به این ابزار کهنه جدا تقبیح کرده یادآور میشود که راه اندازی «هنگامه های تکفیر» علیه نیروها و عناصر دادخواه در جریان تمام تاریخ افغانستان به تضعیف روند ترقی و تحکیم مواضع ارتجاعی ترین لایه های سیاسی منجر گردیده است. شیوه های ابلسی استعمارگران انگلیس در سرکوب رهبران آزادیخواه ملی و تضعیف مقاومت خلق، یورش وحشیانه ارتجاع علیه روشنفکران مشروطه خواه و تبلیغات افراطیون ارتجاع علیه جنبش چپ دموکراتیک، همه رویدادهایی بوده اند که پیشرفت تاریخی افغانستان را به دشواریهای عبور ناپذیر مواجه کرده اند. نباید آن فجایع تکرار گردند.

نهضت آینده افغانستان برآن است که آزادی بدون شرط و قید سید پرویز کامبخش در استحکام روند دموکراتیک یاری خواهد رساند و سایه شوم ارتجاع افراطی را یک گام به عقب خواهد زد.

۳- وخامت روز افزون وضع زنده گی زحمتکشان، فاصله گرفتن مستمر مردم از حاکمیت و حامیان جهانی آن - به ویژه امریکا -، توسعه بی ثباتی توسط فعالیت های شاخه طالبی اردوی پاکستان، ناسودمندی حضور بیش از پنجاه هزار نظامی ناتو در کشور و چپاول بیش از چهل میلیارد دالر به وسیله حاکمان امروزی، مردم افغانستان را از فرجام مثبت رویداد ها نا امید کرده اند. فرصت آن فرا رسیده است تا نیروهای چپ و دموکراتیک، در داخل و خارج کشور، یک کارزار عظیم سیاسی را در جهت افشای ماهیت نظام موجود و سرشت نیروهای حاکم به راه اندازند و شعار «دفاع از دموکراسی، آزادی بیان و حقوق مدنی» را به یک شعار سیاسی ضد حاکمیت ارتجاع قرون وسطایی تبدیل کرده، نارضایتی مردم را به سمت مطالبه تغییرات بنیادی عادلانه و دموکراتیک در نظام، سوق دهند.

نهضت آینده افغانستان یک بار دیگر تأکید میکند که تحمیل تغییرات اساسی به سود مردم و تضمین آزادی و دموکراسی، مستلزم وجود یک سازمان بزرگ سیاسی چپ است. در پروسه دفاع از سید پرویز کامبخش باید به ایجاد این وسیله دایمی سیاسی دفاع از مظلومان مسؤلانه اندیشید. نهضت آینده افغانستان در این زمینه مسؤلتهای تاریخی خود را با تواضع انقلابی به سر خواهد رساند.

قرار گرفتن در سنگر دفاع از کامبخش به معنی دفاع از داعیه دموکراسی، عدالت

و آزادی است!

نهضت آینده افغانستان

۱۳/فبروری ۲۰۰۸

وضع دهشتناک اقتصادی-اجتماعی کشور و برخی طرحها و دیدگاههای "نهضت آینده افغانستان" در مورد تغییر وضعیت کنونی و تسریع روند بازسازی جامعه افغانی

ورود:

دسامبر ۲۰۰۶) این رقم به هیچ صورت بازگو کننده عاید واقعی مردم نیست. عاید حقیقی سرانه ملی به مراتب پایین تر از این میباشد. واقعیت این است که اداره دولت با بلند نشان دادن افزایش رشد اقتصادی، تولید ناخالص ملی و عاید سرانه ملی تلاش دارد تا افزایش فقر و بدبختی توده های میلیونی زحمتکش را کتمان نماید.

از لحاظ تمویل مالی، بودجه دولت وابسته به منابع خارجیست. دولت به علت نداشتن کارایی لازم، تا کنون موفق نگردیده است که حتی مصارف بخشهای اساسی بودجه عادی کشور را از عایدات داخلی تمویل نماید، زیرا عواید اساسی به ویژه عواید ناشی از مالیات، گمرکها، حق العبور شاهراهها، فروش املاک و داراییهای دولتی و عواید تصدیهای دولتی غارت میگردند و هم اغلب چشمه های عایداتی دولت به منظور فرار از پرداخت مالیات و تاكس به نفع فرادستان جامعه مسدود گذاشته شده است.

در سال جاری برای مجموع فعالیتهای عادی و انکشافی دولت بودجه معادل ۲،۵ میلیارد دالر پیشبینی گردیده است. با وجود این که حجم بودجه تصویب شده در سطح نازل قرار دارد، ولی ادارات دولتی ظرفیت جذب و مصرف آن را ندارند.

با آنکه به اساس گزارشهای "انجمن صنعتکاران افغانستان" ۱۶۴ کارخانه بزرگ و کوچک تولیدی در شهر کابل و دهها کارخانه در شهرهای هرات، قندهار، مزارشرف و ننگرهار فعال بوده و بیشتر از پنجاه هزار کارگر در آن ها مصروف فعالیتهای تولیدی میباشند، ولی از اثر اجرای سیاستهای اقتصادی توصیه شده از جانب سازمانها و نهادهای مالی و تجارتی جهانی، تعداد قابل ملاحظه ای از کارخانه های تولیدی کشور غیرفعال و تعدادی هم در آستانه سقوط قرار گرفته اند. نشانه های بارز ورشکسته گی در صنایع جوان و نوپسند کشور به چشم میخورد؛ روزی نیست که شماری از کارگران مؤسسات صنعتی، کار خود را از دست ندهند. این وضعیت نشان میدهد که اجرای سیاست اقتصادی دولت که بر اساس قواعد و پرنسیپهای نظام اقتصاد بازار آزاد تدوین گردیده برای توسعه و انکشاف صنایع تولیدی کشور در این مرحله کارساز نیستند.

باید تذکر داد که هم سیستم اقتصاد بازار آزاد و هم سیستم اقتصاد رهبری شده دولتی دارای کاستیها و مزیتها ساختاری فراوانی اند، ولی مدافعان نظام بازار آزاد باید بدانند که پیشبرد یک برنامه توسعه اقتصادی موفق در چارچوب اقتصاد جهانی بازار آزاد، مستلزم موجودیت شرایط لازم و یک دولت مردمی و کار است که بتواند ظرفیتهای و نهادهای لازم را برای تولید و رقابت در بازار جهانی به وجود بیاورد و پیامدهای ناخواسته رقابت جهانی را به حداقل برساند. این چیز است که افغانستان کنونی، فاقد آن است.

تعقیب سیاست غیر متوازن و یک جانبه اقتصادی دولت به نفع بورژوازی دلال و گسترش فعالیتهای قشر کمپرادور به ویژه در عرصه واردات کالاهای همسان تولیدات داخلی، سودمندی ایجاد صنایع داخلی افغانی را زیر سوال برده و امکان سرمایه گذاری در این عرصه را محدود ساخته است.

سیاست پولی دولت، فرار سرمایه از داخل را رسمیت بخشیده، روند انباشت سرمایه را کند ساخته و به سرمایه گذاری صنعتی ضربه وارد نموده است.

اداره دولتی قادر به آن نیست تا سیاست مؤثر اسعاری را به هدف ایجاد و تحکیم اقتصاد ملی و انکشاف اقتصاد کشور تدوین و عملی نماید.

اصولاً برای ارایه تصویر روش، واقعی و علمی وضعیت جاری اقتصادی-اجتماعی کشور، ضرورت به آمار و ارقامیست که مطابق نورمهای پذیرفته شده علمی از سوی مؤسسه های با اعتبار جمع آوری، سنجش، استخراج و منتشر گردیده باشد. در شرایط کنونی که تهیه، دسترسی و مراجعه به چنین ارقام و اطلاعات برای ما مقدور نیست، نمیتوان ادعای ارایه یک تصویر همه جانبه و مکمل از وضعیت اقتصادی-اجتماعی کشور را نمود.

اما، شبکه های سازمانهای غیردولتی، مؤسسه های بین المللی و نهادهای مالی و تجارتی جهانی در رابطه به وضعیت افغانستان گزارشها و اطلاعاتی را وقتاً فوقتاً منتشر مینمایند که به گونه ای وضعیت جاری را بازتاب میدهند. با آنکه گزارشها، اطلاعات و احصایه های ارایه شده متفاوت و در برخی از موارد دور از واقعیت بوده و بار سیاسی و تبلیغاتی آنها نظر به آنچه واقعیت دارد بیشتر است، با آن هم ناگزیریم برای درک و ارایه سیمای کلی وضعیت جاری کشور بر آن ها قسماً تکیه نماییم.

بخش اول

وضعیت اقتصادی-اجتماعی کشور

آنچه روشن است این که: نمیتوان به رویت ارقام، احصایه ها و گزارشهای رسمی که از طرف دولت اسلامی افغانستان از طریق رسانه های خبری و اطلاعاتی داخلی و جهانی منتشر میگردد وضعیت واقعی اقتصادی کشور را درک نمود، زیرا گزارشها و آمار ارایه شده از سوی آن ها در مورد شاخصهای اساسی اقتصاد کل کشور (مکرواقتصادی) به ویژه تولید ناخالص ملی، عاید سرانه ملی، پس انداز، سرمایه گذاری، میزان انباشت سرمایه، اشتغال، رشد اقتصادی، نرخ تورم و وضع بیلانس تادیات... متناقض، پراکنده، نادرست، و اغواگرانه بوده با واقعیتهای موجود اقتصادی کشور انطباق ندارند.

در گزارشهای رسمی دولت، رشد اقتصادی کشور در سال ۱۳۸۴ چهارده درصد قید گردیده است. صرف نظر از چگونه گی سنجش و استخراج آن، با یک تحلیل ساده کارشناسانه میتوان به غیرواقعی بودن آن پی برد. در وضعیت کنونی که کشور بیش از پیش چهره نظامی به خود گرفته و هر روز تعداد قابل ملاحظه ای از نیروهای مساعد به کار از اثر جنگ و بد امنی، قربانی و از روند تولید خارج میشوند و بخش بزرگی از داراییها و ثروتهای ملی تخریب و غارت میگردد و مزید بر آن در مقیاس جهانی کنسرنهای فراملی و گروهبندهای صنعتی مالی به طور توفانزایی رو به رشد اند و حکومتهای ملی کنترل خود را به روندهای موجود در اقتصاد جهانی از دست میدهند، تحقق چنین فیصدی بلند رشد حتی برای کشورهای پیرامونی در حال انکشاف و توسعه که دارای زیرساختهای اقتصادی قوی و پایدار بوده و به مرحله عالی انکشاف و ترقی گام نهاده اند مقدور نیست.

بانک مرکزی افغانستان، در آخرین گزارش خویش، درجه انفلاسیون را ده درصد در سال ۱۳۸۴ سنجش نموده، در حالی که در همین سال سطح قیم کالاهای مورد نیاز عامه در بازارهای داخلی بیش از پنجاه درصد و در برخی موارد، قیمتها (مواد غذایی، مواد محروقاتی، مواد نفتی و مصارف کرایه سر پناه...) تا صد درصد افزایش یافته اند. بر اساس گزارش صندوق بین المللی پول، عاید سرانه کشور از ۱۸۰ دالر در سال ۲۰۰۲ به بالای ۳۵۵ دالر در سال ۲۰۰۶ رسیده است- (روزنامه آمریکایی "تایم آنلاین" ۱۰

بخش بزرگ اسعاری که از طرف دولتهای خارجی، نهادهای بین المللی و مؤسسات مالی و بشری جهان به عنوان کمک به باز سازی و توسعه، به افغانستان سرازیر میشوند، بدون کدام بهره برداری مؤثر اقتصادی در بدل واردات کالاهای مصرفی و اکثراً غیر ضروری و تجملی از کشور خارج میگردد.

اقتصاد کشور به اقتصاد کاملاً مصرفی تبدیل گردیده، سیمای بیلبانس تادیات افغانستان در واقع بازتاب دهنده فاجعه اقتصادی است. طی سال گذشته واردات کشور بالغ به ۴ میلیارد دالر بوده (بدون کالاهایی که به صورت غیرمجاز و به شکل قاچاق وارد کشور میگرددند) در حالی که صادرات کمتر از ۵۰۰ میلیون دالر سنجش گردیده اند.

باید در نظر داشت که وسایط، مهمات، تجهیزات نظامی و سایر کالاهای مورد نیاز قوای مسلح که از خارج وارد گردیده با آنکه حجم بزرگ را احتوا مینماید در بیلبانس تجارت خارجی کشور انعکاس نیافته اند.

معادن کشور به منبع بزرگ درآمد برای جنگسالاران و حکمرانان محلی تبدیل گردیده اند. سالانه دهها تن از کارگران هنگام کار در معادن کشور در اثر انفجار گازها، حوادث ناشی از کار، کمبود تجهیزات تکنیکی، عدم مراعات شرایط ایمنی کار و امراض ناشی از کار، زنده گی خود را از دست میدهند، حوادث ناگوار در معادن به ویژه معادن زغال سنگ رو به افزایش اند. سالانه دهها حادثه در این معادن اتفاق می افتند.

به رغم آنکه مطابق ماده نهم قانون اساسی دولت جمهوری اسلامی افغانستان، حفاظت و استفاده درست از معادن و سایر منابع زیرزمینی، وظیفه اساسی دولت به شمار می رود ولی دریغ که در حال حاضر دولت به اکثر منابع اقتصادی کشور دسترسی ندارد. استخراج غیر فنی و غارت سنگهای قیمتی و تزئینی به وسیله زورمندان ادامه دارد، معادن یورانیم ولایت هلمند در تصرف و کنترل خارجیها قرار دارند و استخراج آنها بدون دخالت دولت افغانستان به صورت غیرمجاز جریان دارد.

گسترش فقر و گرسنگی:

سخنگوی دفتر ملل متحد (یونیسف) در گزارش اخیر خود اعلام کرد که ۵۶ درصد از ۲۵ میلیون جمعیت افغانستان زیر خط فقر زنده گی میکنند. باید در نظر داشت که آمار و گزارشهای ارایه شده با کمیت موجود لشکر فقیر ها سازگار نیست. در افغانستان به وضوح میتوان مشاهده کرد که بیش از ۸۰ درصد نفوس کشور با عاید کمتر از یک دالر در روز زیر خط فقر زنده گی میکنند.

گرچه معیار سنجش رسمی خط فقر - که به وسیله آن سطح زنده گی انسانها در پهنه جهان را تعیین میکنند - در دست سرمایه داران بزرگ فرامولی، نهادها و انستیتوتیهای نماینده آن هاست و خط کش اندازه گیری فقر توسط نهادهای بین المللی سرمایه داری تنها نیازهای بسیار ابتدایی جامعه بشری را مبنا قرار میدهد، با آن هم میتوان برای درک واقعیت زنده گی توده های میلیونی محروم کشور به یک تصویر نسبی دست یافت. ترسیم گراف خط فقر در جامعه افغانی و آمار واقعی درآمدهای طبقات و اقشار فرودست این جامعه وضعیت بسیار بد زنده گی انبوه عظیمی از انسانهای مظلومی را که در فلاکت و تنگدستی مطلق به سر میبرند نمایان میسازد.

باید تذکار داد که هنگام تعیین خط رسمی فقر، تأمین نیازمندیهای همه جانبه انسان و ارزیابی آن مطابق قیمتهای واقعاً موجود مد نظر نیست، بل، در این برآورد رسمی، انسان محکوم به زنده گی بخور و نمیر است و بر همین مبنا نیز برایش مؤسسات وابسته به سرمایه داری خط فقر تعیین کرده اند.

روزی نیست که صدها تن هموطن بی پناه و مظلوم ما در توفانهای اجتماعی، در مصیبتهای جنگ و خشونت و بلاهای طبیعی و بحرانهای متداوم اقتصادی صدمه نینند و از هستی ساقط نگردند.

حکومت کابل خود اعتراف میکند که ۶،۶ میلیون انسان مظلوم و بیپناه کشور دچار گرسنه گی شدید اند. اداره دولت برای کم بها دادن به ابعاد این فاجعه بزرگ انسانی قرن بیست و یکم با پرویی و بی مسؤولیتی اظهار میدارد که از جمله این گرسنه گان

۳ میلیون آنها گرسنه گان موسمی اند.

در گزارش دفتر برنامه توسعه ملل متحد که در دسامبر ۲۰۰۵ به نشر رسید افغانستان به عنوان کشوری شناخته شده که وضعیت معیشتی سه چهارم روستاییان آن زیر خط مطلق فقر کشنده قرار دارند. به اساس اظهارات شاهدان عینی همین اکنون روابط بیشتر از یک میلیون اهالی روستاهای مناطق دوردست با مراکز قطع گردیده و بیشتر از ۲ میلیون از سبب خشکسالی اخیر آسیب دیده اند و میلیونها هموطن دردمند ما به مواد غذایی دسترسی ندارند. بیشتر از ۲۰ هزار بیجا شده گان جنگی بدون سر پناه در فضای آزاد قرار دارند. مزید به آن دهها هزار مهاجر بی پناه و بی نوای افغان که خلاف تمام موازین انسانی و نورمهای پذیرفته شده بین المللی به شیوه های بیرحمانه و غیرانسانی به امر مقامات جمهوری اسلامی ایران از آن کشور اخراج گردیده اند در بی سرنوشتی مطلق قرار داده شده اند. بازگشتاندن اجباری، خشونت آمیز و کتله یی مهاجران افغان و تحمیل انواع شکنجه های روحی و جسمی بر آن ها نی تنها ماهیت بشر ستیزانه نیروهای افراطی مذهبی ماجراجو در حاکمیت ایران را برملا ساخت بل هم چنان بیکیفایتی و ناتوانی رژیم کابل را نیز به نمایش گذاشت.

اکثریت مردم زحمتکش مناطق مرکزی افغانستان به دلیل خشکسالی با خطر قحطی و گرسنه گی رو به رو هستند. بروز یک فاجعه انسانی، ساکنان مناطق مرکزی را تهدید میکند؛ اکثریت مردهای این مناطق به علت بیکاری و خشکسالی طی سالیهای اخیر مجبور به مهاجرت به ایران، پاکستان و کشورهای عربی شده اند و اکنون زنان و کودکان با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم میکنند.

بیکاری:

به اساس گزارش دولت افغانستان و مؤسسه های بین المللی، نفوس افغانستان بین ۲۴ تا ۲۶ میلیون تخمین گردیده است. از جمله نفوس داخل کشور ۱۰ میلیون آن را نیروی مستعد به کار تشکیل میدهد. مطابق آمار اداره کار و تأمینات اجتماعی افغانستان از جمله نیروی مستعد به کار بیشتر از ۲ میلیون آن بیکاران دایمی میباشند. این در حالیست که علاوه از نظامیان و "جنگجویان" زنان مصروف امور منزل و گدایان شهر را هم در ردیف دارنده گان مشاغل، سنجش و محاسبه نموده اند.

از بی فروپاشی حزب- دولت دموکراتیک، موقعیت سیاسی و اجتماعی کارگران آنچنان ضعیف گردیده که هنوز قادر به ایجاد تشکیلهای مستقل و سراسری واقعی خود نشده اند. نظام حاکم نی تنها کوچکترین پاسخی به مطالبات کارگران و پیشه وران ارایه نکرده است، بل در برابر فعالیتهایی که به خاطر تشکل و سازمانیابی کارگران و کارمندان کشور و احیا و بازسازی اتحادیه های کارکنان افغانستان صورت میگیرد، برخورد ظالمانه، غیرعادلانه و تعصب آمیز نموده سیاست زور و فشار را بر فعالان اتحادیه یی داخل کشور تحمیل میدارد.

قانون کار جمهوری افغانستان که در نتیجه مبارزات پیوسته، متشکل و آگاهانه کارگران و کارمندان کشور و حمایت تمام سازمانهای مترقی مدافع حقوق کار و سازمانها و فدراسیونهای جهانی مربوط به کار به اشتراک نماینده گان کارگران و سایر کارکنان مؤسسه ها و ادارات کشور طرح، تدوین و در جوزای سال ۱۳۶۶ خورشیدی به تصویب رسیده بود، یکی از دستاوردهای بزرگ نهضت کارگری در دهه هشتاد به شمار می رود و در نوع خود اولین قانون مترقی کار در افغانستان محسوب میگردد. ولی با دریغ که به سلسله واپسگیری امتیازها و دستاورد های کارگران و زحمتکشان به وسیله حاکمیت ارتجاعی جهادی - طالبی بسیاری از ارزشهای دموکراتیک و ترقیخواهانه، از جمله فصل مربوط به اتحادیه های صنفی و بندهای مربوط به حقوق زنان از متن قانون کار حذف و ذریعه فرمان شماره ۱۶۸۶ مورخ ۱۴۲۰،۵۱ هجری قمری مطابق ۱۹۹۹،۱۱،۱ عیسایی (امارت اسلامی افغانستان) "منتشره شماره ۷۹۰ جریده رسمی" لغو گردید. بر اساس اطلاعات واصله، باز هم دولت افغانستان در نظر دارد "قانون جدید کار" را به تصویب رساند. آنچنانی که استنباط میگردد، این اقدام دولت عمدتاً به منظور: کاهش امتیازهای مالی و تأمینات اجتماعی مندرج در قانون کار موجود، حذف و محدود ساختن

دهها هزار کودک همین اکنون بر اثر فقر و ناداری خانواده های شان، به کار طاقتفرسا در کارگاهها، فروشنده گی در جاده ها و انجام فعالیتهای جنگی در شبکه های نظامی کشیده شده اند. کودکان مظلوم زحمتکش کشور برای حفظ بقای خانواده ها، در کنار پدر و مادر زحمتکش خود به کارهای چوپانی، علف چینی، جمع آوری هیزم، خشتمالی، مراقبت از حیوانات و طیور از صبح تا شام مصروف کارهای شاقه اند؛ شرح تراژیک زنده گی و کار کودکان در معادن و دستگاه های قالینبافی وجدان هر انسان با وجدان را تکان میدهد. همین اکنون شمار قابل ملاحظه کودکان زیر سن ۱۳ سال در نان پزیهها، کارگاههای دستی، آهنگری، بوت دوزی، کارهای ساختمانی و حتی معادن ذغال سنگ به کار مشغول و در شرایط غیر انسانی مجبور اند نیروی کار خود را در مقابل دریافت مزد ناچیز و یا یک شکم نان بفروشند. به رغم آنکه از نظر سن واجد شرایط استخدام نیستند ولی هیچ گاه مورد حمایت قانون قرار نمیگیرند و به طور غیرقانونی مجبور میگردند وارد بازار کار گردند. دست کارفرمایان در استثمار کودکان باز گذاشته شده است.

کودکان کشور ما بیشتر از هر زمان دیگر سیاه روز اند و این قربانیان بیدفاع در معرض آسیبهای فراوان اجتماعی و استثمار بیرحمانه قرار دارند. استثمار جنسی و قاچاق کودکان، اعتیاد و جذب کودکان در باندهای مواد مخدر و سرقت به یک پدیده معمول در کشور تبدیل گردیده است.

ظهور و گسترش پدیده کودکان خیابانی لکه ننگ دیگریست بر جبین نظام حاکم در کشور. وضعیت کودکان کارگر در مناطق مرزی افغانستان بدتر از کودکانیست که در شهرها و روستاهای کشور مجبور به کار و زنده گی اند. بر اساس گزارش کمیسیون حقوق بشر افغانستان صدها کودک افغانی تنها در شهرک سرحدی تورخم در مرز میان افغانستان و پاکستان مشغول کارهای شاقه هستند. بیشتر این کودکان به منظور تأمین نیازمندیهای اقتصادی خانواده های شان به اجرای کارهای شاقه از جمله حمل محموله های مسافران در فاصله های طولانی راه، تن میدهند. کودکان کارگر در مناطق مرزی نسبت به سایر کودکان داخل شهرها و روستاها بیشتر به تهدید، اختطاف و انتقال به مناطق مرزی در کشورهای همسایه مواجه هستند. بسیاری از این کودکان به منظور قاچاق مواد مخدر از یک سو به سوی دیگر مرز مورد بهره برداری قرار میگیرند.

اخیراً وزیر صحت عامه افغانستان اعلام نمود که روزانه بین ۵۰ تا ۷۰ زن و بیشتر از ۷۰۰ کودک زیر سن پنجسال به علت ابتلا به بیماریهای مختلف در افغانستان جان میدهند.

این ارقام در شرایطی انتشار مییابد که کنوانسیونهای جهانی و اعلامیه حقوق کودک تأکید دارند که "کودک حق دارد زنده بماند، تحصیل کند، نام و ملیت داشته باشد، مورد حفاظت قرار گیرد، نباید کار کند، نباید خرید و فروش شود، نباید در جنگ شرکت کند، نباید اعدام گردد، نباید مورد تجاوز قرار گیرد و... کودک از لحاظ هستی دارای حقوقیست و جامعه مؤظف به شناسایی آن است و از آن جا که کودکان به علت ناتوانی جسمی و فکری قادر به دفاع از خود نیستند، توجه به حقوق آنان در حیطة وظایف دولت هاست".

با آنکه ۵۵ سال از تصویب اعلامیه جهانی حقوق کودک (۱۹۵۲) و ۱۸ سال از تصویب کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹) - که حدود ۱۶۰ کشور آن را امضاء نموده اند - میگذرد و افغانستان هم به این کنوانسیون الحاق گردیده ولی بی حق ترین کودکان جهان، کودکان خانواده های زحمتکش افغانستان اند که گروه گروه قربانی سیاستهای ضد مردمی دولت دست نشانده و سیاستهای نیولیبرالی جهانی میگردند. با وجودی که طی ۵۵ سال گذشته میلیاردها دالر برای بازسازی و انکشاف افغانستان عنوان گردیده ولی تاکنون برای کودکان فقیر و بی پناه کشور شبکه حمایتی دولتی وجود ندارد.

وضعیت زنان:

میزان بیسوادی در میان زنان افغان ۸۵ درصد را نشان میدهد در حالی که میزان شمولیت به مکاتب و مدارس به ۴۰ درصد میرسد.

صلاحیتهای حقوقی کارگران و کارمندان و تضعیف نقش آن ها در امر رهبری کار و تولید و تفویض بیشتر قدرت و صلاحیت برای کارفرمایان صورت میگیرد. در "طرح قانون جدید کار" حذف ۳۶ ماده از متن قانون کار موجود، که اغلباً متضمن حقوق، امتیازها و صلاحیتهای جمعی کارگران، کارمندان، پرسونل خدماتی و سایر اتباع مستعد به کار به شمار میروند، "قانون جدید کار" را فاقد ارزشهای دموکراتیک و انسانی میسازد.

روشن است که، طرح قانون جدید کار، چیزی نیست به جز از زنجیر برده گی که حاکمیت موجود میخواهد آن را به پای کارگران و کارکنان مظلوم و فقیر کشور ما بیندازد.

مطابق ارقام منتشر شده از سوی سازمان ملل متحد، تا پایان سال ۱۳۸۴ بیش از ۸۵ درصد مردم افغانستان در روستاها زنده گی میکردند و اکنون این رقم کاهش یافته که خود نشان دهنده افزایش جمعیت شهرها در کشور است.

مؤسسه غیردولتی "واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان" در گزارش مورخ ۳۰ نومبر ۲۰۰۶ خویش نگاشته که "منبع درآمد هشتاد درصد جمعیت شهری کشور استخدام مؤقت است". اکثریت افراد مشغول به کار در شهرها را کارگران و کارکنان موسمی و مؤقتی تشکیل میدهند. این افراد که به اساس قرار داد موقت از سوی کارفرمایان استخدام میگردند از امنیت شغلی، بیمه های اجتماعی به ویژه بیمه صحتی، شرایط ایمنی کار و وسایل تحفظی جسم برخوردار نیستند.

از اثر گسترش فقر، بیکاری و بد امنی در روستاها بیشتر از ۳۰ درصد جمعیت کل کشور در شهرهای بزرگ متمرکز گردیده اند. تراکم جمعیت در شهرهای بزرگ به ویژه شهر کابل باعث بروز مشکلات زیادی شده است. شهر کابل که برای ۷۰۰ هزار نفر پیشبینی شده بود، فعلاً در آن بیشتر از ۵،۴ میلیون نفر ساکن گردیده اند.

با آنکه افغانستان ۳۹،۸ میلیون هکتار زمین زراعتی در اختیار دارد با دریغ که وضع زراعت در کشور بدتر از هر زمان دیگر است. از جمله بیشتر از ۷،۹ میلیون هکتار زمین آباد شده و قابل کشت، بنابر بدامنی، عدم دسترسی به آب و خدمات زراعتی کمتر از ۴ میلیون هکتار زمین تحت کشت قرار میگیرد. از اثر سه دهه جنگ، این سکتور شدیداً صدمه دیده، زیرساختهای اقتصادی، شبکه های آبیاری، جنگلها و علفچرها تخریب شده، ظرفیت تولیدی سکتور زراعت و مالداری به طور قابل ملاحظه تقلیل یافته است و ضرورت برای واردات موادغذایی روز تا روز بیشتر میگردد. تنها در سال جاری تقاضا به واردات گندم بالغ به ۱،۲ میلیون تُن سنجش گردیده است. بیشتر از هشتاد درصد زارعان کشور از سیستمهای کهنه و عنعنه یی زراعتی کار میگیرند، قابلیت کاری دولت برای عرضه خدمات زراعتی مؤثر و کافی و ترویج زراعت ماشینی بینهایت تضعیف گردیده است.

غصب زمینهای زراعتی، مالکیتهای دولتی و عام المنفعه به وسیله فرماندهان و تفنگداران جهادی ادامه دارد. به اساس گزارشهای رسمی دولت بیشتر از ۳،۲۷ میلیون جریب زمین دولتی (پنج جریب معادل است به یک هکتار) به وسیله زورمندان غصب گردیده است. غارتگران در تبنانی با مقامات بلند پایه دولتی در تلاش اند تا این ملکیتهای غصب شده را به مالکیتهای "مشروع و قانونی" غاصبان تبدیل نمایند.

ابعاد اقتصاد مبتنی بر تریاک در کشور به مرز بیسابقه رسیده اند. اقتصاد موادمخدر در تمام عرصه های زنده گی اقتصادی-اجتماعی کشور ریشه دوانیده است. رواج پر رونق کشت موادمخدر باعث کاهش چشمگیر در تولیدات سنتی زراعتی شده و در نتیجه نیاز کشور به تولیدات زراعتی از خارج افزایش یافته است.

وضعیت کودکان:

با درد و دریغ باید گفت، که تعداد قابل ملاحظه افراد مشغول به کار را کودکان تشکیل میدهند. به اساس آماری که از سوی صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل متحد (یونسف) منتشر شده، تعداد کودکان مشغول به کار در کشور بیشتر از ۶۰ هزار تخمین گردیده است (در این سنجش کودکانی که در عرصه نظامی مجبور به «کار» اند در نظر گرفته نشده اند) ولی ارقام واقعی به مراتب بیشتر از این اند.

مواد مخدر و وضعیت زنده گی مردم:

ابعاد اقتصاد مبتنی بر تریاک در کشور به مرز های بیسابقه یی رسیده اند. دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرایم سازمان ملل متحد در ماه سپتامبر ۲۰۰۶ اعلام نمود که "میزان تولید تریاک در افغانستان در سال ۲۰۰۶ با درصد افزایش، به رقم بیسابقه شش هزار و یکصد تن (۶۱۰۰) رسید و اکنون افغانستان بیش از ۹۰ درصد کل تریاک جهان را تولید میکند."

به گزارش خبرگزاری "سوشیتد پرس" از واشنگتن، "دفتر سیاست ملی کنترل مواد مخدر امریکا" با انتشار بیانیه یی به تاریخ اول دسامبر ۲۰۰۶ اعلام نمود، که در سال ۲۰۰۶ در ساحة کشت خشخاش به میزان ۶۱ درصد افزایش به عمل آمده، همین اکنون ۱۷۲ هزار و ۶۰۰ هکتار (۸۶۳ هزار جریب) زمین درجه اول زراعتی تحت کشت خشخاش قرار دارد. تثبیت اراضی کشت خشخاش توسط معلومات مفصل ماهواره یی به دست آمده است. سطح کشت موجود حاکی از آن است که در سال (۲۰۰۷) حاصل تولید تریاک میتواند به ۵۶۴۴ تن برسد. بر اساس این محاسبه میتوان گفت که اتحادیه ها و کارتهای مواد مخدر و مالکان لابراتوار های پروسس تریاک مقدار ۶۶۴ تن هرویین خالص را در بازار عرضه خواهند نمود.

تزیید کشت و پروسس مواد مخدر در مناطق تحت تصرف طالبان بیانگر آن است که طالبان رهیافت خود را نسبت به کشت مواد مخدر تغییر داده و از طریق مواد مخدر بخشی از مصارف جنگی خویش را تمويل مینمایند.

به قول از شاهدان عینی، طالبان بیشترین منابع مالی خود را از خرید و فروش و قاچاق مواد مخدر تأمین میکنند، همین اکنون طالبان و همپیمانهای منطقه یی و بین المللی آن ها از محموله های مواد مخدر محافظت میکنند، لابراتوار های هیرویین را اداره مینمایند و بر درآمد حاصله از مواد مخدر مالیات تعیین کرده اند و قطعات وسیعی از اراضی تحت تصرف خویش را برای کشت خشخاش اختصاص داده اند.

زمینداران بزرگ، جلاپها و قاچاقچیان مواد مخدر از حمایت سیاسی در کشور برخوردار اند.

گرچه برنامه استراتژی مبارزه با مواد مخدر افغانستان از طرف مؤسسه های بین المللی تهیه شده ولی پنجسالی که گذشت نشان داد که چنین برنامه ها نی مؤثریت لازم دارد و نی قابلیت انطباق، زیرا در کشوری که دولت آن حامی و مدافع منافع کارتهای و اتحادیه های قاچاقچیان بین المللی مواد مخدر باشد، چگونه میتوان از آن انتظار مبارزه با مواد مخدر را داشت.

ثلث فعالیتهای اقتصادی کشور مربوط به اقتصاد مواد مخدر است. عواید تولید ناخالص داخلی تریاک در دو سال اخیر (۲۰۰۴ و ۲۰۰۵) ۲،۶ و ۲،۷ میلیارد دالر برآورد شده. روند رو به افزایش کشت خشخاش باعث شده تا دهقانان بی زمین و کم زمین و کارگران زراعتی فقیر، فقیر تر شوند و وابسته گی بیشتری به قاچاقچیان مواد مخدر پیدا نمایند. درآمد حاصله از تولید مواد مخدر در کشور طبق آخرین ارزیابیهای بانک جهانی، سه میلیارد و یکصد میلیون (۳،۱۰۰میلیارد) دالرتخمین گردیده که از جمله ۲۵ درصد آن عاید زارعان میگردد و ۷۵ درصد آن به کارتهای و اتحادیه های قاچاقچیان بین المللی تعلق میگردد.

از بررسیهای اخیر دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرایم سازمان ملل متحد در افغانستان استنباط میگردد که بیشترین تقاضای مواد مخدر مربوط به ایران بوده، پاکستان و کشورهای اروپایی در ردیفهای بعدی قرار داشته، در اروپا به نظر میرسد - بریتانیا در قطار اول قرار داشته باشد. همین اکنون ایتالیا، آلمان، اسپانیا به بازارهای عمده مصرف مواد مخدر تبدیل گردیده اند. پول حاصله از مواد مخدر بدون کنترل با استفاده از سیستم قدیمی انتقال پول بنام حواله از کشور خارج و به پول سفید تبدیل میگردد. اقدامات بازدارنده به شمول سمپاشی کشتزار های خشخاش که به منظور جلوگیری از کشت بیشتر کوکنار در سال ۲۰۰۶ از طرف دولت و مؤسسات بین المللی انجام گردید، نه به هدف ریشه کن ساختن کشت کوکنار بلکه بمنظور جلوگیری از عرضه اضافی و حفظ سطح قیم موجود و تعادل بخشیدن نرخ آن در بازارهای جهانی میباشد، در نتیجه

واقعیات این است، که افغانستان از نظر مرگ و میر مادران بدترین وضعیت را در جهان دارد. تصادفی نیست که نماینده ویژه دبیر کل سازمان ملل متحد در افغانستان وضعیت مرگ و میر زنان و کودکان در افغانستان را با مرگ و میر فاجعه سونامی در جنوب و جنوب شرق آسیا مقایسه کرده و آن را "سونامی خاموش" خواند. گروه موسوم به " جنبش زن در جهان" در گزارش مورخ ۱۳ اکتوبر ۲۰۰۶ خویش نگاشت: "هنوز ملیونها زن و دختر افغان با تبعیض مستمر و خشونت در محیط خانه و جامعه دست به گریبان هستند و برای رفع این مشکل به اقدامات جدی نیاز است، تضمینهای داده شده به زنان افغانستان در پی سقوط رژیم بنیادگرای طالبان در سال ۲۰۰۱ عملی نشده است."

در نتیجه اعمال قوانین زن ستیز، زنان در کشور به موجود های بی اختیار تبدیل گردیده اند. ۶۰ تا ۸۰ درصد ازدواجها در افغانستان اجباری اند؛ ۵۷ درصد از دختران قبل از رسیدن به سن شانزده ساله گی و سن قانونی ازدواج به خانه شوهر فرستاده میشوند. زنانی که مورد تجاوز جنسی قرار میگیرند اگر در مورد تجاوز جنسی شکایت کنند با این خطر مواجه هستند که مبادا به دلیل داشتن روابط جنسی نامشروع زندانی شوند. زنان مظلوم کشور که به زور وادار به ازدواج میشوند و از فقر و مشکلات اجتماعی در رنج اند، دست به خود کشی و خود سوزی میزنند. روزی نیست که رُخداد خود سوزی در میان زنان کشور به گوش نرسد.

ترو و قتل فعالان حقوق زن و کارمندان سازمانهای غیردولتی مربوط به زنان سر خط اخبار روزانه گردیده، زن افغان، مظلوم بی اختیار و فراموش شده بیست که انواع ستم بر او تحمیل میگردد. هر گاه موجودی را در زیر کوله باری از هزاران درد هستی، منجمد، بی روح و دردمند از حوادث زمان میباید این موجود منزوی از جهان متمدن و آزادیهای بشری زن افغان است. زن افغان نی تنها از تفکر مردسالارانه سنتی عقبمانده مسلط بر جامعه افغانی رنج میبرد، بل با نداشتن آگاهی از حقوق انسانی، خود را ناتوان احساس میکند. فروش و خرید دختران به شکل رقتبار در اکثر مناطق رواج دارد، حتی در برخی از مناطق کشور دختران با حیوانات تبادل میگرددند.

سازمان "کسفام" به تاریخ ۲۷ نوامبر ۲۰۰۶ در کابل اعلام نمود که "از هر پنج دختر تنها یک نفر شان به مکتب میرود. این تناسب برای مکاتب ثانوی یک بر بیست است" در حدود ۸۰ درصد مکاتب به وسیله بنیاد گرایان مذهبی آتش زده شده و در متباقی آنها دسترسی به آب آشامیدنی و تشناب وجود ندارد. بیشتر از دو میلیون شاگرد در خیمه ها و یا هوای آزاد درس میخوانند. معاش ماهوار یک معلم از ۳۸ دالر امریکایی تجاوز نمینماید؛ آنان با این مقدار پول به مشکل میتوانند حداقل مصارف یک هفته خویش را تأمین بدارند.

وضعیت جوانان:

جوانان، به ویژه جوانان متعلق به طبقات و اقشار فرودست جامعه یکی از لایه های وسیع اجتماعییست که به شدت آسیب میبینند. این نیروی عظیم اجتماعی با قیمت ارزان همچون گوشت دم توپ در جنگهای جاری مورد استفاده قرار میگیرند و ظالمانه به خاطر تأمین اهداف و مقاصد نیروهای خارجی و ارتجاع سیاه منطقه از عرصه زنده گی و هستی ساقط میگرددند. جوانان در بی سرنوشتی و بی آینده گی به سر میبرند. بیکاری، فقر، محرومیت از تعلیم و تحصیل، آواره گی و بی پناهی عوامل دیگری اند که زنده گی پُر از درد کنونی جوانان افغان را رقم میزنند. این تصادفی نیست که تیرکشیهای ارتجاع سیاه، امپریالیزم جهانی و متحدان ارتجاعی منطقه یی آن جوانان را نشانه گرفته اند. آنان خوب میدانند که جوانان یکی از بخشهای حساس جامعه محسوب میشوند و در مسیر تغییرات و تحولات اجتماعی به سرعت به حرکت در می آیند. جوانان عامل نیروی بزرگ مبارزاتی اند که اگر آگاهانه و منظم با دیگر اقشار و طبقات فرودست جامعه در آمیزند، تبدیل به نیروی عظیم دگرگونساز میگرددند. نجات جوانان از بدبختی و فلاکت هول انگیز کنونی بدون تغییر بنیادی ساختارهای اجتماعی - اقتصادی موجود، مقدور نیست.

دیگر مفهوم اصلی شعار پُر طمطراق نظم نوین مبتنی بر دموکراسی وارداتی قلابی را در تجربه افغانستان مردم جهان دیدند و دریافتند که، چطور و چگونه نی تنها زنده گی مادی مردم بیگناه افغانستان قربان شده است بل که حتی امنیت خانواده، هستی و ناموس شان نیز پامال گردیده و هر روز هست و بود شان در اثر جنگهای کور و بی سر انجام نابود میگرددند. میلیاردها دالر پولی که ثمر کار و رنج انسان زحمتکش است صرف این جنگ و ماشین راه اندازی و تداوم آن شده است.

بازرسیهای اهالی به ویژه در ساحاتی که قوتهای خارجی مستقر اند یکی از جلوه های آشکار آزار و اذیت و تجاوز نیروهای نظامی خارجی علیه مردم ملکی بیدفاع است که در این مناطق ساکن اند، بازجویی و سوال و جواب توأم با ضرب و شتم به یکی از شیوه های رایج مبدل گردیده، طی پنجسال گذشته، فلاکت و بدبختی مردمان ما تداوم یافته و کشور کانون ارتجاع و ارتجاع نوین و اسارتگاه تاریکِ ظلمت‌زای توده های ملیونی زحمتکشان بوده، حاکمیت جلاخانه و شوم ارتجاع، هزاران فجایع اسفبار به بار آورده، هزاران هموطن مظلوم و بیدفاع ما را از هستی ساقط ساخته و همه خلعهای کشور را مورد تاخت و تازهای غارتگرانه قرار داده است.

اکثریت قریب به اتفاق مسؤولان ادارات دولتی نی تنها در فساد غرق اند بل که فساد را حمل مینمایند، اغلب افراد و شخصیت‌های که در رأس اداره دولت قرار دارند، از لجن فساد برخاسته اند، زنده گی آن‌ها با فساد گره خورده، هزارها انسان را برده خود ساخته اند و هزارها دالر را که برای بازسازی عنوان گردیده بود برای زنده گی پُرتجمل خویش اختصاص داده اند، عدالت در پنجه های خونین و مردار این‌ها اسیر است.

بی پرده باید گفت که نظام موجود، نمونه فاحشیست از بربریت، این نظام برای استقرار و بقای خویش همواره در پی تحمیل و استمرار غیردموکراتیک ترین شیوه حکومت بر توده های ملیونی بوده است.

کذا نمیتوان از نظام سرمایه داری فرامی جهانی انتظار آن را داشت تا صلح، آزادی، امنیت، رفاه و عدالت اجتماعی را در افغانستان تأمین نماید، این نظام نی تنها در افغانستان بل که در سراسر جهان بدر مرگ، ویرانی، فقر و فلاکت میباید، تمام جنگهای غیرعادلانه ارتجاعی، توسعه طلبی، تجاوز، کشتار جمعی، غارتگری، صدور خشونت و باز تولید خشونت، تولید، پیروسی، ترافیک و پخش مواد مخدر، تجارت زنان و کودکان و نقض حقوق بشر همه و همه دستاورد های نظام امپریالیستی حاکم بر جهان ماست.

بخش دوم

دیدگاهها، نظریات و طرحهای ما در مورد انکشاف اقتصادی کشور

وضع موجود هُمداریست به همه نیروهای مردمی، دموکرات و ترقیخواه که تا هنوز سکوت و نظارتگری نموده اند و سرنوشت خلعهای محروم و زحمتکش کشور را به دست بنیادگرایان مذهبی، سران جهادی و حاکمان خارجی سپرده اند.

ما برآنیم که برنامۀ جدید مصوب کنفرانس سراسری مورخ ۲۳ جون ۲۰۰۷ (نهضت آینده افغانستان) که به گونه یی تلفیقی از اهداف نهایت غایی، وظایف استراتژیک مرحله یی و برنامۀ مقطعی جنبش چپ دموکراتیک و ترقیخواه کشور در آن بازتاب یافته است و به صورت شفاف خطوط اساسی دورنمای جنبش دگرگون‌ساز و دادگستر دموکراتیک کشور را ارایه میدارد، میتواند مبنای مبارزاتی نیروهای چپ دموکراتیک و ترقیخواه کشور قرار گیرد.

چشمداشت ما از همه نیروهای دموکرات، مردمی و ترقیخواه کشور که علاقه مند جدی تداوم مبارزه دادرخواهانه و رهاییبخش به نفع انسان مظلوم و زحمتکش اند، این است که طرحها، پیشنهادها و اصول مرامی ارایه شده ما را در عرصه های اقتصادی- اجتماعی به حیث زمینه های بحث و تبادل نظر مورد استفاده قرار دهند و در تدوین اهداف و وظایف استراتژیک و تاکتیکی یک سازمان بزرگ سیاسی سراسری نیرومند چپ دموکراتیک و ترقیخواه آن استفاده نمایند تا باشد به صورت مؤثر از حقوق و منافع زحمتکشان کشور دفاع به عمل آید.

ازدیاد مزاد تولید، بهای یک کیلوگرام تریاک در افغانستان از ۴۰۰ دالر به ۱۰۰ دالراکاهش یافته است، ولی هنوز در بازارهای اروپایی در سطح قیم مواد مخدر کاهش قابل ملاحظه به وجود نیامده است.

اعتیاد و افسرده گی:

تعداد معتادان هیرویین در کشور رو به افزایش است. وزیر مبارزه با مواد مخدر افغانستان در یک کنفرانس خبری به تاریخ ۱۹ نوامبر ۲۰۰۶ در کابل اظهار نمود، که "تعداد معتادان هیرویین در شهرکابل از ۷۰۰۰ نفر در سال ۲۰۰۲ با افزایش دو برابر به ۱۴ هزار نفر در سال ۲۰۰۵ رسیده است. ۴۰ تا ۵۰ درصد آواره گان افغانستان هیرویین و ۲۰ تا ۳۰ درصد آن حشیش مصرف میکنند و مجموع مصرف کننده گان مواد مخدر در افغانستان حدود یک میلیون نفر نفوس کشور را تشکیل میدهد.

حدود ۹۲ درصد مجموع تریاک جهان در افغانستان تولید میگردد، مقدار قابل ملاحظه تریاک تولیدی در داخل کشور به وسیله لابراتوار های مخفی به هیرویین تبدیل میشود. همین اکنون به صورت علنی یک گرام هیرویین خالص به قیمت ۳۰۰ افغانی معادل ۶ دالر امریکایی در بازارهای شهرکابل و رستورانتهای و چایخانه ها به فروش میرسد. قیمت نسبتاً پایین تریاک، حشیش و هیرویین در بازار داخلی موجب معناد گردیدن بخش قابل ملاحظه یی از نفوس فعال و قابل کار کشور به ویژه جوانان گردیده و زمینه ساز برای توسعه بازار داخلی شده است.

اعتیاد و خود فروشی ابعاد فاجعه آمیز به خود گرفته است، پدیده اعتیاد به مواد مخدر و عواقب اجتماعی نا به هنجار آن از کران تا به کران کشور را فراگرفته است، اعتیاد و تن فروشی بیش از همه در بین اقشار فرودست جامعه به ویژه زنان و جوانان خانواده های فقیر و کم درآمد گسترش یافته، تعداد زنانی که به اثر فقر اقتصادی و نبود امکانات زنده گی، برای به دست آوردن پول ناچیز به تن فروشی روی آورده اند رو به افزایش است، گرچه تا کنون آمار و ارقام واقعی این پدیده در دست نیست، ولی در اکثر خیابانهای شهرکابل و سایر شهرهای بزرگ گوشه هایی از وضع نا به سامان این زنان ستمدیده و دردمند را میتوان لمس نمود.

در نتیجه گسترش فقر کشنده، بی باوری به آینده، اعتیاد به مواد مخدر، ادامه جنگ و خشونت، عدم رفاه اجتماعی به ویژه کمبود غذا، آب، و سر پناه مناسب بر اساس بررسیهایی که از سوی وزارت صحت عامه افغانستان و مقامات مسؤول صحتی نیروهای ناتو صورت گرفته ۳۰ تا ۴۰ درصد مردم کشور به بیماریهای روانی- به ویژه روان افسرده گی مبتلا گردیده اند. پژوهشگران "مرکز کنترل و جلوگیری از بیماری"، که یک سازمان تحقیقاتی صحتی مستقر در اتلانتای، ایالات متحده امریکاست، در گزارش سال ۲۰۰۴ خویش گفته است که از هر سه شهروند افغان که پانزده سال یا بیشتر سن دارند دو نفر نشانه های افسرده گی و سایر ناراحتیهای روانی را از خود بروز میدهند.

خشونت و بد امنی:

زنده گی مردم طی ششسال گذشته تحت شرایط حضور امریکاییها و بازوی نظامی آن ناتو همواره با جنگ، خشونت، بی امنیتی، آواره گی، فقر، تنگدستی و محرومیت همراه بوده، در سالی که گذشت این روند تشدید شده و به وخامت بیشتر منجر گشته است.

خشونت، بد امنی، غارت، چپاول، فقر و بیکاری کنونی در افغانستان که از نوامبر سال ۲۰۰۱ وارد خونین ترین مراحل خود شد و طی بیشتر از پنجسال هزارها کشته بر جای گذاشته است نتیجه سیاستهای توسعه طلبانه امپریالیزم جهانیست.

سیاست تسلط طلبی و توسعه جویی امپریالیستی و نظامیگری افسارگسیخته نظام جهانی سرمایه داری موجب آن گردیده که جهان بیش از پیش چهره نظامی به خود گرفته و صدها هزار انسان مظلوم و بیگناه قربانی جنگهای ویرانگر و خشونت‌های بی پایان گردد. کشته شدن هزارها انسان بیگناه جامعه افغانی و تخریب ثروتها و داراییهای این کشور مظلوم و زخمی، تنها به خاطر تأمین منافع اقتصادی و سیاسی دولتهای امپریالیستی، متحدان منطقه یی آن‌ها و شرکتهای غول بیکر و غارتگر سرمایه داری و اتحادیه ها و کارتل‌های قاچاقچیان مواد مخدر و اسلحه است.

این که عناصر کدام یک از سیستم‌های اساسی در این نظام مختلط اقتصادی - اجتماعی زیاده‌تر نفوذ خواهد داشت مربوط به عوامل سیاسی و ترکیب اجتماعی - طبقاتی نیروهای حاکم، میلانهای درون نظام سیاسی و چگونه گی اساسات تولید و درجه رشد نیروهای مؤلد و مراکز تولیدی میباشد.

با درک اینکه تعیین سیاست اقتصادی در شکل‌گیری پروسه های اقتصادی و رشد آتی آن از اهمیت خاصی برخوردار میباشد، باید از چنان سیاست اقتصادی حمایت گردد که هدف آن، ارتقای سطح زنده گی مردم، تأمین آهنگ رشد با ثبات و متوازن در تمام عرصه های اقتصاد ملی بوده، دارای دورنمای روشن انکشافی و رفاه همه گانی باشد.

از دید ما به منظور تأمین و رشد سریع نیروهای مؤلد، ایجاد زیرساختهای اقتصادی و تأمین انکشاف متوازن و باثبات اقتصادی، باید از منابع و سرمایه های ملی و کلیه ریزرفها و امکانات بهره گیری و استفاده مؤثر بعمل آید و استراتژی برنامه اقتصادی - اجتماعی برای اجرای وظایف مقطعی مرحله جاری بر پایه سکتورهای دولتی، خصوصی، تعاونی و مختلط استوار گردد.

با در نظر داشت اینکه، تحول و ستمدی ساختارهای پایه یی نظام اقتصادی - اجتماعی در مسیر رشد و انکشاف متوازن، مزید بر تقویت و بهره گیری مؤثر از سکتور خصوصی مستلزم توسعه، تحکیم و گسترش مالکیت‌های دولتی و تعاونی نیز میباشد، باید از اقتصاد دولتی و تعاونی حمایت به عمل آید، نه باید حمایت از توسعه و گسترش سکتور دولتی و تعاونی به معنای کم بها دادن به سایر سکتورهای (خصوصی و مختلط) شامل در هر اقتصاد ملی تلقی گردد. هر گونه بر خورد قشری به نقش سکتوردولتی و مطلق کردن وظیفه آن به عنوان سرمایه گذار و هدایت کننده مطلق بدون توجه به درجه رشد و میزان عقب مانده گی دبرین ساختاری و توسعه نیافته گی می تواند اثرات نامطلوب در اقتصاد ملی از خود به جا گذارد، در این مرحله، انعطاف پذیری در تدوین برنامه های اقتصادی - اجتماعی امر کاملاً ضروری پنداشته میشود و مصونیت قانونی ملکیت، اعم از دولتی، خصوصی، تعاونی و مختلط ضمانت مهم پیشرفت و ثبات اقتصادی این مرحله به شمار میرود.

مسأله مالکیت بر وسایل تولید بنیادی ترین مسأله اقتصادی در تمام جوامع است. این مسأله کلید بهره کشی از انسان و تمام مطالب دیگر اجتماعی را به دست میدهد. تا زمانیکه تمام ثروت اجتماعی در اختیار تمام جامعه قرار نگیرد، نمیتوان از انکشاف همه جانبه انسان سخن راند. بناً اجتماعی ساختن کامل ثروت و قدرت به مثابه اهداف نهایی غایی به حیث پیش شرط برای ایجاد یک جامعه عادلانه انسانی فارغ از استثمار انسان به وسیله انسان برای تمام کسانیکه که به خاطر ایجاد چنین جامعه تلاش میورزند مطرح است.

به پندار ما، جبران عقب مانده گی دبرین تاریخی اقتصادی - اجتماعی افغانستان مقدم از همه مستلزم آن است که پروسه انباشت سرمایه کل اقتصاد ملی و سرمایه گذاری های جدید در خدمت این امر قرار گیرد و در مسیر رفع این عقب مانده گی سوق گردد و تمام سکتورهای شامل در دایره اقتصاد ملی کشور بر بنیاد بر نامه علماً تنظیم شده و استراتژیی که دارای دورنمای روشن انکشافی و رفاه همگانی باشد به صورت بهم پیوسته یی در جهت رفع عقب مانده گی، تأمین استقلال اقتصادی کشور، رشد نیرو های مؤلده، توسعه و انکشاف متوازن، ترقی اجتماعی، بهبود و ارتقای مستمر سطح زنده گی مردم به ویژه زحمتکشان کشور هدایت گردد.

از دیدگاه ما در این مرحله رشد اقتصادی باید انحصار و مالکیت دولت بر منابع زیر زمینی، معادن، منابع اساسی انرژی، جنگلات، علفچرها، منابع آبی، بنادر، خطوط مواصلاتی اعم از هوایی و زمینی تأمین گردد و از توسعه و گسترش سرمایه گذاریهای دولتی در بخشهای اساسی زیربنایی، بهداشت، تعلیم و تربیه، آموزش و پرورش و امور مربوط به زیست محیطی حمایت به عمل آید.

سکتور معادن و صنایع به عنوان زیر بنای اقتصادی، نیازمند جدی حمایت مسؤلانه دولت است، توسعه و انکشاف این سکتور نسبت نبود توانایی لازم مادی و بشری و

در شرایط پیچیده کنونی اساسی ترین سوالی که در برابر نیروهای چپ دموکراتیک ملی، مترقی و دادخواه کشور قرار دارد این است که، چگونه وضع موجود را به سود زحمتکشان تغییر باید داد؟

دریافت پاسخ دقیق، ایجاب بحث سازنده و مسؤلانه یی را مینماید. اجازه فرمایید تا برای بازکردن بحث پیرامون اهداف، وظایف، راهها و وسایل مبارزاتی جنبش چپ و دموکراتیک ملی جامعه افغانی در عرصه انکشاف اقتصادی - اجتماعی کشور به صورت مؤجز برخی طرحها، دیدگاهها نظریه ها و ابزاری را که در اصول مرامی (نهضت آینده افغانستان) تبلور یافته است به صورت موجز ارایه بداریم.

با توجه به نیروی کار مستعد، استعدادهای طبیعی، زمینهای وسیع زراعتی، منابع زیرزمینی شناسایی شده و نا شناسایی شده و موقعیت جغرافیایی افغانستان و رشد سریع دستاوردهای علوم و تکنیک در سطح جهانی، باور داریم، که چنانچه صلح پایدار در کشور استقرار یابد و حاکمیت واقعی مردم برقرار گردد، افغانستان میتواند به اسرع وقت به کشور آباد، انکشاف یافته، مترقی و سربلند تبدیل و رفاه و آسوده گی مردم آن تأمین و تضمین گردد.

در وضعیت موجود که در کشور ما، سطح پایین رشد نیروهای مؤلد، ساختار ناقص اقتصادی، سیستم اقتصادی - اجتماعی پیچیده، میزان نازل بازدهی کار و مؤلدیت از جمله ویژه گیهای اساسی اقتصادی آن به شمار میرود و از جهت ساختار اقتصادی، مرکب از اقتصاد چند شیوه یی (طبیعی، خرده کالایی، نیمه فیودالی، فیودالی و بورژوازی تجاری) و فاقد سیستم مؤثر تولیدیست، گزینش راه انکشاف و ترقی اجتماعی و انتخاب روشها و پرنسیپهای اقتصادی با اهمیت ترین مسأله ییست که در برابر جامعه ما قرار دارد.

ارزیابی و نتیجه گیری ما از وضع کنونی کشور این است، که عقبمانده گی دبرین، توسعه نیافته گی، فقر و محرومیت و انواع ستم به ویژه ستم طبقاتی، نابرابری، بیعدالتی و ظلم، مظاهر روشن تسلط مناسبات عقبمانده قرون وسطایی اقتصادی - اجتماعی بوده، بدون دگرگونساختن این مناسبات و متحول گردانیدن زیرساختهای اقتصادی به سود زحمتکشان، رهایی انسان زحمتکش، رفاه و ترقی اجتماعی، انکشاف، رشد و توسعه اقتصادی جامعه افغانی مقدور نیست.

سیاستهای اقتصادی که به وسیله دولت موجود در افغانستان عملی میگردد طی ششسال گذشته به وضاحت نشان داد که در کشور بی نهایت عقبمانده، دارای اقتصاد ورشکسته با پایین ترین سطح عاید ملی و مردم در فقر نشسته با حجم وسیع تخریبات سه دهه جنگ تحمیلی، نمیتوان تنها با گزینش "مدل نظام اقتصاد بازار آزاد" و پذیرفتن پرنسیپها و منطق اقتصادی ساختاری آن، به تحقق اهداف و وظایف مرحله جاری دست یافت و نیازمندیهای اساسی جامعه را تأمین نمود.

تجربه شش سال فعالیت اقتصادی در کشور زیر شعار "اقتصاد بازار آزاد" گواه بر این است که رها کردن سرنوشت میلیونها انسان به دست اراده بازار آزاد، از این دیدگاه پیامدی جز استقرار فاجعه آمیز سرمایه داری بی بند و بار و غارت داری و ثروت مردم و ورشکسته گی تولیدات ملی، چیزی دیگری نخواهد در پی داشت.

از دید ما در گزینش نظام اقتصادی - اجتماعی کشور، رجحان منافع زحمتکشان جامعه افغانی یک اصل انصراف ناپذیر شمرده میشود. با ایستاده گی به همین اصل، و بادر نظر داشت سطح نازل رشد نیروهای مؤلد موجود کشور، برای تحقق اهداف و وظایف اقتصادی - اجتماعی این مرحله تکامل تاریخی جامعه افغانی، ما سیستم اقتصاد مختلط یا "راه وسطی" را که ترکیبی از عناصر سیستم بازار آزاد و پلانگذاری مرکزی اند و میتواند در وضعیت موجود کارایی بهتر و مؤثر تر اقتصادی داشته باشد برگزیده یم. زیرا در چنین سیستم اقتصادی به صورت نسبی منافع تمام اقشار و طبقات اجتماعی کشور در نظر گرفته میشود، انسجام اقتصادی، تأمین و تحکیم حاکمیت ملی و اقتصاد ملی و فراهم نمودن زمینه های عینی برای بیرون رفت از بحران کنونی و رشد سریع نیروهای مؤلده نسبت به سایر مدل‌های اقتصادی میسر میگردد.

ما چنین مبینداریم که: اتخاذ سیاست واحد تجارتي و مالي در برابر کليه عرضه کنندگان کالا هاي توليدي داخلي و خارجي در شرايطي که توليدات داخلي حداقل قدرت رقابت را از نظر کيفي و کمي در برابر محصولات وارداتي خارجي ندارند چيزي جز تبديل کشور به یک جامعه مصرفي نيست.

به باور ما ايجاد تسهيلات ترانزيتي، برای افغانستان به حيث کشور محاط به خشکه از اهميتي خاصی بر خوردار است، فعال شدن و اعمار شاهراه هاي ترانزيتي و عبور شاه لوله هاي نفت و گاز از خاک کشور ني تنها برای افغانستان بلکه برای کشورهای آسيای ميانه هم، مفيديت اقتصادي را دارا بوده اين کشورها را از زير فشار محدوديت راه هاي ترانزيتي تا اندازه فارغ می سازد. "نهضت آینده افغانستان" در اين مورد منافع ملي کشور را رجحان داده و از اصل استفاده مؤثر از موقعيت جغرافيايي و ترانزيتي کشور به سود مردم افغانستان حمايت می نماييم .

ما طرفدار همکاريهاي اقتصادي منطقه يی ميباشيم، ولي تذکار میدهيم که در وضعيت کنوني جهانی که سازمانهاي پرقدرت مالي و تجارتي به هدف اجرائی سياستهاي اقتصادي انحصار هاي غول پيکر فراملي در ابعاد جهانی و خارج کردن مراکز مهم تصميم گيري جهانی از دست دولتها و انتقال مستقيم آن به انحصار هاي سرمايه داری فراملي، ايجاد گرديده و بر اقتصاد جهانی مسلط ميگردند، سازمانهاي منطقه يی که به هدف تأمین همکاريهاي اقتصادي ميان کشورهای منطقه به وجود آمده است نمیتواند از دايره سياستها و عملکردهاي نهادهاي پرقدرت جهانی مانند سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی و صندوق بين المللي پول و ساير سازمانهاي بين المللي بی تأثير بماند. بناً نمیتوان به موفقيت و نتايج عملکردهاي سازمانهاي منطقه يی به نفع کشورهای عضو بسيار خوشبين بود. اما تصور ما اين است که، وابسته گی روز افزون اقتصاد کشورهای آسيای به بازار چين و کاهش وابسته گی آنان به بازار آمريکا پديده نوين است که در آینده نزديک تاثيرات شگرفي را بر صف آرايي نبروهای سياسي در جهان به ويژه منطقه ما باقي خواهد گذاشت بناً، افغانستان با موقعيت مهم استراتژيک و مرکزيت موجود خود ميتواند مقام شايسته و با اهميتي را در تمام همکاري هاي بزرگ اقتصادي در منطقه احراز بدارد و در صورت اتخاذ سياستهاي واقعيبنانه و مستقل ملي، نقش افغانستان در سازمانهاي منطقه يی به مثابه نقطه اتصال آسيای ميانه و آسيای جنوبي جهت رشد همکاريهاي اقتصادي در منطقه برجسته خواهد بود.

تأمین روابط اقتصادي مفيد، باثبات و پايدار منطقه يی که تمامی کشورهای عضو در آن بتوانند نقش موثر داشته باشند یک ديد بسيار وسيع قابل حمايت و ترغيب است، ولي تحقق اين امر بيشتتر مربوط ميگردد بر موجوديت دولتهای مشروع، مردمی، با ثبات و مستقل که بر بنياد اراده مردمان کشورهای عضو بميان آمده باشد.

بخش زراعت یکی از عرصه های مهم و نهايت با اهميت برای ما تلقی ميگردد، با یک ديد ساده در می يابيم که، دهقانان کثيرالعدده ترين طبقه را در ترکيب اجتماعي کشور تشکيل داده است و نقش اساسي را در فعاليتهاي اقتصادي جامعه افغاني ايفا مينمايند. بيشتتر از هشتاد در صد نفوس مستعد به کار در بخش زراعت مصروف بوده اين سکتور سهم عمده را در توليد ناخالص ملي کشور دارد.

اختصاص بخش قابل ملاحظه زمين زراعتي برای کشت و توليد محصولات افیوني که بالاترين رقم را در توليد و درآمد ملي دارد به اهميت اين عرصه افزوده است.

بدر نظر داشت اينکه "در افغانستان زمين عمده ترين وسيله توليد است"، و نقش اساسي و پايه يی را در اقتصاد ملي کشور دارد، حل مسأله زمين و دهقان به حيث یک موضوع با اهميت و حياتي در مجموع جامعه برای ما مطرح است، باور ما اين است که بدون انجام رفورم مترقي زراعتي و حل بنيادي مسأله زمين و آب به سود مؤلدين مستقيم، انکشاف مستمر اقتصادي و بهبود زنده گی دهقانان بی زمين و کم زمين ميسر نيست .

ما از تدابير و اقداماتي که در جهت بسيج کشاورزان و مالداران کشور، ارتقای سطح آگاهی و تنوير اذهان آنها در استفاده از روشهاي جديد علمي زراعتي و به کارگيري «اگروتخنيک» به هدف ميکانيزه کردن زراعت، ازدياد سطح محصولات و توليدات زراعتي و مالداري، ارتقا سطح بازدهي فی واحد زمين و بهبود شرايط کار و زنده گی آنها اتخاذ گردد حمايت مينماييم.

ادامه در صفحه ۱۷»

کميود سرمايه داخلي مستلزم جلب و به کارگيري منابع بيروني ميباشد. بايد از سرمايه گذاريهاي مؤثر اقتصادي در اين بخش حمايت گردد.

ما از همه اقداماتي مؤثر، که در جهت توسعه، انکشاف و گسترش صنايع ملي کشور در اين مرحله تحول ساختاري اقتصادي صورت ميگيرد حمايت می نماييم. بايد زمينه هاي لازم برای ايجاد، رشد و پاگيري صنايع توليدي فراهم گردند و موانع از سر راه آن برچيده شوند.

نبايد اجازه داد تا زير شعار " خصوصي سازی" ضربه اساسي بر صنايع توليدي کشور وارد گردد. انتقال تصديهاي توليدي دولتي به سکتور خصوصي در شرايط و وضعيت کنوني با در نظر داشت ماهيت سودجويانه و غارتگرانه نظام حاکم پی آمدی جز نابودی اين مؤسسات و سياه روزی کارگران چيزي ديگري ندارد.

ما برآنيم که: نبايد با متشبيث توليدي و صنايع خصوصي نوپاي کشور بر خورد تعصب آميز به عمل آيد. متشبيث توليدي و خدماتي در تکوين و تحکيم اقتصاد ملي یکی از موتورهاي اصلي رشد صنايع به شمار ميروند، اين بخش با به کارگيري سرمايه خود و جذب مشارکت سرمايه هاي غير دولتي و استفاده از منابع انساني و اعمال مديريت کارساز، آگاه و مؤثرمی تواند ضمن ايفای نقش خود در رشد اقتصاد صنعتي کشور، راه رسيدن به اهداف توسعه يی و انکشافی مرحله کنوني را کوتاه سازد. رشد و پاگيري صنايع داخلي به گسترش و قوام بورژوازي صنعتي از یک سو و طبقه کارگر صنعتي از سوی ديگر می انجامد.

ما از صنعتکاران حمايت همه جانبه بعمل می آوريم و بمنظور بهبود، توسعه و انکشاف صنايع مستظرفه، صنايع دستي و پيشه وری، خواهان اتخاذ تدابير مؤثر تشويقي و حمايتي از جانب دولت ميباشيم.

در عرصه مالي ما خواهان رفورم مترقي و عادلانه ماليات به سود زحمتکشان هستيم و وضع ماليات مترقي و متساعد را وسيله مؤثر در امر کاهش شگاف بين فقر و ثروت می پنداريم و از نظام بودجوي مبتني بر افزايش منابع عايداتي داخلي و کاهش وابسته گی به وامها و امداد هاي خارجي حمايت می نماييم. نبايد اجازه داد که بار پرداخت قرضه هاي اسارت آور خارجي کمر مردم مظلوم ما را بشکند.

ما خواهان مدرنيزه نمودن سيستم بانکی و توسعه خدمات بانکی بوده از تأسيس بانکهاي انکشافی، زراعتي، تعاوني و کريدتي که هدف آن کمک به مؤلدين و پرداخت وامهاي کوچک کم ربح به زارعين، روستايي ها و فقرا باشد حمايت مينماييم.

در ارتباط به تعيين پاليسي و سياست تجارت خارجي از چنان سياست پشتيباني می نماييم که متضمن توسعه و انکشاف توليدات ملي، تزئيد حجم صادرات، تعويض کالاهای وارداتي به توليدات داخلي، تأمین تعادل بيلانس کل تجارتي کشور و تسريع دوران پولی گردد. در شرايط موجود به منظور تأمین به موقع کالا هاي مورد نياز عامه و مواد خام مؤسسات توليدي داخلي و جلو گيري از ورد اجناس غير ضروري و مشابه توليدات داخلي، بايد با نظام تعرفه يی از توليد کننده هاي داخلي حمايت به عمل آيد و به اين منظور سيستم ويژه تعرفه يی حمايتي ايجاد گردد.

ارزيابي ما اين است که، در وضعيت کنوني جهانی که تمرکز قدرت اقتصادي در سطح جهان در سازمانهاي چون گروه هشت، بانک جهانی، صندوق بين المللي پول، سازمان جهانی تجارت و غيره، دور از ساحه نفوذ شهروندان قرار دارد، انکشاف سرمايه داری تمام روند هاي اقتصادي - اجتماعي و سياسي را فراگرفته و کشورهای پيشرفته صنعتي سرمايه داری در مقياس جهانی از مواضع مستحکم تر بهره مند ميگردند، نمیتوان انتظار آنرا داشت که تصاميم و اقدامات سازمان تجارت جهانی به نفع کشورهای در حال توسعه و فقير تمام گردد. زیرا به وجود آمدن ارکان پر قدرت مالي - تجارتي که اجراء کننده گان سياستهاي مالي انحصار هاي فراملي در ابعاد جهانی اند، عمدتاً به هدف خارج کردن مراکز مهم تصميم گيري جهانی از دست دولت ها و انتقال مستقيم آن به انحصار هاي سرمايه داری فراملي صورت گرفته است. به باور ما تجارت جهانی ميتواند یکی از عوامل رشد اقتصادي و بازدارنده فقر در کشور باشد ولي باز گذاشتن دروازه هاي کشور بدون اتخاذ تدابير حمايه يی توليدات ملي در حکم نابودی توليدات داخلي است.

برگشت سلطان علی کشتمند

به مواضع چپ

نگاهی بر دیدگاه های محترم سلطان علی کشتمند

خواندند. چپ و احیای آن به مثابه یک جنبش و نیاز مبرم وضعیت کنونی تا هنوز در داخل افغانستان زمینه بحث جدی نیافته است.

اینک در یکی دو سال اخیر تداوم و استحکام سیادت ارتجاع و پیامد های فاجعه بار آن در داخل کشور شماری از تشکلهای و فعالین سیاسی جامعه افغانی بیرون مرزی را به باز نگری فکری وادار نموده، آنها را به دیدگاه هایی باز می گرداند که مدت ها پیش از سوی "نهضت آینده" با صراحت کلام بیان گردیده بودند. گرچه در شکل یابی اینگونه گرایشها در قبال اینکه گنجاندن عناصر محدود دموکراتیک به غرض تزویر عامه در قوانین دولت ارتجاعی نمی تواند زمینه های اجرایی یابند، هنوز برخورد شفاف به چشم نمی خورد و نیز اهداف عام ملی و دموکراتیک با چپ دموکراتیک معاوضه می شوند اما خود این گرایش می تواند برای آینده امیدوار کننده باشد.

مشوره های سلطان علی کشتمند و مرامنامه نهضت آینده افغانستان:

محترم س.ع. کشتمند مینویسد:

«هدف عدالت اجتماعی مبتنی بر مشارکت کامل و برابر تمام افراد و گروه ها در جامعه برای برآوردن نیازمندی های ایشان و برخورداری برابر تمام شهروندان از عین حقوق و خدمات می باشد. بنابراین تعهد محکم به عدالت اجتماعی باید در قلب سیاست ها، برنامه ها و ستراتیژی گروه ها، نیرو ها و سازمانهای تحول طلب و ترقیخواه قرار گیرد. لازم است که نیرو های طرفدار عدالت و دادخواه نخست به مردم در باره عدالت اجتماعی آگاهی بدهند و سپس مبارزه بخاطر تحقق آنرا در عمل سازمان بخشند.»

این مسأله در مرامنامه نهضت آینده افغانستان مصوب کنفرانس ۲۳ جون ۲۰۰۷ چنین فورمول بندی شده است:

«نهضت آینده افغانستان جامعه مبتنی بر عدالت اجتماعی را به حیث یک "امکان تاریخی" مطرح کرد، امکانی که تنها در صورت اشتراک آگاهانه گسترده ترین اقشار و طبقات مظلوم و زحمتکش در روند های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، اندیشه ای - فرهنگی تحقق پذیر است.»

در دیدگاه های مشورتی در رابطه به عنوان "عدالت اجتماعی" وظایفی از قبیل مبارزه بخاطر ایجاد یک جامعه مدنی مبتنی بر عدالت، صلح، امنیت و قانونگرا، عدالت برای همه در هر بخش زنده گی اجتماعی، کثرت گرایی، آزادی بیان و اندیشه، دموکراتیزه کردن ساختار های سیاسی، مبارزه در برابر نژاد پرستی و ستم ملی و اجتماعی، مبارزه

بخاطر امحای فقر و بیکاری، کار اجباری و بهره کشی غیر عادلانه از کار

زحمتکشان، مبارزه بخاطر توزیع فراورده های مادی، دارائی ها و ثروت های

ملی بر پایه عدالت برای اکثریت جامعه نه بسود اقلیت (تکیه از ماست) پشتیبانی

از مبارزه سیاسی، اجتماعی و صنفی توده های میلیونی زحمتکشان افغانستان، دفاع از حقوق سندیکائی کارگران و زحمتکشان و برخی وظایف دیگر بر شمرده شده اند.

آنچه در بالا برجسته گردید مبین موضعگیری کاملاً چپ بوده با **حمایت از بازار آزاد** (تکیه از ماست) در هر شکل و محتوایی که مطرح گردد در مغایرت قرار میگیرد. این موضعگیری حتی تمایل روشن بسوی جامعه بدون طبقات است.

مرامنامه نهضت آینده افغانستان به مسایلی فوق اینگونه پرداخته است:

نهضت آینده افغانستان معتقد است که ایجاد یک دولت واقعاً دموکراتیک، مستقل، یکپارچه و دارای حاکمیت ملی که ممثل اراده مردم افغانستان و ضامن منافع آنها باشد و بتواند کشور را از بحران عمومی بیرون کشد، صلح پایدار، امنیت، آزادی و استقلال را تأمین و تحکیم بدارد، از تمامیت ارضی کشور دفاع و حراست نماید و جامعه افغانی را به سوی توسعه، انکشاف، ترقی و بهبودی زنده گی زحمتکشان سوق دهد به ضرورت

درین اواخر دیدگاه های مشورتی از جانب محترم سلطان علی کشتمند صدراعظم سابق و یکی از رهبران پیشین ح د خ ا در باره نیرو های چپ دموکراتیک افغانی در تارنما های انترنتی به نشر رسید. دلایل، عوامل و انگیزه های این موضعگیریهای انقلابی هرچی باشند چیزی از اهمیت آنها نمی کاهند. آری در موقعیتی که چپ شکست خورده و فروپاشیده افغانی در زیر انبوهه شکها، تردید ها، نا امیدیا، گمراهیها و جفای اکثریت رهبران دیروزی خود، **در اثر تلاش شجاعانه شماری از رزمندگان آگاه و پیگیر انقلابی پرورش یافته در مدرسه جهانی علمی**، باردگر قامت رُست کرده است، موضعگیری روشن یکی از رهبران تاریخی آن در قبال مسایل بنیادی اندیشه یی و سیاسی جنبش دموکراتیک افغانی امریست مهم و شاید هم ممدی در دشوار راه مبارزه یی که در پیش داریم.

اگر هشت سال پیش رهبران دیروزی در مواضع سیاسی - اندیشه یی نهضت آینده افغانستان قرار می گرفتند، روند نوسازی جنبش چپ انقلابی افغانستان سرعت می گرفت و این همه پدیده های انحرافی سازمانی، اندیشه یی، تبلیغاتی و این همه زد و بند های معامله گرانه و چشمداشت های در یوزه گرانه از آستان ارتجاع سیاه قرون وسطایی تحت حمایت کاخ سفید، با چنین ابعاد تأسف آور و زشت، رُخ نمیدادند.

البته با اگر ها نمیشود سیاست کرد. اندیشه ها، سیاستها و اصول مرامی سازمانی تعیین کننده اند و آدمها به حیث حاملان یا عاملان آنها در موقعیت ثانوی قرار دارند. از آنجا که نوشته اخیر محترم سلطان علی کشتمند باب تازه یی برای گفتگو و بحث میگذارد

ما نخست از همه برخی از همسانیهای **موضعگیریهای تازه** او را با **مواضع همیشگی نهضت آینده افغانستان** به گونه موازی نشان میدهم و بعد موضعگیریهای متفاوت

ایشانرا در فاصله ۶ سال - پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ - آشکار میسازیم. منظور به هیچوجه این نخواهد بود که چرخش اندیشه یی - سیاسی محترم سلطان علی کشتمند را آشکار سازیم بل منظور این است که حقانیت و درستی گزینش برخی موضعگیری های اخیر سیاسی - اندیشه یی او را برجسته سازیم، موضعگیریهایی که در جریان «۸» سال گذشته، نهضت آینده افغانستان بر آنها پافشاری کرده و علی الرغم بهتانها، تخریبها و افتراه ها علیه ما، از راه زحمتکشان عدول نکرده است؛ راهی که اینک محترم سلطان علی کشتمند گزینش آنرا به رهروان چپ افغانی - البته این بار بدون ذکر «من الله توفیق» بر پایان مشوره نامه اش - "رفیقانه" مشوره میدهد.

اما از آنجائیکه برداشت از مفهوم چپ در مجامع سیاسی افغانی کلاً نا همگون و در بسا موارد بر پایه تصورات سلیقه ای و دلخواه بطور نا مشخص و نامأنوس صورت می گیرد لازم دیده می شود تا تأملی بر پیشینه تاریخی مفهوم چپ به عمل آید (رجوع کنید به پینویس).

جنبش چپ در بیشتر کشور های دنیا راه های از سر گیری فعالیت خود را باز یابی کرده و به پیروزی هایی نیز دست یافته است، اما در افغانستان هنوز سایه یی از ابر های ابهام و سر در گمی بر سر این راه بستر افکنده نمی گذارد تا به رستاخیز خود دست یابد، حتی طرح مبانی فکری چپ در میان شمار زیادی از اعضای دیروز ح د خ ا تا چندی پیش واهمه بر می انگیخت و نشانه افراطگیری پنداشته می شد. هشت سال قبل زمانیکه نهضت آینده افغانستان تأسیس یافت و ندای از سر گیری مبارزه دادخواهانه و دموکراتیک را بلند نمود، طرحهای آن آرمانی و دور از واقعیت های کنونی جامعه افغانی خوانده شدند. با فروپاشی امارت طالبان و نصب حکومت مؤقت توسط اداره جورج بوش بی باوری و بی اعتمادی نسبت به افکار چپ اوج گرفت و بسیاری ها در گرو امید های نا مؤجه به "دموکراسی" نوظهور افغانی سجاده گذاشتند و در مرگ "چپ افغانی" فاتحه

های ملی و کلیه ریزرف ها و امکانات بیرونی بهره گیری و استفاده موثر اقتصادی بعمل آید و ستراتیژی برنامه اقتصادی - اجتماعی برای اجرای وظایف مرحله جاری بر پایه سکتور های دولتی، خصوصی، تعاونی و مختلط استوار گردد. (فصل سوم - اهداف مرامی، بند دوم)

توضیحات ارائه شده در مشوره های محترم کشتمند در باره وظایف اقتصادی، حضور نیروهای نظامی خارجی و نتیجه گیری های که در پایان دیدگاه های خود نموده اند با مواضع نهضت آینده افغانستان شباهت های فراوان دارند که به مقصد کسب معلومات بیشتر، خوانش مکمل دیدگاه های ایشان و مرامنامه نهضت آینده افغانستان توصیه می گردد.

محترم سلطان علی کشتمند به یک نکته اساسی دیگر که در تطابق کامل با موضع گیری های همیشه گی نهضت آینده افغانستان قرار میگیرد نیز تماس گرفته اند: "شماره از روشنفکران عملگرا و گروه های سیاسی معین، مرگ ایده های چپ را اعلام میکنند و با دوری از اندیشه های پیشرو میخوانند جنبش را به بیراهه بکشاند" (همانجا) ۰ این بیان بدون شک بر آنچه که نهضت آینده افغانستان از هشت سال بدینسو به آن اشاره نموده و بدینوسیله شیوع انحراف و گمراهی ناشی از ترک اندیشه را در میان بازمانده گان چپ دیروز هشدار داده است مهر تأیید می گذارد. بویژه تأکید بر اندیشه های پیشرو مبین دیدگاه چپ است که محترم کشتمند در حقیقت تعلق خود را به آن برجسته ساخته اند اما در ادامه جمله می نویسند: "و شماری دیگر آرمانگرایانه و جزمی بر معیار های سنتی می چسبند و بدینگونه راه را در برابر نگرش های نوین در جهت ارتقا و پویایی می بندند". درینجا احتمال دور نیست که هدف، بار دیگر نهضت آینده افغانستان است، اگر چنین است مقایسه فشرده ای که از دیدگاه های ایشان و مواضع نهضت در بالا صورت پذیرفت نشان می دهد که محترم کشتمند نیز از نظر فکری و سیاسی به جمع "آرمانگرایان" پیوسته اند آنچه به "نگرش های نوین در جهت ارتقا و پویایی" رابطه می گیرد به عقیده شماری از کارشناسان و شخصیت های مستقل چپ نگر افغانی، مرامنامه نهضت آینده افغانستان و تمامی نشرات پیگیر «آینده» نگرشهای نوینی را برای جنبش چپ افغانستان عرضه می دارند که در مقایسه با دکماتیزم کهنی که نسل محترم کشتمند با آن خو گرفته بود، یک نوسازی بنیادی انقلابی تلقی میگردند.

تقابل بین مواضع دیروزی و امروزی محترم سلطان علی کشتمند:

محترم سلطان علی کشتمند تا همین یکسال پیش افکاری را اشاعه می کردند که با آنچه در بالا آمد فرق فاحش دارد. در مارچ ۲۰۰۲ هنگامیکه برخی رهبران، کادرها و اعضای پیشین ح. د. خ. ا می خواستند به ایجاد یک تشکل سیاسی به نام "نهضت میهنی" اقدام نمایند نیز پیشنهاداتی را ارائه نموده بودند.

درینجا قسمتهایی از "برخی پیشنهادات و نظریات مشورتی از سوی سلطان علی کشتمند - سابق صدراعظم افغانستان" (منتشره در حمل ۱۳۸۱ مطابق مارچ ۲۰۰۲) ارائه می گردند:

"۰۰۰ چنین سازمانی از لحاظ ملی متعلق به تمام ملیت ها و اقوام ساکن در افغانستان، از لحاظ اجتماعی عمدتاً نماینده اقشار وسیع متوسط در جامعه خواهد بود که پایگاه طبقاتی آنرا لایه های مختلف روشنفکران، سرمایه داران ملی و متشبهین خصوصی، بورژوازی خورده پای شهری، اقشار میانه حال روستائی و دهقانی، کارگران و پیشه وران آگاه تشکیل خواهد داد".

سازمانی با این پایگاه طبقاتی - با وجود حضور سمبولیک چند تن دهقان میانه حال و یا کارگر آگاه در ردیف های آخرش - در هیچ یکی از رده های چپ نمی گنجد و نمی تواند از جانب افرادی که به گونه یی با مکتب "اندیشه های پیشرو" پیوند دارند مطرح گردد. در ادبیات سیاسی به اینگونه سازمانها "راست میانه" می گویند.

میرم و حیاتی مردم افغانستان و آرمان تاریخی آنها مبدل گردیده است (فصل سوم - اهداف مرامی، بند اول) ۰

نهضت آینده افغانستان در راه تصویب قانون اساسی واقعاً دموکراتیک که ضامن آزادی های دموکراتیک، استقلال و تمامیت ارضی کشور، حاکمیت ملی و برابری افراد در برابر قانون بوده، تبعیض نژادی، ملی، قومی، زبانی، جنسی و مذهبی را جرم شمرده، آزادی واقعی تشکل احزاب سیاسی و سازمان های اجتماعی را ضمانت کرده و کرامت انسانی را فراتر از هر اصل دیگر قرار دهد با پیگیری مبارزه می کند (همانجا) ۰

نهضت آینده افغانستان آزادی بیان، فکر و عقیده، آزادی مطبوعات، آزادی تشکیک و فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی - اجتماعی و فرهنگی را مهمترین شرط تأمین دموکراسی و آزادی های سیاسی در افغانستان میدانند (همانجا) ۰

نهضت آینده افغانستان تمام امکانات خویش را در جهت تأمین شرکت آگاهانه و مسئولانه کارگران، کارمندان و کادریهای شایسته ملی در رهبری واحد های اقتصادی - اجتماعی (مربوط به سکتور عامه) به کار میبرد و سهم شایسته خود را در امر بسیج، تشکل و سازمانیابی کارگران و سایر کارکنان سکتور های متشکله اقتصاد ملی و ارتقای آگاهی اجتماعی آنها ایفا میکند. (فصل سوم - اهداف مرامی، بند سوم) ۰۰

محترم کشتمند زیر عنوان «عدالت اقتصادی» می فرمایند:

«در جامعه کنونی افغانستان بی عدالتی و نا برابری اقتصادی که ریشه در سیاست های لیبرال تحت نام نظام "بازار آزاد" دارد (تکیه از ماست) به گونه روز افزون پهنا و گستره بیشتر می یابد. فاصله میان ثروت مند و فقیر ژرف تر میگردد. مستی از اقلیت صاحبان زر و زور که چرخ اقتصاد کشور را در دست دارند به گونه فزاینده ثروت می اندوزند و شمار هرچه بیشتر زحمتکشان درآمد های هرچه کمتر بدست می آورند ..»

این دقیقاً همان موضعی است که در نشرات و اسناد مرامی نهضت آینده افغانستان بازتاب صریح یافته و در مرامنامه نهضت اینگونه بیان گردیده است:

- فقر کشنده گلوی اکثریت مردم کشور را میفشارد و فاصله بین ثروت های افسانه ای یک اقلیت ناچیز و فقر جانکاه اکثریت مطلق توده های مردم پهنا و ژرفای بیشتر کسب مینماید ۰۰۰ (فصل دوم - اوضاع کنونی، بند وضعیت اقتصادی)

- افغانستان به سرعت به سوی نوعی نظام بازار آزاد لجام گسیخته رانده میشود که پیامد های ویرانگر آنرا هم اکنون میتوان در اقتصاد ملی کشور و زنده گی توده های زحمتکش آشکارا مشاهده کرد ۰۰۰ (همانجا)

- نهضت آینده افغانستان به این باور است که در کشور بی نهایت عقیمانده، دارای اقتصاد ورشکسته با پائین ترین سطح عاید ملی و مردم در فقر نشسته با حجم وسیع تخریبات سه دهه جنگ تحمیلی، نمیتوان تنها با گزینش "مدل نظام اقتصاد بازار آزاد" و پذیرفتن منطق اقتصادی ساختاری آن به تحقق اهداف و وظایف مرحله جاری دست یافت و نیازمندی های اساسی جامعه را تأمین نمود. (فصل سوم - اهداف مرامی، بند دوم)

- نهضت آینده افغانستان برآن است که رها کردن سرنوشته میلیون ها انسان به دست "اراده بازار آزاد" پیامدی جز استقرار فاجعه آمیز "سرمایداری بی بند و بار" در افغانستان نخواهد داشت ۰ (همانجا)

در ادامه دیدگاه های محترم کشتمند درین مبحث ضم مطالب دیگر پیشنهاد می گردد: کمک به احیای نظام برنامه ریزی اقتصادی به سود رشد و توسعه اقتصادی، مبارزه در برابر اندیشه ها و سیاست های که فقر را گسترش می بخشند و فاصله میان فقر و ثروت را به گونه روز افزون توسعه میدهند و نظام اقتصادی نیولبرالیزم را توصیه می نمایند، پشتیبانی از تلاشهای که بسود بازسازی اقتصادی از طریق سرمایه گذاریهای دولتی، مختلط و خصوصی در کشور انجام گیرد.

درین رابطه در مرامنامه نهضت آینده افغانستان آمده است:

نهضت آینده افغانستان بر آن است که به منظور تأمین رشد سریع نیروهای مولده، ایجاد زیرساختهای اقتصادی و تأمین انکشاف متوازن و باثبات اقتصادی باید از منابع و سرمایه

در ادامه می خوانیم:

در ادامه می خوانیم: "نهضت میهنی افغانستان برای دموکراسی (نماد) مانند هر سازمان سیاسی دیگری باید سیاست خویش، را در رابطه با قدرت دولتی معین بسازد. به عقیده من لازم نیست که (نماد) هدف خویش را در کوتاه مدت با حفظ نظریات اپوزیسیونی خویش، در تقابل جدی با حاکمیت مؤقت کنونی تعیین نماید... از مندرجات

دموکراتیک سند بن تحت عنوان موافقتنامه ترتیبات مؤقت در افغانستان تا

زمان تأسیس مجدد مؤسسات دایمی دولتی پشتیبانی صورت گیرد (تکیه از

ماست)، مشروط بر اینکه در عمل تحقق یابد."

ماهیت ترکیب کنفرانس بن و حکومتی که از آن بیرون آمد از کسی پنهان نبود. کرسیهای حکومتی، به جز چند تکنوکرات گمنام و وابسته به غرب، همه در اختیار چهره های معلوم الحال جهادی قرار گرفتند. عملکرد حاکمیت مؤقت بنا بر خصلت ارتجاعی اش از همان روز های آغازین ساز و برگ یابی آن کاملاً آشکار بود و انتظار دیگری هم نمی رفت. پس چگونه می شد به تحقق "مندرجات دموکراتیک سند بن" چشم امید بست و پشتیبانی آنرا مشوره داد؟

بعد می خوانیم:

"به عقیده من حضور نظامی یک کشور در کشور دیگری حتماً به معنی آن نیست که حکومت آن دست نشانده تلقی گردد."

ازین افاده بر می آید که حکومت عبوری بعد از فروپاشی امارت طالبان از میان مردم برخاسته و دست نشانده نبود در حالیکه از جریان کنفرانس بن همه باخبر اند. حامد کرزی توسط زلمی خلیل زاد، نماینده اداره آمریکا، به حیث رئیس حکومت بر کنفرانس تحمیل گردید و حکومت در آنوقت مستقیماً ذریعه نماینده آمریکا سمتدهی می شد. آیا چنین حکومتی بی آنکه موضوع حضور نظامیان خارجی مطرح باشد یک حکومت دست نشانده نیست؟

در باره سیاست اقتصادی آمده است: "سیاست اقتصادی کشور که میتواند از سوی (نماد) پیشنهاد گردد در اوضاع و احوال کنونی عبارت از پذیرش **نظام اقتصاد بازار**

آزاد و گسترش رقابت سالم اقتصادی توأم با اصول عدالت اجتماعی، تأمینات مادی

و بیمه های اجتماعی بخاطر بهبود زنده گی مردم خواهد بود. **باید تدابیری اتخاذ**

گردد که سرمایه گذاری های داخلی و خارجی در افغانستان با اعلام مصونیت

قانونی سرمایه ها، سود ها و ملکیت ها و حق انتقال آنها تشویق گردد (تکیه

ها از مایند). در اینجا باید روی مفهوم «توأم» مکتب کرد. اگر «نظام اقتصاد بازار آزاد» -

که در تمام دانشگاههای جهان با مفهوم علمی «نظام سرمایه داری» افاده میگردد -

خود، بار آور عدالت اجتماعی میبود یعنی سرشت عادلانه میداشت، نیازی به افزودن

گزاره «توأم با اصول عدالت اجتماعی» در متن نمیبود. و اگر آن نظام فاقد سرشتی

تلقی گردیده است که بار آور عدالت اجتماعی است، چگونه میشود چنین سرشتی را

بر یک «نظام اقتصادی» از بیرون تحمیل کرد و آنهم از سوی سازمانی که ماهیت

طبقاتی نامتجانس داشته باشد، نی ماهیت روشن متعلق به زحمتکشان؟! از سوی دیگر

چهره های امروزین «نظام اقتصاد بازار آزاد» - از آمریکا گرفته تا جاپان - که مرحله

بسیار انکشاف یافته آنرا نشان میدهند، با «عدالت اجتماعی» فرسنگها فاصله دارند. و

تازه جهانی شدن این «نظام» همین اکنون فقر جانکاهی را در کشور های پیرامونی

سرمایه داری و در خود کشور های مرکز سرمایه داری شیوع بخشیده است. با یقین

میتوان گفت که محترم سلطان علی کشتمند - آموزگار تیوری علمی انقلابی در ح.د.خ.ا

از این موضوع کاملاً واقف اند. آیا چنین مونتاژ دو ماهیت متضاد در یک عبارت، ناشی از

سیاست بازیهای آگاهانه است یا از آفتهای تیوریک - تحلیلی؟

سلطان علی کشتمند یکسال و اندی قبل در نوامبر ۲۰۰۶ با آقای قادری گرداننده

تلویزیون خراسان مصاحبه یی انجام دادند که بعد از ارائه برخی پیشنهادات به صحبت

خود اینگونه پایان بخشیدند: "مهم اینست که برای تحقق پیشنهادات مفید و مطابق با

شرایط اجتماعی و اقتصادی کشور **اراده سیاسی وجود داشته باشد و آنها را معیار**

با نظام سرمایه داری و بازار آزاد نپندارند" (تکیه از ماست) .

از اینکه امروز محترم سلطان علی کشتمند طرز دیگر می اندیشند، چه می اندیشند و در راستای خطوط مرامی نهضت آینده افغانستان می اندیشند، شایان استقبال است. اما پرسشی را نیز باید مطرح کرد: محترم کشتمند از دانش فراوان و تجارب غنی در عرصه سیاست برخوردار اند که به ساده گی می توانند اوضاع را به تحلیل گیرند و نتایج لازم را استخراج کنند. اگر ایشان در سالهای اخیر به انکشاف مثبت اوضاع، ثمر دهی دموکراسی و بازار آزاد وارداتی خوشبین بودند چی امری سبب گردید که به یکباره گی تغییر موضع داده به خانه فکری پیشین خود - تکیه گاه اندیشه یی دفاع از منافع زحمتکشان - باز گشته اند؟ پاسخ به این سوال را خود می فهمند و امید است که مارا نیز بفهمانند. در اخیر تمنا می رود که تا هستند، درین خانه بمانند!

پینویس: دیدگاه چپ در سیاست، موجود نوینی نیست و از بیشتر از یک سده و نیم بدینسو ساختار فکری اندیشمندان و رهروان این طریق را مشحون ساخته در شیوه های متنوع دسترسی به آموزش اندیشه ای و حرکت های گوناگون سیاسی - اجتماعی متبازر گردیده است.

مقوله های چپ و راست به عنوان باز تابگر موضع سیاسی بار نخست در سال ۱۸۳۰ در فرانسه سر زبانها افتادند. در جولای آنسال از پی سرنگونی حاکمیت قبیله بوربان و انتقال قدرت به لوئیس فیلیپ "شاه مردمی"، پارلمان دارای حلقات (احزاب) گوناگون که در آنزمان "کلوب" نیز نامیده می شدند عرض وجود کرد و نشست اعضای مجلس بر اساس تمایزات اندیشه یی و اختلاف در اهداف سیاسی آنها شکل گرفت طوریکه، محافظه کاران و سلطنت طلبان در سمت راست و جمهوری خواهان رادیکال و لیبرال های متقاضی تحولات بنیادی در سمت چپ رئیس پارلمان اخذ موقع نمودند. چنین نظم پارلمانی ابتدا در فرانسه و بعد در دیگر کشورهای اروپائی نیز رایج یافت که باعث ظهور مفاهیم چپ و راست پارلمانی گردید. در نیمه دوم سده نهم با پیدایش و تقوی جنبش های کارگری که از خطوط فکری کارل مارکس پیروی می کردند یا از آن متأثر بودند و دیگر جنبش های عدالتخواه، مفهوم چپ از حوزه پارلمان خارج و به حیث ره نشان مسیر مبارزه برای دفاع از منافع طبقات و اقشار محکوم و زیر فشار وارد زبان سیاست گردید و کاربرد وسیع در ادبیات سیاسی یافت. این طرز تفکر در نیمه اول سده بیستم به قاره های دیگر نیز راه پیمود و الهامبخش جنبشهای آزادیخواه و ضد استعماری مردمان کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین گردید - جنبشهایی که در تداوم مبارزات دشوار، به رهائی کشورهای خود از سلطه استعمار توفیق یافتند و به تشکیل احزاب و سازمانهای چپ مبادرت ورزیدند. از آن بعد دیگر «چپ» صرفاً یک پدیده اروپائی نبوده بلکه عقول و قلوب میلیون ها انسان ترقی خواه و عدالت جو را در سراسر دنیا تسخیر کرد و به اندیشه جهانشمول مبدل گردید.

حرکت فکری متمایل به چپ در افغانستان آنگونه که آشکار است در سالهای آغازین نیمه دوم سده بیستم پدیدار گشت و در گستره حوادث بعدی در چند شاخه از نظر ایدیالوژی متکی بر محور پندار های متأثر از منابع ایدیالوژیک بیرونی و دور از توجه به پیشزمینه های انطباقی در شرایط کشور رشد و توسعه یافت و در نهایت همینکه از حمایت مادی و معنوی بیرونی محروم گردید انسجام ساختاری خود را از دست داد و از زنده گی سیاسی جامعه ناپدید شد. با وجود آن، تجارب اندوخته از گذشته و فرآورده های پژوهشی دهه اخیر پیرامون شکست و بحران به وضاحت می رسانند که اگر چپ با دقت متعهدانه نگریسته شده و به مقصد درک درست، دلسوزانه حلاجی شود، در بیان اهداف خود ابهامی نمی گذارد و خواسته هایی را که در چشم انداز دارد به خوبی تجلی می دهد؛ در غیر آن اعتلای دو باره آن ممکن نمی بود.

چپ سیاسی در برابر پدیده های کهن، عقبگرا، ارتجاعی و سنتی (کانسرواتیف - محافظه کار) که در ساختار های دولتی - اجتماعی وابسته به زورمندان حاکم تبارز می یابند به مقابله پرداخته استقرار مناسبات نوین سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به نفع اکثریت جامعه (زحمتکشان) را پیشکش می نماید. اگر بین این اهداف و ذهنیت توده ها

ادامه در صفحه «۲۴»

داکتر شایسته

اوضاع کنونی افغانستان و ویژه گیهای کار سیاسی - سازمانی چپ

در داخل کشور

و ضمن منافع آنها است و میتواند کشور را از بحران عمومی بیرون کشد، صلح پایدار، امنیت، آزادی و استقلال را تأمین نموده، از تمامیت ارضی کشور دفاع و حراست نماید و

جامعه افغانی را به سوی ترقی و شگوفانی سوق دهد.

تحقق عملی این شعار قبل از همه مستلزم یک نیروی سیاسی منسجم، دموکراتیک یعنی تشکیل یک سازمان بزرگ چپ دموکراتیک است. سازمانی که کار گسترده سازمانی - سیاسی را در میان توده های مردم به خاطر آگاه سازی، سازمان یابی و کسب اعتماد و باور آنها پیش ببرد. بنابراین و بخاطر رسیدن به این هدف بزرگ ملی لازم است تا کار سیاسی - سازمانی نهضت آینده افغانستان و سایر نیروهای چپ دموکراتیک در داخل کشور منسجم و متمرکز گردد.

واضح است که کار سازمانی - سیاسی در داخل کشور یک امر پیچیده بوده و از ویژه گیهای خاصی برخوردار است. ما باید این ویژه گیها و پیچیده گیها را درست درک کنیم و در فعالیتهای عملی خود آنها را در نظر بگیریم.

قبل از توضیح این مطلب میخواهم راجع به مفاهیمی چون سازمان سیاسی (حزب) و کار سازمانی - سیاسی کمی روشنی اندازم:

سازمان سیاسی (حزب) عبارت از تجمع گروهی از انسانهای آگاه و فعال جامعه است که با طرز تفکر های همسو، اهداف سیاسی همسان و مشخص و اصول سازمانی واحد گرد هم آمده، به خاطر تحقق عملی اهداف نامبرده مشترکاً کار میکنند. در جوامع طبقاتی، مانند افغانستان، سازمان سیاسی (حزب) از منافع طبقات معین اجتماعی دفاع و حمایت میکند. یعنی حزب نماینده سیاسی طبقات و اقشار معین اجتماعی در جامعه است.

کار سازمانی عبارت از کاریست که به خاطر تعالی ساختمان و ساختار سازمان سیاسی (حزب) و بهشد کارایی عملکرد آن صورت میگیرد.

کار سیاسی عبارت از کاریست که به خاطر طرح، تصویب، توضیح و تطبیق سیاستهای معین و مشخص صورت میگیرد.

ویژه گی های کار سیاسی - سازمانی در داخل کشور

اول: باید به یاد داشته باشیم که کار سیاسی - سازمانی نیرو های چپ در جامعه سنتی و عقب نگهداشته شده افغانستان صورت میگیرد! جامعه بی که هنوز عناصر شیوه تولید ماقبل سرمایه داری، سلطه عقاید ایدئولوژیک قرون وسطایی و چیره بودن سنن متفاوت قومی، مشخصات عمده ساختاری آنرا تشکیل میدهند.

در نتیجه سه دهه جنگ و مداخله خارجی، افغانستان دارد به یک دهکده نظام سرمایهداری جهانی مبدل میگردد. باموجودیت بیش از «۵۰۰۰۰» نظامی ناتو در افغانستان جریان سرمایه های این کشورها در بازارهای افغانستان بیشتر گردیده است. ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه به تدریج در حال تغییر است. تعدادی از قوماندانان و سران تنظیمهای جهادی به میلیونر های سرمایه و مافیای مواد مخدر مبدل شده اند و در مقابل، اکثریت مردم افغانستان به فقیران و مزدوران آنها. به موازات ادامه جنگ و توسعه نظام نیولیبرال سرمایهداری در کشور، تعداد بیکاران و مزدوران فقیر و نادار افزایش یافته، قدرت خرید و دسترسی مردم زحمتکش افغانستان به مواد ضرورت های اولیه بیشتر از پیش کاهش می یابد، اما زنده گی یک اقلیت کوچک ثروتمند به حساب فقیر شدن و نادار شدن دیگران بهتر میگردد.

بدینترتیب دیده میشود که در نتیجه جنگ و جهاد سی ساله، گروه بندی جدید اقتصادی - اجتماعی در جامعه افغانی در حال شکل گرفتن است. بنابراین کار سیاسی -

بحران افغانستان شدید تر وعمیتر گردیده است، جنگ و خونریزی ادامه دارد، امنیت در کشور تأمین نگردیده و باند های مسلح در مراکز و محلات کشور به غارت و چپاول مردم میپردازند. جریان صدور باندهای خرابکار از کشور همجوار پاکستان به افغانستان ادامه دارد. در اثر حملات انتحاری طالبان و عملیات نظامی قوت های بین المللی (ناتو و امریکا) صدها و هزاران هموطن ما کشته میشوند. به موازات ادامه جنگ علیه تروریسم داراییهای عامه و کمکهای هنگفت مالی جامعه جهانی توسط یک گروه ثروتمند حاکم، در دستگاه دولت حیف و میل میگردد. فقر، بیکاری، بی سرپناهی و عدم دسترسی مردم به خدمات اساسی طبی، کار اجباری اطفال و خشونت علیه زنان بیشتر از پیش افزایش یافته است.

دولت جمهوری اسلامی وعده هایی را که به مردم داده بود عملی نکرده، حاکمیت قانون در کشور تأمین نشده، فساد اداری، رشوت و سوء استفاده از مقامات دولتی بیداد میکند. یکنوع آزادی نیولیبرال و انارشی در کشور در حال مسلط شدن است.

خطر جدی که جمهوری اسلامی را تهدید میکند، عبارت از ترکیب متضاد نیروهای تشکیل دهنده آن است. در یک طرف مجاهدین سابق که طرفدار پیاده نمودن شریعت اسلامی در کشور اند و در جانب دیگر نیروهای طرفدار غرب و دموکراسی قرار دارند. جنگ قدرت در درون حاکمیت شدت کسب کرده است، نیروهای اتحاد شمال و مجاهدین سابق اخیراً در برابر دولت مرکزی عکس العمل های جدی تری از خود نشان دادند و اختاریه ها میان قوه سه گانه (مقننه، اجرائیه و قضاییه) دولت پیوسته تبادل میگردد.

مرحوم کاظمی سابق سخنگوی جبهه ملی سال گذشته باصراحت گفت که: «ایالات متحده امریکا و غرب میخواهند یک لباس تنگ دموکراسی خود را به زور در جان ما کنند. در حالیکه ما نمیخواهیم این لباس امریکایی را به تن کنیم!»

در کنفرانس بین المللی بن در سال «۲۰۰۱» که بخاطر حل بحران طولانی و باز سازی افغانستان دایر گردید ایالات متحده امریکا و غرب واقعیتهای عینی جامعه افغانی و نقش نیروهای چپ و مترقی کشور را در تعیین نظام سیاسی نادیده گرفتند، آنها قدرت دولتی افغانستان را میان چند تنظیم محدود جهادی (اتحادیه شمال) بر اساس کمیت نیروهای نظامی شان تقسیم کردند. این گروه ها فعلاً نیز رابطه تنظیمی خود را در میان نیروهای نظامی دولت اسلامی حفظ کرده و از آنها بخاطر تهدید دیگران و بدست آوردن امتیازات بیشتر استفاده میکنند.

علی الرغم کمکهای هنگفت بین المللی، اردوی ملی و پولیس هنوز طوریکه لازم است با سلاح، تخنیک محاروبی و پرسونل مسلکی تجهیز نگردیده و قادر به تأمین امنیت کشور نیستند. در عملیات های نظامی میان قطعات داخلی و قوت های بین المللی هم آهنگی وجود ندارد، مراکز باندهای تروریستی در سرزمین پاکستان و مناطق همجوار سرحدات شرقی و جنوب شرقی کشور دست نخورده باقیمانده اند. اخیراً میان کشورهای عضو ناتو و ایالات متحده امریکا در مبارزه علیه تروریسم در افغانستان، اختلافات شدید به میان آمده است، احتمال آن میرود که در سال ۲۰۰۸ بحران در افغانستان و منطقه تشدید گردد.

در یک چنین اوضاعی که ناکارایی دولت جمهوری اسلامی و متحدان بین المللی آن در امر تأمین صلح و ثبات در کشور، تحکیم حاکمیت قانون و باز سازی افغانستان بیشتر از پیش آشکارتر و برجسته تر میگردد، نهضت آینده افغانستان شعار های تغییر بنیادی نظام یعنی ایجاد جمهوری دموکراتیک و تصویب قانون اساسی دموکراتیک را به حیث یک الترناطیف پیش کشیده است. الترناطیفی که ممثل اراده واقعی تمام مردم افغانستان

ساخته است. دولت نیز توانایی و علاقه مندی برای تأمین امنیت حرکت‌های دسته جمعی صلح آمیز زحمتکشان، برای دستیابی به خواسته های مشروع آنها ندارد.

طی سالی که گذشت در ولایات کابل، بغلان، جوزجان و... ده ها تن در جریان مظاهرات صلح آمیز کشته شدند. مردم هم ارگانهای دولت و هم تروریستان را به اعتصاب شکنی و دهشت افگنی محکوم میکنند، با اینکار نمیتوان جلو اعتراضات و قیامهای دادخواهانه و دموکراتیک زحمتکشان را گرفت.

ولی با وجود این، فعالان جنبش چپ دموکراتیک و نهضت آینده افغانستان ناگزیر اند تا بخاطر تأمین شرایط کار سیاسی - توده ای صلح آمیز مبارزه کنند و اشکال و شیوه های کار سیاسی - سازمانی بی خطر و مؤثر را در افغانستان جستجو نمایند. یکی از این شیوه ها میتواند راه اندازی تظاهرات و میتینگ های اعتراضیه زحمتکشان با کمیت های کوچکتر، مختصر و با کنترل جدی از نفوذ عمال توطئه گر و ماجراجو، در داخل تحرکات مردمی باشد.

چهارم: در کار سیاسی سازمانی توجه به سنن، عنعنات، عقاید، زبان و ارزش های فرهنگی مردم افغانستان از اهمیت اساسی و اصولی برخوردار است. پیامها و شعار های سیاسی نهضت آینده و جنبش چپ دموکراتیک باید به زبانهای خود مردم به آنها رسانیده شود.

بدین منظور لازم است تا مرامنامه و اساسنامه نهضت آینده به زبانهای ملی و محلی (پشتو، ازبکی، بلوچی و...) چاپ و به اختیار مردم در داخل کشور قرار داده شود. ما نمیتوانیم با دستان خالی، رابطه فکری و سیاسی خود را با مردم تأمین نماییم. نشریه آینده که بیانگر خواستها و حقایق مربوط به زنده گی مردم افغانستان است، باید با محتوای سیاسی جدید و قابل فهم برای مردم به موقع نشر و پخش گردد.

نشریه آینده در کنار ایفاء نقش روشنگری و بیدار سازی مردم باید زحمتکشان افغانستان را به وحدت و همبستگی و تشکل آنها در سازمانهای اجتماعی و سیاسی مدافع منافع خود شان دعوت نمایند.

پنجم: کار سیاسی - سازمانی در داخل کشور بدون استفاده و کاربرد وسایل اطلاع جمعی و تکنالوژی مدرن یعنی رادیو، تلویزیون و انترنت، نتایج محسوس به بار نمی آورد. این وسایل، امکان تأمین روابط و تماس های سازمانی - سیاسی را در فاصله های دور دست داخل و خارج کشور میسر میسازند، تازه ترین معلومات و اطلاعات سیاسی راجع به رویدادهای جهان و جامعه از طریق رادیو، تلویزیون و انترنت عرضه میگردند، مهمترین آثار تیوریک و مقاله های تحلیلی در سایت های انترنیتی، قابل دسترس است. خلاصه اینکه امروزه هر فرد و یا سازمانیکه میخواهد به کار فعال سیاسی - سازمانی بپردازد، ناگزیر است از وسایل و تکنولوژی مدرن استفاده نماید. نهضت آینده افغانستان، بر علاوه نشریه آینده و سایت انترنیتی امکان نشرات رادیویی و تلویزیونی را زیر مطالعه دارد.

سازمانی در کشور نیز ماهیت جدید طبقاتی - اجتماعی کسب کرده و هر گروه و با طبقه اجتماعی، حزب و یا سازمان سیاسی متعلق به خود را ایجاد میکنند.

نهضت آینده افغانستان و تمام علاقمندان و دوستان جنبش چپ دموکراتیک که از منافع زحمتکشان افغانستان دفاع میکنند، ناگزیر اند تا در فعالیت های سیاسی و سازمانی خویش گرایش های اجتماعی - طبقاتی خود را حفظ نمایند و تکیه گاه اجتماعی سازمان دموکراتیک متعلق به زحمتکشان افغانستان را به حساب جلب و جذب هر چی بیشتر زحمتکشان به صفوف خود تقویت و تحکیم بخشند.

دوم: امروزه سطح آگاهی سیاسی مردم افغانستان نسبتاً بالا رفته است، آنها به خاطر دستیابی به اهداف سیاسی و خواسته های صنفی شان به تشکیل احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی، مانند اتحادیه های صنفی (کارگران، ماموران دولت، پیشه وران، محصلان و معلمان) سازمانهای جوانان و زنان، کوپراتیفهای دهقانی، اتحادیه های حقوقدانان، ژورنالستان و... میپردازند.

اخیراً بیشتر از هفتاد سازمان سیاسی در کشور ایجاد گردیده و فعالیت دارند. به موازات رشد اقتصادی - اجتماعی و تشدید تضاد های طبقاتی در جامعه، روند اتحاد های سیاسی میان احزاب و سازمانها شدت کسب کرده است. دو شاخه حزب «اولتراناسیونالیست» بنام افغان ملت با هم یکجا شدند، حلقات پراکنده مأویست های سابق دوباره متحد شدند اما پراکنده گی زیاد میان بقایای سابق حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب وطن) هنوز ادامه دارد.

نهضت آینده افغانستان که به امر وحدت نیروهای چپ دموکراتیک بر مبنای اصول و اهداف سیاسی مشخص که استقلال و موضعگیری اجتماعی و طبقاتی جنبش را تحکیم و تضمین نماید، معتقد و پا بند است و بخاطر دستیابی به آن با سازمانها، حلقات و محافل سیاسی گوناگون، تماس حاصل نموده برای آغاز دیالوگ وسیع جهت رسیدن به هدف وحدت نیروهای چپ دموکراتیک عملاً کار میکند. کار تدویر سیمینار بررسی مسایل وحدت نیروهای چپ در جریان است.

نهضت آینده افغانستان به نقش سازمانهای اجتماعی، در امر تشکل و بسیج زحمتکشان، ارتقاء سطح آگاهی سیاسی و مسلکی و تحقق خواسته های صنفی آنها اهمیت زیاد قابل است. ما ایجاد سازمانهای اجتماعی در داخل کشور و سهمگیری فعال اعضای نهضت و تمام اعضای جنبش دموکراتیک را در کار عملی آنها به مثابه یک وظیفه مبرم سازمانی - سیاسی تلقی میکنیم.

اعضای نهضت ضمن توضیح خواسته های صنفی زحمتکشان، اهداف سیاسی نهضت آینده را نیز به آنها تبلیغ و تشریح نموده، آگاه ترین و فعالترین آنها را به عضویت نهضت آینده افغانستان جلب مینماید.

سوم: اوضاع متشنج نظامی - سیاسی کشور و حملات انتحاری باند های تروریستی در شهر ها و محلات تجمع مردم، امکان راه اندازی فعالیتهای گسترده، سیاسی - توده ای را به شیوه های کلاسیک سازماندهی اعتصابات، میتینگها و تظاهرات زحمتکشان محدود

ادامه: وضع دهشناک اقتصادی...

ما از توسعه، گسترش و انکشاف جنبش کوپراتیفی در کشور پشتیبانی و حمایت نموده کار و مبارزه خسته گی ناپذیر در این زمینه را در سرخط وظایف خود قرار میدهیم.

به باور ما تشکل و سازمانیابی تهی دستان، بر پایه اصل تعاون و ایجاد سازمانهای کوپراتیفی که عرصه های مختلف فعالیت های اقتصادی را فرا گیرد در تسریع آهنگ رشد اقتصادی - اجتماعی و بهبود زنده گی زحمتکشان کشور میتواند نقش مؤثر را ایفا بدارد. ما عقیده داریم که در این مرحله تکامل اقتصادی - اجتماعی کشور، سازمانهای کوپراتیفی زراعتی در بسیج و سازمانیابی توده های وسیع روستایی به ویژه لایه های متوسط و پایینی روستا ها که دارای درآمد اندک اند و توانایی برآوردن هزینه زنده گی خویش را ندارند کارایی بهتر را نسبت به سایر نهاد های اجتماعی - اقتصادی میتواند داشته باشد. کوپراتیفهای زراعتی وسیله مؤثر برای رسیدن به شکل نوین کار جمعی، اجتماعی کردن تدریجی ابزار عمده تولید و میکانیته ساختن کشاورزی است. کوپراتیفهای تولیدی و خدماتی امکان افزایش کمی و کیفی محصولات زراعتی، ارتقاء در آمد ملی، توسعه بازار داخلی و بهبود شرایط زنده گی اکثریت زارعین را به وجود می آورد و نقش به سزایی در ایجاد

و پاکیری مناسبات تولیدی جدید و مترقی ایفاء مینماید. با آنکه زارعین کشور بر اساس اندازه ملکیت و موقف شان به اقشار مختلف تقسیم گردیده اند و مانند طبقه کارگر دارای منافع طبقاتی واحد نیستند ولی تعاونی کردن زراعت، زارعین میانه حال و فقیر را از رقابت زمین داران بزرگ نجات داده موجب حذف تولید کوچک، ایجاد تولید بزرگ، میکانیته کردن زراعت، ارتقای سطح بازدهی فی واحد زمین، ازدیاد اندازه درآمد زارعین میگردد.

جنگلات بخشی از ثروت ملی ما را تشکیل میدهد، طی سالهای اخیر به این بخش صدمه شدید وارد گردیده ما از اقداماتی که هدف آن احیاء، توسعه، حفاظت و استفاده معقول اقتصادی از جنگلات کشور باشد حمایت مینماییم.

مبارزه علیه، ترویج، تولید، پروسس و ترافیک مواد مخدر از اهمیت خاصی برای ما برخوردار است، موفقیت مبارزه در این زمینه مستلزم مشارکت مستقیم و آگاهانه زارعان به ویژه دهقانان کم زمین و بی زمین است. ایجاب مینماید تا چنان برنامه در زمینه تدوین و تطبیق گردد که متضمن رهایی زارعین کشور از وابسته گی به جلا بها، کارتلها و اتحادیه های مواد مخدر بوده باعث ایجاد بدیل معیشتی زارعان و بهبود وضع اقتصادی آنان گردد.

ن. روشن

سال ۲۰۰۷، خونین ترین سال بعد از حضور نیروهای ایالات متحده در افغانستان!

سازمان ملل متحد، سال ۲۰۰۷ را برای افغانستان، خونین ترین سال بعد از هجوم امریکائیان اعلام کرد!

اردوی ملی که کم مصرفتر و مفیدتر از اعزام بیشتر سربازان است، تأکید صورت گرفت.

آنانیکه مخالف اعزام بیشتر سربازان و در عوض خواهان تجهیز اردوی ملی افغانستان اند، شاید به این مسأله تا هنوز نیندیشیده اند، که تجهیز اردوی ملی کنونی که در ترکیب آن اکثر تفنگداران دوران «جهاد» قرار دارند، نفعی برای "جنگ علیه تروریسم" به رهبری امریکا به بار نمی آورد. چگونه اردوی ملی افغانستان را، که در ترکیب آن افراد مربوط به گروهها و تنظیمهای مختلف جهادی، که در گذشته تحت نام اشغال افغانستان توسط اتحاد شوروی، به جهاد فرا خوانده شده بودند، امروز در دوران «اشغال مجدد»، که سهم و نقش مجاهدین نیز روز تا روز در دستگاه دولت کم رنگتر شده می رود، بر ضد «طالبان» و «القاعده»، که از تداوم «جهاد» خبر میدهند، بکار برد؟!

سال ۲۰۰۷ نه تنها در عرصه نظامی و ایجاد امن و ثبات دستاوردی به همراه نداشت، بلکه برای دولت حامد کرزی که در برابر بزرگترین وظیفه ملی و تاریخی (امن و ثبات و عمران دوباره افغانستان) قرار دارد، نیز سال کار و موفقیت نبود و کنفرانسهای بین المللی پی در پی در مورد افغانستان، هیچ دردی را مداوا نکرد و فقط دلخوش کننده و فریب دهنده بوده اند. هنوز نتایج کنفرانس لندن که کمتر از یکسال قبل دایر شد، اعلام نگردیده، که اینک در باره کنفرانس پاریس تبلیغات گسترده ای در جریان است.

اما آنچه مانع و سد راه عمران مجدد افغانستان بوده است، علاوه از ادامه جنگ و نبود یک برنامه روشن و صداقت در عملکرد تعهد های غرب، یکی هم بی کفایتی دولت و موجودیت فساد و مافیای درون دستگاه دولت و تقابل همیشگی پارلمان و حکومت به شمار می رود. مردم افغانستان که از وعده های میانتهی و بی ثمر خسته شده اند و دیگر «کارد به استخوان رسیده است»، امیدوار اند تا ایالات متحده و سازمانهای بین المللی، واقعیت های دردناک افغانستان و پی بردن به حساسیت افغان ها در برابر بیگانگان مسلح و شیوه های حل نظامی مسایل افغانستان، که در گذشته نیز نا کارائی خود را ثابت ساخته است، در نظر گرفته و به درد و رنج طولانی مردم افغانستان پایان بخشد.

سالهای جنگ برای مردم افغانستان همیشه خونین و فاجعه بار بوده است، اما از اینکه چرا سال ۲۰۰۷ را «خونین ترین» سال نام گذاشتند، برای آنست که رقم تلفات نیروهای خارجی «ناتو» به تناسب سالهای قبل، بسیار بلند بوده است!

«طالبان» که بعد از یورش امریکائیان به افغانستان، شکست خورده تلقی می شدند، امروز در موجودیت بیش از پنجاه هزار نیروی «ناتو» مجهز با مدرن ترین سلاحها و پیشرفته ترین تکنالوژی نظامی، نه تنها شکست نخورده اند، بلکه یگانه نیروی سازمان یافته نظامی در برابر حضور غرب در افغانستان به شمار می آیند.

دلایل این برتری نظامی و عدم پیروزی «ناتو» در تسخیر افغانستان و قلع و قمع مخالفین، تنها در نبرد و مقاومت طالبان نبوده، بلکه ناشی از ازدیاد روز افزون نا رضایتی مردم از دولت موجود و شیوه های عمل قوتهای غرب در افغانستان نیز است، که خود بخود به نوعی به طالبان کمک نموده و به آنها این برتری را بخشیده است؛ چنانکه در گزارش استثنائی وزیر دفاع ایالات متحده، این کمبود و ضعف بسیار برجسته انتقاد شده است.

ولی آنچه نیروهای نظامی غرب را بیشتر در این جنگها دست و پاچه و ورشکسته ساخته، حملات انتحاری طالبان است که بر اساس تجارب گروه های «القاعده» و «حماس» در سرزمینهای اشغالی در عراق و فلسطین، اینک راه به سوی افغانستان باز نموده است. در جریان سال ۲۰۰۷ بیش از (۱۴۰) حمله انتحاری در افغانستان صورت گرفت که علاوه از خسارات مالی، تلفات و قربانیهای فراوانی بجا گذاشته است.

نیروهای «ناتو» به رهبری ایالات متحده امریکا، که روز تا روز در باتلاق جنگ چریکی (حمله و گریز) با طالبان عاجز و گیر مانده شده اند، هنوز هم به راه «حل نظامی» چسبیده اند و با اعزام (۳۲۰۰) سرباز تازه دم به افغانستان، در آرزوی پیروزی در این جنگ اند. دولت حامد کرزی و وزارت دفاع وی از تصمیم اعزام بیشتر سربازان به افغانستان استقبال نموده و آنرا نشانه ای از حمایت جامعه بین المللی بویژه ایالات متحده دانست؛ اما این تصمیم در صحبت سخنگوی وزارت خارجه افغانستان، بازتاب دیگری داشت و از (شکل افغانی دادن) «جنگ علیه تروریسم» یادآوری شد و بر تجهیز

ادامه: چگونه شعار های نهضت آینده....

اولاً تولید مادی اجتماعی را تقریباً نابود کرده توده ها را به بیکاری و احتیاج سوق داد. مسلماً یک انسان محتاج نمیتواند نه همبندار و مهمان نواز باشد و نی عیار.

وابستگی جوانب متخاصم به اجنبی، مسوولین تمام جوانب درگیر را دستنگر و در نتیجه مطیع اجنبیان گردانید. که این پدیده از طریق سلسله مراتب تا پایان سر ایت کرده و شامل روان طیف وسیعی از مردم که شامل کارزار جنگ بودند گردید. در نتیجه مناعت از این طیف، رخت بر بسته جایش را اطاعت بی چون و چرا گرفت.

حاتم بخشی اجانب، بخاطر رسیدن به اهداف سیاسی- نظامی شان در کشور ما، حرص و ولع را در میان جنگسالاران بیدار ساخته هر یک در رقابت با یکدیگر بخاطر دریافت پول، حاضر به پامال

کردن نه تنها محتضات روان وطنی بلکه معیار های بشری هم شدند. و این پدیده هم در بین بعضی از گروه های جنگی تعمیم یافت.

در آخر آمیختن مختضات روان اجتماعی جوامع مختلف، مخصوصاً جوامع همسایه (در نتیجه مهاجرتها) با روان جامعه ما.

مجموع این داده ها، در شرایط فعلی، تعیین حدود و ثغور روان جامعه فعلی افغانی را مشکل میسازند.

برای دستیابی به این شناخت از نظر من، کار عظیم تیوریک در پیش است.

اولاً باید تثبیت شود که جامعه از دیدگاه فورماسیون های اجتماعی فعلاً "در کجا قرار دارد (مرامنامه نهضت آینده افغانستان آنرا در «اطراف سرمایه داری» جا میدهد) تا بنیاد مادی روان جامعه تعیین گردد.

ثانیاً افکار عمومی، واکنشهای عمومی در قبال مسایل کشوری، کاربرد شیوه های مردم برای بر داشت از مسایل، حل مسایل و برخورد با حوادث باید زیر روشنی انداز های نهضت آینده قرار گیرند. تنها در پرتو این روشنی است که ما میتوانیم با بومرنگ به هدف اصابت کنیم.

پرسش و پاسخ

آیا جهانی علمی، از صفت «امروزی بودن» برخوردار است؟

آقای نابی!

با اظهار امتنان از شما دوست عزیز که در مدت خیلی کوتاه به نامه ام جواب دادید. البته هدف من از سوالم باز پرسى نظریات دوستان دانشمند با طرز دید متفاوت با قضایا برای شناخت بهتر علمی در ارتباط با موضوعات مختلف فلسفی سیاسی و علمی میباشد. از همین سبب به خودم جرئت دادم بعد از مطالعه بعضی مضامین سایت شما برخی نکاتی را که در ذهنم عرض وجود نموده بودند، عرض فهم بهتر از شما ببرسم.

حالا قبل از آنکه به اصل مطلب بپردازم با یک مثال هدفم را به شما توضیح میدارم: اگر گاهی از روی کنجکاوى به اطراف خود نظر بیندازیم و به وسایلی که روزمره مورد استفاده قرار میدهیم دقت بیشتر به خرج دهیم متوجه میشویم که اکثر وسایل مورد استفاده ما در حال تغییر و بهتر شدن از نگاه کیفیت کاری، رفع نواقص تکنیکی، سهولت در استفاده، کم خرج ساختن مقدار انرژی که مصرف مینماید، دیکورسیون بهتر، امکانات بهتر تکنیکی و غیره میباشد. مثلاً یک دستگاه تلفون موبایل، یک پایه کمپیوتر معمولی و یا یک دستگاه تلویزیون چند سال قبل را با امروز مقایسه کنید، متوجه تفاوت فاحش دو دستگاه قدیمی و جدید میشوید. در بعضی مواقع تغییر انقدر است که نا خود آگاه از امکانات پایینتر تکنیکی دستگاه قدیمی احساس حالتی تحقیر آمیز به آن به ما دست میدهد. حالا اگر تفاوت بیشتر از ده سال باشد این حالت قوی تر میباشد و به دستگاه قدیمی از روی ظرافت طبع اسم دیگری میگذاریم.

مثل اسم یخچال که پسر بالای تلفون موبایل قبلی ام گذاشته بود. اگر در مجموع ببینیم متوجه میشویم که هر فابریکه تولیدی با شدت و خرج نسبتاً بالا مصروف مطالعه نواقص کاری دستگاه قبلی و بهتر سازی محصول جدید خود میباشد. چه در صنعت الکترونیک، چه در بخش ادویه سازی، یا صنعت تولید موتر، طیاره و بالاخره در مسائل و علوم اجتماعی و غیر...

حال سوالم از شما منحنی کار شناس و آگاه در بخش جریانات چپی و بخصوص جریاناتی که وابسته به طرز اندیشه مارکسیستی و لینینیستی میباشد اینست که شما کدام نکات را در نظریات کارل مارکس قدیمی و از مد رفته تشخیص میدهید (مربوط شرایط زیست قرن نهم) و کدام بخش آنرا هنوز قابل استفاده میدانید؟ اگر نکته ای را قابل تغییر میدانید کدام ها اند؟ حال فکر کنید اگر این فیلسوف بار دیگر بروی کره ارض بیاید، کدام مسله فلسفی و یا تیوری اقتصادی خود را به شرایط عصر عیار خواهد نمود؟ هدف من اینست که شرایط آلمان قرن نهم و یا شرایط اروپا در قرن نهم تا امروز تفاوت غیر قابل باور نموده است. تغییرات اساسی در حیات اجتماعی انسان ها پدید آمده است. سطح دانش انسان ها در هر بخش به طور غیر قابل انتظار انسان های دو قرن قبل تغییر نموده است. با در نظر داشت این همه انکشافات نظر نیو مارکسیستی چه میباشد؟ اگر در اینباره برایم معلومات بدهید مسرور خواهم شد. با احترام

(غلام عمر از هالند)

دوست گرانقدر عمر زرشوی!

اگر درست دریافته باشم پرسش اساسی شما در مورد این است که آیا مارکسیزم برای جهان امروز قابلیت زیست و کارایی دارد یا خیر؟ و یا ممکن دنباله منطقی پرسش شما این سوال باشد: آیا «چپ» به طور کلی و چپ افغانی به طور اخص، دلیلی برای هستی خود دارند؟

با آنکه از هشت سال بدینسو در این زمینه ها به طور مفصل در نشریه آینده توضیحات داده ام، اینک به طور فشرده به شما پاسخ میدهم تا بر «اکنونی بودن» بینش نگارنده سرمایه تأکیدی سزاوار کرده باشم. نخست در مورد کاربرد واژه ها باید دقیق بود. ممکن شما از مفهوم مارکسیزم نوعی برداشت داشته باشید، متفکرین بورژوا نوعی دیگر و من گونه دیگری. به طور مؤجز باید گفت که برای من، مارکسیزم کدام مجموعه تمام شده اندیشه ها، احکام و نصوص نیست که در یک قفسه کتابخانه گنجانیده شود و بر بنیاد آن بتوان از صفحه اول جلد اول آغاز کرد و به صفحه آخر جلد اخیر رسید و درباره هر اندیشه و حکم آن از زاویه واقعیت امروزی داوری کرد که کدامیک مطابق شرایط امروز است و کدامیک نیست. این چنین برخورد در باره یک برنامه سیاسی - اقتصادی یا پروگرام یک حزب ممکن است؛ مثلاً درمورد برنامه عمل ح.د.خ.ا که «۴۳» سال پیش تدوین شده بود، میتوان چنین ارزیابی را به سررساند. و اما مارکسیزم چیست؟ مارکسیزم عمدتاً یک «جهانبینی» است که بر اساس شناخت علمی با یک روش تحلیلی علمی تدوین یافته است. توضیح میدهم:

از آغاز تفکر مدون فلسفی که با سقراط آغاز شد و با ارسطو به شکل پخته کلاسیک خود رسید، دو گونه هستی در برابر هم مطرح شده اند: از یک سو جهان بیرونی یا مادی یا عینی یا واقعیت بیرونی و از سوی دیگر ذهن یا روح یا آگاهی یا شعور یا تفکر و اندیشه.

این دو گونه هستی به دو جهان جدا از هم با مرز غیر قابل عبور دریافته میشدند. اگر فلم ماتریکس (Matrix) را دیده باشید، تمام جهان این فلم بر بنیاد همین دونوع هستی جدا از هم ولی موازی با هم بناء یافته است. به این پنداشت از جهان متشکل از دو دنیای جدا از هم (به گونه ازل و ابدی) نام فلسفه دو بونی یا ثنویت (dualisme) را گذاشته اند. تمام تفکر بشر تا مارکس بر بنیاد همین جدا کردن ذهن از واقعیت استوار بود و در جریان بیش از «۲۵۰۰» سال به حل معضله رابطه این دو جهان دست نیافت، زیرا مسأله چنین است که اگر این دو جهان با هم پیوند ندارند، ذهن چگونه میتواند جهان عینی را بشناسد. اگر ذهن در جهان واقعی قرار ندارد، چگونه میتواند از آن مطلع شود؟ ایدئالیزم و تیولوژی مسأله را چنین حل میکردند که ذهن یا روح نیروی شناخت خود را از ذات باری که عقل کل است دریافت میکند و در واقع متعلق به دنیای عقل کل است و این خاصیت را دارد که ماده را بشناسد. اما علوم تحصلی (Sciences Positives) نمیتوانستند به این توضیح بسنده کنند. نوآوری و انقلاب مارکس: مارکس به مسأله نامبرده پاسخ نداد ولی به حیث یک کاشف نابغه، به این نتیجه رسید که مطرح کردن سوال به اینگونه، خود، نادرست است و پاسخ ندارد. بزرگترین کشف او این بود که اصلاً ذهن

یا انبساط بازار) "جهانی شدن" سرمایه داری را پیشبینی کرد (آنچه را که امروز زنده گی میکنیم) و با تحلیل تضاد های سرمایه داری، راه برونرفت از آنرا به حیث انکشاف خود سرمایه داری، در یک جامعه فارغ از سرمایه داری، قانونمند خواند. دستاورد های او همه در عرصه تیوری اند و تیوری - آنگونه که خود میگفت - پیش- شناخت واقعیت است. او واقعیت امروز را از پیش شناخته بود چون یک تیورسین پر نبوغ بود!

برای ما تفکر مارکس همین ابعاد را دارد یعنی یک شیوه تفکر علمیست. وی بانی یک علم معتبر یعنی علم تاریخ است و انکشاف دهنده یک علم دیگر، علم اقتصادی سیاسی. وی تحلیلگر بزرگ سیاسی نیز است و آثار سیاسی او درسنامه هایی اند که نسلهای زیادی از مبارزان سیاسی را رهنمایی کرده اند. از زمان او تا امروز هزاران پژوهنده و متفکر در سراسر جهان از شیوه تفکر او سود برده اند و به کشفیات بزرگ دیگری نایل شده اند. شیوه تفکر او تنها به آثار خودش خلاصه نمی گردند. انکشاف تکنالوژی، جهانی شدن سرمایه داری، تعمیق و گسترش شناخت بشر و دهها ویژه گی امروز زنده گی جوامع، نیازمند تحلیلهای مشخص امروزی اند، اما قوانین عام نظامهای اجتماعی همچنان پا برجایند. رمز استثمار را که نویسنده سرمایه کشف کرد، یک کشف است، همانند کشف ساختار نسجی - یاخته یی جانداران، نی یک اندیشه خاص انتزاعی متعلق به او! سرمایه داری هر قدر هم انکشاف کند ماهیت استثمارگرانه آن دگرگون نمی گردد، چون، جزئی از وجود آن است. چپ نوسازی شده افغانی در وجود نهضت آینده افغانستان این چنین برخوردی با نویسنده سرمایه دارد. ما به هیچوجه «چی باید کرد؟» های خود را در آثار او جستجو نمیکنیم، بل، با تحلیل واقعیت امروزی جامعه افغانی (البته - که یاد ما نرود! - از طریق همان دوباره سازی آن در تفکر) بر اساس شیوه های علمی اندیشیدن، معضله ها را نشانی میکنیم، ماهیت نیروهای درگیر را نشان میدهیم، تضاد ها را بیرون میکشیم و سیر انکشاف آنها را پیشبینی میکنیم و براساس آنها سیاست و روش نیروهای مترقی را پیشنهاد میکنیم. حال اگر این شیوه تفکر در عرصه زنده گی سیاسی - اجتماعی در کل با نام او پیوند دارد، ربطی به ما ندارد! لابد متوجه شده اید که پرسش شما مبتنی براینکه چی چیزی را میشود از آثار او گرفت و چی چیزی را باید به دور انداخت، همانند پرسش «۲۵۰۰» سال پیش مسأله فلسفه است در باره رابطه روح و ماده، ذهن و عین، اندیشه و واقعیت. آنرا باید به گونه دیگری مطرح کرد، تا دارای پاسخی درخور باشد.

امید این پاسخ زمینه یی باشد تا آن دوست را به مطالعات گسترده تر در عرصه «امروزی بودن جهانی بینی علمی» به ویژه خوانش نشرات نهضت آینده افغانستان بکشاند.

و شعور به طور مستقل وجود ندارند! همانگونه که «میز» یا «انسان» یا هر مفهوم کلی دیگر وجود مستقل ندارد، ذهن نیز یک مفهوم کلی است که وجود مستقل ندارد اما با این تفاوت که میزهای مشخص وجود دارند ولی ذهن های مشخص وجود ندارند. شعور های جداگانه در افراد جداگانه انسانی وجود ندارند. نمیشود در انسان چیزی را از او جدا کرد و گفت: این شعور است! بلکه «هستی های شعورمند» یا « موجودات ذهنمند» وجود دارند که انسانهای مشخص اند. تنها آدمهای مشخص و منفردی وجود دارند که ویژه گی اصلی شان در این نهفته است که فعالیت مغز شان در یک متن اجتماعی (یعنی در رابطه با دیگر انسانها) به آگاهی میرسد. این آگاهی و یا شعور یک فرد انسانی، «کارکرد» است نی یک پدیده جداگانه یا جدا شونده از فعالیت دماغ. پس دو دنیا وجود ندارند تنها یک جهان وجود دارد، همان جهان مادی که در بخشی از انکشاف خود (بشر) به قابلیت دست یافته است که از خود و جهان آگاه میشود. اما بازهم تمام مسأله حل نشده است. یعنی اینکه چگونه آگاهی ما «به حیث کارکرد مغزما» اشیای بیرونی و واقعیت عینی را انتقال میدهد؟ مارکس پاسخی انقلابی به این مسأله میدهد که به تمام فلسفه کلاسیک نقطه پایانی میگذارد: آگاهی ما واقعیت بیرون را مستقیماً انتقال نمیدهد، بلکه آنرا دوباره سازی میکند. میز روبه رو را از طریق حواس (دید، لمس و غیره) بر بنیاد شناخت قبلی که در حافظه داریم (مثل اعداد، مسطح بودن، چوب بودن و غیره) بازسازی میکنیم و از آن یک «میز اندیشه» یا «میز ذهنی» میسازیم. وقتی میخواهیم در باره میز تحقیق کنیم، باز هم در باره همین «میز اندیشه» یا «میز ذهنی» تحقیق میکنیم چون به آن میز بیرون راهی نداریم. میتوانیم میز بیرون را ببینیم، لمس کنیم، بو کنیم ولی نمیتوانیم آنرا مستقیماً بشناسیم.

شناخت پروسه بیست که در اندیشه روی میدهد و بنیاد های ارتباطی آنرا تنها پنج حس ما که همه در پیوند های مادی با جهان مادی قرار دارند (چون پیوند دیگری ممکن نیست) میسازند. با این کشف مارکس، تیوری شناخت تکیه گاه علمی یافت و حوزه روابط اجتماعی و خود تفکر قابلیت آنرا یافتند که مورد شناخت علمی قرار گیرند. مارکس تاریخ بشر را به حیث یک حرکت مادی مورد ارزیابی قرارداد و روح، شعور، ذهن و غیره را که به ناحق «موجودات» انگاشته میشدند به حیث توهمات، کنار گذاشت. مارکس شیوه جدید تفکر را باز کرد. این است انقلابی که مارکس وارد تفکر بشر کرد. و این دستاورد عظیمی بود که تا امروز دنیای جدید مدیون آن است. مارکس تفکر بشر را از زندان توهم رها کرد و با این رها ساختن، راه رهایی واقعی زنده گی بشر را نیز نشان داد. وی با چنین بینش و چنین شیوه تفکری، واقعیت دورانش (سرمایه داری در حال توسعه) را با اسلوب دیالکتیکی مورد مطالعه قرار داد و تنها گرایشهای حرکت بعدی بشر و تحولات نظام اقتصادی مسلط را پیشبینی کرد. وی براساس قوانین انکشاف درونی سرمایه داری (تراکم یا انباشت سرمایه، تمرکز سرمایه و گسترش تجارت

هادی ابوی

جنبش چپ و مبارزه آزادی خواهی در هند گوشه یی از یک تجربه

معطوف نموده بود. زمانی با توجه به اینکه آلمان زادگاه مارکس و شمار زیادی از پیشگامان مارکسیزم است و حزب سوسیال دموکرات آن زمان آلمان یکی از قویترین بنیاد های سیاسی اروپا به شمار میرفت و هم اینکه آن کشور دارای درجه قابل ملاحظه یی از انکشاف اقتصادی بود - خاستگاه انقلاب سوسیالیستی به شمار میرفت - درین حال بود که برلین به مرکز و معیاد گاه سیاست های مارکسیستی اروپا مبدل شده بود. طوری که میدانیم انقلابیون روسی هم درین زمان به برلین به سان کعبه آمال خود نظر دوخته بودند.

جریان مارکسیستی که درین حال برلین را مرکز خود ساخته بود. پیرو این نظر بود که سوسیالیزم وقتی جایگزین نظام سرمایه داری خواهد شد که نیرو های مؤلده در جامعه ، به آن پیمانۀ برسند که بتوانند طبقه کارگر را در جبهه فرمانروایی اجتماعی برگزینند. بر اساس این نظر، شرایط مادی لازم برای انهدام نظام سرمایه داری باید مهیا شده باشد. به دگرسخن نسخه مارکسیزم در آن حال مبتنی بدین اصل بود که مبارزه طبقاتی باید در جوامع پیشرفته صنعتی غرب تشدید گردد. درین صورت وضع طبقه کارگر در کشور هایی که از رشد کمتر صنعتی برخوردار بودند و این طبقه نمیتوانست یک کمیت قابل ملاحظه را تشکیل دهد، مورد سوال قرار میگرفت. طوری که میدانیم با وجود تحلیل هایی که مارکس و انگلس از چنین جوامع بعمل آورده بودند، درین مورد مباحثه پیگیری صورت نگرفته بود. دلیل هم شاید آن بوده باشد که وضع سیاسی اروپا به طوری بود که بیشترین توجه را به خود جلب نموده بود. در حالیکه جوامع استعماری و سایر نقاط دیگر جهان ظاهراً شامل چنین یک نقطه داغی نبودند .

یکی از کشور هایی که در آن زمان رشد صنعتی مانند کشور های صنعتی غربی نداشت و لی در عین حال از سرزمینهای مستعمره به دلایل چندی نیز متمایز میشد، روسیه بود. روسیه نمونه یی از کشور هایی بود که در آن روابط سرمایه داری ایجاد شده بود اما این روابط صرفاً شامل بخشی از نظام اقتصادی و یا برخی محلات میشد. نظام تزاری مانع آن شده بود که چنین روابطی بتواند تا سطح کشور های اروپای غربی انکشاف کند . درین حال مارکسیست های روسی دو دسته از نظریات را برای تغییر وضع پیشنهاد میکردند . عده یی عقیده داشتند که راه برون رفت از وضع رسیدن به درجه یی از پیشرفت صنعتی که لازمه انقلاب شمرده میشد، دفاع از نیروهای لیبرال است. بر اساس این نظر میبایست پیش از آنکه مطالبات طبقه کارگر را مطرح کرد، باید از اقدامات بورژوازی لیبرال حمایت کرد که فکر میشد زمینه ساز وضع انقلابی است.

امسال مردم هند شصتمین سال آزادی خود را تجلیل کردند. مبارزه آزادیخواهی هند صفحه درخشانی از مبارزه برضد استعمار است که به تشکیل یک دولت ملی ترقیخواه انجامید. درین مبارزه گروه های مختلفی از چپ گرایان تا ملی گرایان کانگرس و از ناسیونالیستها تا جناح هایی از اسلامگرایان شرکت داشتند که سهم عمده یی بدوش جنبش چپ نیم قاره گذاشته شده بود. جنبش چپ در حیات سیاسی هند چه در دوران مبارزه آزادیبخش و چه پس از آن و در ساختار دولت ملی در سال ۱۹۴۷ نقش مهمی ادا کرده است. مارکسیزم در شکل گیری جنبش سیاسی به خصوص در رهبری جواهر لعل نهرو اثر قابل ملاحظه یی داشته تحلیل ها و گزینش شیوه های اقتصادی و نمونه گیری تا حدودی بر نسخه بندی های سوسیالیستی استوار بوده است. افکار سوسیالیستی در سیر تکامل بسیاری از نهاد های سیاسی از آن جمله کانگرس ملی هند اشکار است . کمی پس تر، که شاخه هایی از کانگرس جدا شد و از آن جمله حزب سوسیالیست و حزب کانگرس سوسیالیستی به میان آمدند، حتی تأکید های بیشتری در استفاده از اصول اقتصادی مارکسیستی بعمل آوردند. چنین رجحان فکری باعث آن شد که مارکسیستها بتوانند اداره شعبات مهم کشور از آن جمله کمیسیون پلانگذاری هند را که نقش قابل ملاحظه یی در ساختار اقتصادی هند بازی کرده است بدست داشته باشند.

نقش مارکسیست ها در هند بسیار متنوع است و به ساحات گوناگونی اطلاق میشود. از سهمگیری جنبشهای مسلحانه دهقانی مانند جنبش «تلنگانه» و از بدست آوردن بیشترین آرای انتخابی در سراسر هند تا بدست آوردن کرسی ریاست جمهوری و در نهایت بدست آوردن حکومت دو ایالت بزرگ هند، بنگال غربی و کرا لا میرسد. مارکسیست های مستقل تا حال دوبار کرسی صدارت کشور را با رأی پارلمان بدست آورده اند . در نفوذ مارکسیست های هند همین بس که بی رای آنان هیچ حکومت مستقری درین کشور تاسیس شده نمیتواند. سرگذشت جنبش چپ در هند خود تجربه ایست بسیار بزرگ که بر برخی از نکات آن درین نوشته روشنی انداخته میشود.

جریان اصلی مارکسیستی قبل از سال ۱۹۱۷ که گاهی مارکسیزم مارکسیستی و گاهی مارکسیزم کلاسیک نامیده شده است، توجه اساسی خود را به تغییرات اجتماعی در کشور های پیشرفته صنعتی غرب

یی قرار دادند. به دیگر سخن روندی که حزب کمونست هند در آن تاسیس شد، روندی بود که بیشتر به مارکسیزم شوروی نظر داشت تا جریان مارکسیزم اروپایی که تا در آن زمان جریان عمده را تشکیل میداد. عروج و حضور اتحاد شوروی و "سوسیالیزم روسی"، دولت جدیدی که در حال استحکام بود، با وجود شرط و شرایط و اگر و مگرهایی که همراه داشت، اثر قابل ملاحظه بر روند مبارزه سیاسی در هند از خود بجا گذاشت. این امر در دو جبهه آشکار شد، یکی در فرادست شدن مارکسیست ها در جنبش آزادیخواهی و دیگری در تطور دولت ملی که از سال ۱۹۴۷ مطرح بود. از همین جهت است که در هند در "توصیف یک مارکسیست خوب" گفته میشود که یک مارکسیست خوب آنست که بتواند مبارزه طبقاتی و مبارزه آزادیبخش ملی را به هم آمیخته باشد" از همین جا بود که اصل "رابطه میان منافع کارگران و دهقانان هند با جنبش ملی" به نسخه یی مبدل شد که در تصمیم گیری های بعدی دولت به شمول حکومت های پی در پی حزب کانگرس به یک نسخه عاجل برای انکشاف اقتصادی و اجتماعی مبدل شد. بر اساس همین اصل است که نیروهای متحد چپ اکنون بیش از سی سال است که اداره دو ایالت با اهمیت هند را بدست دارد و قدرتش در پارلمان مرکزی چنان است که بدون رأی نماینده گان آن هیچ دولت مستقوری در کشور بوجود آمده نمیتواند.

اما نیروی های دست چپی در هند در رسیدن به چنان مرحله یی مشکلات بزرگی را پشت سر گذاشتند. آنها به خصوص در چگونه گی آمیزش مبارزه طبقاتی با مبارزه ملی و نحوه برخورد با برنامه های اقتصادی از یکسو و موافقت یا مخالفت با دولت کانگرس با معضلاتی روبرو شدند. یکی از این مشکلات موضعگیری کمینترن بود. کمینترن عقیده داشت برآوردن این آرزوها و تأمین منافع کارگران و دهقانان هند، هم از نظر تیوری و هم از نظر عملی فقط با پیش کشیدن اصل "مبارزه برای سوسیالیزم" میسر است و بس در واقع کمینترن درین مورد هر نوع "مصلحت اندیشی" را نادرست تلقی میکرد. اما اگر رابطه میان این دو عنصر یعنی مارکسیزم و ناسیونالیزم در "سوسیالیزم روسی" بررسی شود به خوبی آشکار میگردد، که اختلاط این دو عنصر در روسیه خود ناشی از یک مصلحت اندیشی بوده تا یک اصل عقیدتی.

پرداختن مسایل مربوط به نقش ناسیونالیزم در سرزمین های مستعمره و نیمه مستعمره، پیوسته بخش عمده روابط نیروهای چپ هندی و ماسکو را تشکیل میداد. این مباحث در سالهای اولین پس از تشکیل حزب کمونیست شاید بزرگترین مبحث ایدیولوژیک و سیاسی را تشکیل میداد که هر دو طرف بآن مواجه بودند.

باری از سال ۱۹۲۰ به بعد مارکسیست های هند با ناهنجاری های ناشی از طرز تفکر ستالین در باره کمینترن مواجه شدند. طوری که میدانیم این همان مرحله یست که ستالین میخواست با تحمیل نظریات خود و به بکار بردن همه شیوه ها، بقای رژیم خود را تضمین کند. سیاست های

نظر دیگر این بود که بورژوازی روسیه آنقدر ضعیف است که نمی تواند این وظیفه را انجام دهد. و لذا تنها راه حل آن به شمار میرفت که انقلابیون روسیه ابتکار عمل را بدست گرفته و نظام تزاری را سرنگون سازند. از نظر تیوری این یک جهش از یکی از مراحل انکشاف اجتماعی بود که در آن عصر پیمودن آن ضروری پنداشته میشد. ولی وضع در غرب و در خود روسیه چنین بود که حتی خوشبین ترین ها نیز فکر میکردند که اگر چنین دولتی در روسیه تشکیل گردد، در مقابل این همه آماده گی های نیروهای امپریالیستی مقاومت نخواهد آورد و در هر حال یک دولت مستعجل خواهد بود. درین صورت با وجود انکشاف سریع اوضاع در روسیه، برلین در پهلوی پاریس و لندن کماکان قرار گاه مارکسیست های اروپا به شمار میرفت.

اما انکشاف اوضاع در روسیه به طوری بود که تا آن زمان پیشبینی نمی شد. انقلاب پیروز شده و دولت جدیدی زمام اداره را بدست گرفته بود. هرچند دولت تازه بنیاد تجربه شده و به زودی با مداخله امپریالیستی و جنگ داخلی مواجه شده بود، تاب مقاومت آورده و دگر "دولت مستعجل" خوانده نمیشد. آنچه در روسیه میگذشت با نمونه های که قبل برآن برای یک انقلاب وجود داشت استوار نبود. کمون پاریس تکرار نشده بود. آنچه در ماسکو می گذشت به خصوص در مورد اداره دولت برای بسیاری ها در اروپا غیر قابل توجیه بود.

یکی از مشخصات انقلاب در روسیه که اروپا را متوجه خود گردانیده بود این بود که برخلاف آنچه قبلاً تصور میشد، این تحولات بدون وجود نیروی بورژوازی که وسایل تولید را در اختیار داشته باشد صورت میگرفت. چیزی که پیش از آن مجاز شناخته نمیشد. شعار بعدی که "سوسیالیزم در یک کشور" خوانده میشد نیز از نظر مراکز مارکسیستی در اروپا بدعتی خوانده میشد که میتوانست "سوسیالیزم را از انترناسیونالیزم جدا کند."

باوجود چنین وضعی که در اروپا نوعی از بدعت خوانده میشد، ماسکو به حیث یک مرکز انقلابی عرض وجود کرد و روسیه شوروی به زودی به سنگر مبارزه ضد فاشیستی و مرجع امیدی برای بسیاری از اروپاییان که خطر فاشیزم را احساس میکردند تبدیل شد. از جانبی در حالی که اروپای غربی در یک دوره رکود اقتصادی گیر آمده بود روسیه نوعی از انتقال اقتصادی را به تجربه گذاشت. چنین تحولاتی نمیتوانست برای نیروهایی که نه تنها در اروپا بلکه بیرون از آن در مبارزه به خاطر تغییرات اجتماعی و اقتصادی آماده شده بودند، بی تاثیر باشد. تفکرات مارکسیستی در دهه بیست به وسیله مارکسیست های بریتانیایی به هند انتقال داده شده بود و حزب کمونست هند در سال ۱۹۲۰ در مومبئی تاسیس گردید. با وجود آنکه از نظر زمانی تأسیس حزب همزمان با سالهایی بود که هنوز تجربه روسیه مورد بحث بود - حزب جوان مارکسیست های هندی بطور خاصی تحت تاثیر آینده های انقلاب روسیه قرار گرفتند - و مارکسیست های هندی به زودی ماسکو را به مثابه نمونه

تحکم براحزاب پیرو ماسکو و کرنش برخی از بیروکرات های حزبی در برخی از کشورها چنان وانمود میشد که گویا چنین شیوه یی در خصلت این ایدیولوژی و یا نظام آنست. به همین دلیل وقتی حزب کمونیست چین از ماسکو فاصله گرفت و در ۱۹۶۰ مشی جداگانه یی اتخاذ کرد، این مرض را باخود برده بود. مائویست های پیکنگ در مقابل احزابی که یا از آنها حمایت میکردند و یا درین خط ایجاد شده بودند همان رفتار را داشتند که کمینترن ستالینی «سی.پی.آی.» چه در گرماگرم سالهای میان ۱۹۲۸-۱۹۳۲ که عصر "چپ گرای" خوانده میشد و چه در دوران جنگ جهانی، در حالیکه به حضور و نفوذ اتحاد شوروی به چشم یک اولویت قابل ملاحظه میدید، اصل دگری رابه حیث یک حقیقت خدشه ناپذیر پذیرفته بود و آن اینکه مردم هند ملت ستمدیده یی استند و در مبارزات آنها برای رستن از ستم بورژوازی ملی و جنبش ملی در پهلوی کارگران و دهقانان یک متحد اصلی به شمار میروند تنها درک و قبول این اصل است که میتواند مارکسیست ها را در مبارزه علیه ستم استبداد و امپریالیزم یاری رساند.

آمیزش مارکسیست ها در هند با جنبش ملی پیوسته یک مشی بی درد سر نبوده است. در برنامه های حزبی، درمبارزه های سیاسی و صنفی و سایر ساحات کار، پیوسته این مطلب مطرح بود که مارکسیست ها چطور خود را از بورژوازی ملی و مخصوصاً شناخته ترین نماینده آن که همانا کانگرس ملی هند باشد متمایز سازند.

فشار ماسکو در ساحة موافقت و مخالفت با دولت کانگرس نیز از جمله قضایای بود که مهمتر از همه وحدت حزب را تهدید میکرد. ماسکو عقیده داشت که چون دولت هند با ماسکو دارای روابط دوستانه است، روابط جنبش چپ با دولت نیز باید از همین قرار باشد. در حالیکه در عمل و در میدان سیاست داخلی حمایت از برخی از سیاست های حزب کانگرس فاجعه آفرین بود و جنبش چپ نمیتوانست بر آن مهر تأیید بگذارد. فساد اداری، سیاست هایی در رابطه با زمین داری و سوء استفاده کانگرس از سازمانهای صنفی به غرض سرکوب کارگران که زیر نام سوسیالیزم صورت میگرفت از این جمله به شمار میرفت. پس در طرح برخی از مسایل گاهی چنان واقع شده که «سی.پی.آی» فقط نقش بلی گوی را برای دولت کانگرس ایفا نماید. چنین وضعی میتوانست به وحدت فکری حزب صدمه بزند. انشعابی که در سال شصت عیسوی در حزب رخ داد برای عده یی این انتباه را داد که این جدایی به نوعی پیروی از جدایی ماسکو و پیکنگ را در خود انعکاس میدهد. در حالیکه واقعیت اینست که مسئله اساسی آن بود که حزب در تحلیل و ارزیابی اینکه جای حزب کانگرس در تحول اجتماعی هند از چه قرار است - و برخورد بآن باید از چه قرار باشد - دچار سر درگمی شده بود.

یکی از مهمترین این مسایل عبارت از مسئله انکشاف دولت ملی است. در ماسکو چنین میاندیشیدند که وجود اتحاد شوروی به حیث یک قدرت اقتصادی بزرگ ضامن آن میباشد که میتواند با کمک این کشور نیرو

ستالین بر جنبش مارکسیستی در هند که زیر نام کمینترن ظاهر میشد با وجود کوتاه بودنش فاجعه آمیز تلقی میشود. یکی از نتایج سیاستی که مهر تأیید ستالین را داشت، میخواست مارکسیست ها را از جنبش ملی که هر روز سیمای ضد امپریالیستی و ضد فاشیستی آن آشکار تر میشد تجرید کند. سیاست های ماورای چپ که از سالهای ۱۹۲۸ - ۱۹۳۵ بر جنبش چپ هند مسلط بود به اعتبار حزب و تمام جنبش چپ صدمه هایی وارد کرد. در حالیکه که احزاب دست راستی نه تنها در هند بلکه در غرب عمال امپریالیزم غرب اعلان شده بودند مارکسیستهای هندی نتوانسته بودند مهر "نماینده گان امپریالیزم شرق" را از پیشانی بزدايند. در آستانه معامله ستالین با هتلر بود که مارکسیستها را "عامل فاشیزم" خطاب کردند. اما از آنجا که سیاستهای ستالین استقراری نداشت، جنبش چپ هند به زودی خود را با مشکل دیگری مواجه دید، نسخه جدید ستالین که مانند همیشه از طریق کمینترن صادر میشد، احزاب مارکسیستی و کارگری را مؤظف میساخت که در کشور های شان نوع اتحاد با احزاب لیبرال بورژوازی را تأمین کنند و سازمانهای مستقل سیاسی خود را منحل سازند. نسخه که ستالین آنرا "جبهه مردمی" لقب داد.

درین صورت ستالین که خطر فزاینده آلمان هتلری را حس میکرد و در صدد نزدیکی با غرب بود چنین نسخه یی را شفا بخش تلقی میکرد. او بدینوسیله میخواست به غرب از جلوگیری یک قیام سراسری کارگران که از طرف نیروهای چپ حمایت میشد اطمینان دهد. قیامی که کشور های غربی از آن می ترسیدند.

اعمال نفوذ ماسکو بر جنبش چپ هند در آستانه جنگ جهانی دوم آشکار شد. جنبش چپ اولاً در زیر این فشار ستالین از هتلر حمایت کرد و چنین توجیهه کرد که جنگ جهانی یک منازعه داخل امپریالیزم است و اما کمی بعد در آستانه حمله آلمان به شوروی این پدیده "جنگ مردمی" خوانده شد. این بدان معنی بود که اکنون جنبش چپ در حمایت از موضع بریتانیاست. این موضعگیری زمینه آنرا مساعد ساخت که مارکسیست ها، قانوناً به رسمیت شناخته شده و علناً به فعالیت بپردازند. اما درعین حال حزب را نه تنها از جنبش با اعتبار ملی جدا ساخت بلکه در داخل حزب موجب موضعگیری های متخاصمی شد که خود سرچشمه جدایی ها و انشعابات بعدی گردید. و اما میدانیم، چنین مشی که از "احزاب برادر" غیر از کرنش و تسلیم بی شرط چیزی نمیخواست در پایان زنده گی ستالین مؤقتاً از اعتبار ساقط شد. سخنرانی مخفی خروسچف و رسوایی هایی که در پی گسیل قواء به هنگری بوجود آمد، عواملی بودند که از یک تغییر خبر میداد اما این تغییر هم محدود و هم کوتاه بود به زودی رهبران کرملین جنبش چپ هند را "رفقای با طرز تفکر ناسیونالیستی" خواندند - تعریفی که در روزهای قدرت کمینترن بر زبان رفقای هوادار سوسیالیزم روسی جاری بود.

اساسی روز: یکی چگونه گی برخورد با جنبش «نکسلایت» و دیگر موضع گیری سازمان های گارگری در مقابل کارگران، به طور مستقلی موضعگیری کرد و در مقابل حزب کانگرس قرار گرفت.

شرایط دشواری در مقابل مارکسیستهای هندی قرار گرفته بود مسئله ساختمان هند که رهبران کانگرس تلویحاً ادعا میکردند نوعی از سوسیالیزم است در میان دریایی از مباحثات و کج بحثی های رهبران سیاست باز و سازمانهای سر درگم غرق شده بود. درین میان آنچه باید در ساحة زراعت و صنعت و اقتصاد میبایست انجام میشد، نه تنها انجام نشد بلکه حل آن در پنجه های نظام و مؤسسات در حال رشد سرمایه داری سپرده شد. به دگر سخن درجایی که تطبیق اصول اقتصاد مارکسیستی باید هدف قرار میگرفت، آن خود به وسیله ای از منفعت برای مؤسسات در حال رشد سرمایه داری و بروکرات های دولت قرار گرفت. سقوط اتحاد شوروی، سقوط سوسیالیزم دولتی - نظامی که نمونه بی برای آبادانی و عدالت به حساب میامد - مارکسیستهای هند را در یک حالت گیچی و سر درگمی قرار داد. مارکسیستهای هند کم و بیش پنجاه سال را در هاله ای از تفکرات نظام شوروی گذرانده بودند. آنها نسب به بسیاری احزاب دست چپی با خوب و بد این نظام سر و کله زده بودند. این وابسته گی ایدیولوژیک حتی اگر ظاهری هم میبود، مارکسیست های هند را با شوروی در چنان موقعیتی قرار داده بود که سقوط آن را نه برای احزاب و سازمانها و نه برای مؤسسات وابسته و پیوسته آنان نه برای فعالین سیاسی و نه هم برای اعضا، نمیتوانست بی اهمیت تلقی کند.

ولی بخت با نیرو های دست چپی یار بود زیرا آنها چه در مبارزه آزادی بخش و چه پس از آن در تکوین دولت هند، ثابت کرده بودند که آنها بهترین رزمنده گان برای دفاع از منافع مردم هند هستند. بدین جهت بود که پس از سقوط شوروی بطور عمومی هیچکس به خود اجازه نداد تا جنبش چپ را فقط باشلاق "سویتیست" از میدان مبارزه بدر کنند. مارکسیست های هند این را از صداقت، واقعینی و انعطاف پذیری خود مدیون استند.

های مؤلده درهند بطوری رشد نموده و آهنگ رشد اقتصادی را به طوری بالا برد که نیازی به بورژوازی ملی یا سرمایه گذاری خارجی نباشد - راهی که شوروی آن را پیموده بود- به نظر من چنین طرز تلقی از آنجا ناشی میشد که - چه در چین و چه در شوروی - صنعتی ساختن سنگین همراه با ماشینی ساختن زراعتی را اکمال سوسیالیزم تلقی میکردند. این تنها شوروی ها نبودند که چنین میاندیشیدند، هندی ها هم نه در سطح پائین هوا خواه این نمونه بودند بل، مدافع جدی این نوع دولت هم شخص جواهر لال نهرو بود که کوشید این نوع سوسیالیزم را وارد کند. از همین رو بود که او وزارت اقتصاد را کمیسیون پلانگذاری نام نهاد نامی که برای این تشکیل در شوروی معمول شده بود. قوانین سختگیرانه به پیروی از شوروی وضع و عملی شد. این قوانین به خصوص در مورد سیالیت سرمایه و داد و ستد مقرراتی را وضع میکرد که با واقعیت های جامعه هند مطابقت نداشت. مارکسیزم در هند عملاً به شکل یک برنامه انکشافی که قدرت بی چون و چرای دولت کانگرس در محراق آن قرار داشت، معرفی شد. درینصورت نیرو های چپ که مکلف شده بودند تا از دولت کانگرس به خاطر اینکه ممثل سوسیالیزم در هند است حمایت کنند، با مشکلاتی مواجه شدند، زیرا دولت کانگرس نمیتوانست مخالفت علیه خود را نوعی مخالفت علیه سوسیالیزم توجیه کند و چون دولت شوروی نیز حامی بی چون چرای دولت کانگرس بود، درینصورت مشکل جناح چپ در برخورد با آن اقدامات دولت کانگرس که اصولاً نا درست بود بیش از پیش میشد و جنبش چپ در موقف اپوزیسیون قرار نمی گرفت. وضعی که حزب توده ایران باری بآن مواجه شده بود.

میان سالهای هفتاد و هشتاد که «سی. پی. آی» دگر جز دنباله رو کانگرس چیزی نبود و در راهی کشیده شده بود که تنها جذابیت شخصی اندرا گاندی را وعظ و توصیه نماید. در پی نا آرامیهای عمومی در بنگال ائتلاف چپ توانست حکومت محلی را بدست بگیرد ولی به زودی خود را در محاصره دید. این تجربه نشان داد که اگر چهها بخواهند بر اوضاع کنترل داشته باشند و جنبش عامه را که اکنون بر انگیزته شده بود به پیروزی برسانند، نباید از مواجه شدن با دولت کانگرس ابایی داشته باشند و باید به وضع موجود خاتمه دهند. جنبش چپ در اینجا در دو مسئله

ادامه: برگشت سلطانعلی کشتمند به....

سازند در حقیقت به اهداف چپ امروز از مجراهای دموکراتیک نایل آمده اند • چنین چپ را در مبارزه سیاسی چپ دموکراتیک می گویند • در افغانستان نیز چون زحمتکشان و ساختار های دولتی - اجتماعی زورمندان، هر دو وجود دارند چپ نمی تواند در رنگ و ماهیت غیر ازین بروز نماید •

در هر موقعیت کشوری ، منطقه ای و قاره ای که قرار دارند رشته ارگانیک به میان آید و آنها با توسل به شیوه های صلح آمیز توريد فشار بر زمامداران حاکم به وسیله ایجاد نهادهای صنفی و راه اندازی اعتراضات جمعی و یا فرستادن نماینده گان شایسته به ارگان های قانونگذاری ، اسباب تحولات اجتماعی را به نفع زحمتکشان فراهم

چگونه شعارهای «نهضت آینده افغانستان» میتوانند در عروق روان جامعه نفوذ کنند؟

البته اگر مختصات روانی جامعه را قانون زوال ناپذیر نمی شماریم ، حساب نبردن از آنها در پراتیک سیاسی، یک خطای جدید است. برای مبارزه با روان جامعه در جهت تکامل آن اولاً باید آنرا شناخت. روانشناسی بورژوازی «روان جامعه» را برخاسته از مختصات قومی و نژادی و در نتیجه جامد و تغییر ناپذیر میدانند، اما پیروان جهانبینی پیشرو علمی در حالیکه این مقوله را کماکان می پذیرند منکر جمود آن بوده آنرا قابل تحول و تکامل دانسته ، زمینه پدیداری و تحول آنرا چنین بیان میکنند :

خلقهایی که در طول تاریخ واحد خود، تحت شرایط بیوفیزیکی (محیط جغرافیایی - اتنیک) معین، با داشتن سطح رشد مادی- معنوی هم مانند، حوادث تاریخی را از سر میگذرانند، به تدریج دارای عادات، رسوم، ذوق و سلیقه، عواطف، شیوه کار و ... در یک کلمه نفسانیات هم مانند میگردند. همین نفسانیات روان جامعه را تشکیل میدهند. پیداست که چون علل ایجاد کننده متحرک اند، معلول که روان جامعه است نیز باید متحرک باشد. همانطوریکه انسانها در مراحل مختلف رشد زیر شرایط محیط اجتماعی تغییر میکنند ، جوامع نیز عوض میشوند. بنا" روحیات این جوامع هم دستخوش دیگرگونی میگردند.

ما تغییر در روان اجتماع را، دورنی، در جامعه خود همین اکنون مشاهده میکنیم.

جامعه افغانی تا سی سال پیش دارای مشخصات ذیل بود:

۱- جامعه تا این مدت، از نگاه فورماسیون های اجتماعی، شامل مرحله فیودالیزم بود. مطابق به تیوری انگلس در باره تکامل، (تکوین فردی *Ontogenese* و تکوین نسلی *Philogenese*)، انسانهای جوامع فیودالی مربوط به دوران ماقبل منطقی (*paralogique*) در تکامل منطقی و علمی انسان است. این دوران، دوران قهرمان پرستی (به اصطلاح ما، مردانگی و از خود گذری) است .

۲- کشور دارای مساحت نسبتاً بزرگ ، ساحات زراعتی وسیع و نفوس اندک بود. جز در شرایط ناگوار (خشکسالی) تولید اجتماعی (زراعتی) مصرف اجتماعی را تکافو میکرد.

۳- افغانستان یک دوران امپراطوری را از سر گذشتانده و حملات تجاوزگران را در طول تاریخ به عقب زده بود.

مجموع این شرایط مادی- معنوی و حوادث تاریخی، روانی را در وجود جامعه افغانی حک کرد که بنام « افغانیت » و «پشتونولی» نام گرفت.

مختصات مثبت این روان عبارت بودند از : روح آزادی، وطندوستی، عیاری، مناعت، مهمان نوازی، احترام گذاری به ناموس و حریم دیگران... وغیره.

سه دهه جنگ، بحیث یک حادثه تاریخی، زیر ساخت مادی ومعنوی جامعه، و در نتیجه روان جامعه را دیگرگون نمود. ادامه در صفحه ۱۸

گویند، پرتیک سیاسی در یک جامعه مانند شلیک با بومرنگ روی یک هدف است. (*Boomrang* سلاحیست که اگر تیرش به هدف اصابت نکند، برگشته، به شلیک کننده اصابت میکند). همانطور اگر طرحها و شعار های سازمان مدافع منافع زحمتکششان توسط توده های زحمتکش پذیرفته نشوند به مواد تبلیغ ضد آن سازمان مبدل شده آنرا به تجرید میکشانند.

لذا دقت روی انتخاب طرحها، تنظیم شعارها و روشهای تکتیکی به شکلی که باید در جامعه مورد پذیرش قرار گیرند از اهمیت بزرگ بر خوردار است. پس باید زمینه های این پذیرش رادر خود جامعه جستجو و ردیابی کرد.

در آخرین تحلیل، هدف از پرتیک سیاسی توسط یک حزب یا سازمان انقلابی در یک جامعه، عمدتاً تسریع پروسه تاریخی تکامل اجتماعیست .

پروسه تاریخ در یک جامعه ، در فضای مادی-معنوی که شعور اجتماع آنرا ایجاد میکند، جریان پیدا میکند و خود شعور اجتماع متشکل از دو جزء است :

- ایدیولوژی جامعه : (ایدیولوژی طبقه حاکم و جزء آگاه و فعال شعور اجتماعی) که بر شیوه تولید مادی اجتماعی استوار است.

- روان جامعه: جزء پاسیف و غیر طبقاتی شعور اجتماع است که تمام افشار و طبقات جامعه آنرا بشکل خود بخودی (مثلاً"مهمان نوازی ، پشتونولی) مراعات میکنند. و این جزء مجموع آداب، رسوم، عادات، معتقدات، معنویات، و نظریات اخلاقی، فلسفی، هنری و... جامعه را در بر میگیرد و صفات مشخصه آن قرار ذیل اند:

- نتیجه انعکاس شرایط مختلف تولید زنده گی مادی است و بر مبنای فورماسیونهای متعدد اجتماعی- اقتصادی پدید می آید.

- پدیده غیر طبقاتیست و جنبه عام برای سراسر خلق یا ملت دارد.

- تحول آن به مراتب بطی تر از ایدیولوژی است.

- سرشت بخصوص دارد: بحیث جزء شعور جامعه هم به روبنا (ایدیولوژی) پیوند دارد و هم به زیر بنا (تولید مادی).

آشنایی به عمق این دو جزء شعور اجتماعی، به کارکن مجرب سیاسی امکان میدهد تا به فضای روحی، سیمای روانی (فیزیونومی)، سطح نضج معنوی و درجه رشد جامعه که یکی از شرایط حتمی برای انتخاب روشهای درست تاکتیکی و اشکال مناسب و «سریع الهضم» شعار هاست ، دست یابد.

طور مثال اگر جامعه به سطح نضج و پختگی لازم روحی نرسیده باشد در برابر شعاریکه برایش قابل هضم نیست ایستادگی میکند، آنرا نمیفهمد ، نسبت به آن هیجان نشان نمیدهد ، آنرا بکار نمی بندد ولو که بهترین شعار هم باشد.

یا اگر شعار های معمول در یک جامعه رشد یافته ، در حضور افراد جامعه عقب مانده اظهار شوند ، اظهار کننده با دشواریهای جدی مواجه خواهد شد.

اما مراعات کردن مختصات روحی جامعه به معنی تسلیم شدن در برابر آن نیست. این مختصات و معتقدات را هر قدر ریشه دار هم باشند میتوان با مبارزه پیگیر انقلابی در جهت تکامل آنها ، دیگرگون ساخت.

عبدالله نایبی

"سفر پرنده گان بیبال"

یا

"خوشه های خشم" افغانی

که همه آینه بی را میسازند، هستی ایدیلوژیک آن روزگار را باز میبایم که چگونه به آدم ها «دید» میداد، چگونه پیوند های گروهی و اجتماعی را توجیه میکرد و چگونه، به طور ایدیلوژیک، در تداوم مناسبات اجتماعی شریک میشد.

رمان معاصر، همانند مثنوی مولانا، ایدیلوژی را در معرض دید قرار میدهد که توسط آدمهای داستان از طریق تاروپود شرایط معین تاریخی و مادی شان زیسته میشود.

هنر و ادبیات با ویژه گی هایی که در بالا برشمردم داخل حوزه ستیز های اجتماعی میگردند. رمان در بازنمایی واقعیت اجتماعی که بخش زنده آن «ایدیلوژی زیسته شده توسط آدمهاست» (ایدیلوژی زیسته شده، در مقام یک واقعیت ویژه) به یک ابزار ستیز اجتماعی مبدل میگردد. پابلویکاسو میگفت: «هنر وسیله بی برای تزئین خانه بورژوا نیست، سلاحی است برای نبرد.» (۱۹۴۵)

ارغند در رمان سفر پرنده گان بیبال «ایدیلوژی زیسته شده» را به حیث معمار نامریی زنده گی آدمها در متن یک واقعیت تلخ تاریخی نشان میدهد. نشان دادن رنج و تیره روزی یک زن افغان کار دشواری نیست، ولی نشان دادن این که چنین زنی (مثلاً عتیقه) چگونه توهمات ایدیلوژیک مسلط را (که همه رفتارها و مواضع اش را چون جادوگری در طلسم خود دارند و آنها را رهنمون میشوند) زنده گی میکند و آنها را از طریق زنده گی خود به واقعیت تبدیل میکند، گرهی ترین مسأله است. این جاست که ادبیات به حیث «وسیله ایدیلوژیک» درگیر نبرد ایدیلوژیک میشود. از نبرد ایدیلوژیک تا نبرد طبقاتی فقط یک دور دادن سکه «فاصله است».

رمان «سفر پرنده گان بیبال» چون «خوشه های خشم» (اشتاین بک)، چون «پلی بر رودخانه درینا» (از ایو آندریچ برنده جایزه نوبل) چون «رود بار آهن» (از سیرافیموویچ) یا «زنگها برای کی به صدا درمی آیند» (ارنست همینگوی)، اثریست تکاندنده، غافلگیر کننده، بسیار گیرا و به یقین ماندگار. بازنمایی هنری واقعیت سه دهه جامعه افغانی که انباشته از گسستهای دردآلود پیوند های اجتماعی چندین سده بی، متوقف شدن ناگهانی سیر رؤیایها و آرزوهای دیرینسال آدمها توسط رویداد های تراژیک، فرو ریخته شدن تندیس های بدریخت ارزشواره های کهن آزادی کش و بحران نظام ظالمانه اخلاقیات مسلط است، کاریست بسیار دشوار که ببرک ارغند با چیره دستی هنری، با وسواس یک باستانشناس و با موشگافی یک پژوهنده علمی از عهده آن بدر شده است. تولستوی میگفت: «رهای زن در دانشگاه و در پارلمان قابل طرح نیست، بلکه در اتاق خواب است که زن به آزادی میرسد.» (سونات کروترز) ولی ارغند در رمان «سفر پرنده گان بیبال» نشان میدهد که «زندان واقعی زن افغان» در «ایدیلوژی حاکم زیسته شده» توسط زنان و مردان نهفته است، یعنی راه را نشان میدهد که برای رهایی زن افغان، باید مغز های مردان و زنان را از غبار سربی دیرین سال ایدیلوژی ها آزاد ساخت و این آزاد سازی نخست از همه مستلزم برهم زدن مناسبات مادی است که چون دام پاگیر و بالگیر بر سراسر هستی اجتماعی گسترده است و «سفر پرنده گان بیبال» راه برهم زدن این مناسبات را نشان میدهد.

شاید علاقه مندی بیسابقه زنان افغان به این رمان ناشی از همین بازنمایی ترسناکه رمزهای اسارت زن افغان باشد. در این زمینه نیز ارغند فرادستی خود را نشان داده است: به طور مستقیم مناسبات حاکم را با روی صحنه آوردن حاکمان تصویر نمیکند، بل، محکوم ترین موقعیت اجتماعی را چون «سست ترین حلقه» (که همانا تعیین کننده ترین حلقه است) بر میگزیند و از طریق زنده گی جهنمی آن، تمام زنجیر های اسارت آور خردکننده را نشان میدهد.

نویسنده «سرمایه» میگفت که «ظلم را تحمل ناپذیر کنیم، یعنی، مظلومان را از آن آگاه سازیم!». «سفر پرنده گان بیبال» در نشان دادن راه آگاه شدن از ظلم به چنان پیروزی دست یافته است که میتواند در مقام یک نمونه بی بدیل تا دیر زمانی روشنگر راه مظلومان باشد.

عالیجناب

من تنها برای شعر سرودن زنده گی میکنم

اگر زنده گی ام را بگیرم

آنوقت...

برای زنده گی کردن شعر خواهم سرود

بیرانزه (شاعر فرانسوی)

وقتی رمان «سفر پرنده گان بیبال» را خواندم با شگفتی تمام خود را در دلانهای جادویی هنر و در دشتهای کاهی واقعیت یافتم. برای لحظاتی «تیوری علمی در باره آفرینش هنری» یادم رفته بود؛ برای لحظاتی پیوند های پیچیده هنر و ایدیلوژی یادم رفته بودند و از همین قرار، چگونه گی تأثیر پذیری از اشکال ایدیلوژیک بازآفرینی هستی یادم رفته بود.

رمان «سفر پرنده گان بیبال» چنان ابعادی دارد که باید هم خواندن آنرا به همه گان توصیه کرد و هم به بهانه آن مسایل اساسی ادبیات را یکبار دیگر مطرح کرد و جایگاه چنین آثاری را در زنده گی جامعه درگیر شده در چرخهای زنده گی سای تاریخ بازسنجید. این بازسنجی - اگر از دیدگاه بینش علمی یا متکی بر برداشت ماتریالیستی از آفرینش هنری مطرح گردیده باشد - ناگزیر با تمام برداشت های ایدیلوژیک (اگر نگویم تیولوژیک) از ادبیات و هنر حوزه فرهنگی افغانستان، در تضاد باز نشدنی قرار خواهد گرفت.

مقدم تر از هنر و فراتر از هنر باید پیوند و رابطه واقعیت بیرونی یا عینیت هستی را با آنچه در پرده مفاهیم «شعور» و «ذهن» افاده میگردد، روشن ساخت. البته دورانی که «ذهن»، «شعور» و «روح» را چیزهای غیر مادی میپنداشتند دیگر به «پیش تاریخ» تفکر بشر تعلق دارد. مفاهیمی چون ذهن، شعور و روح را به حیث «هستیهای مستقل غیرمادی» انگاشتن به دورانی تعلق دارند که در آن انسان موجود فرا طبیعی و لاهوتی تلقی میشد و شاعر در میان انسانها، «موجود ایلیسی» معرفی میگردد. هم ماتریالیزم تاریخی و هم فلسفه زبان پست مدرن (به ویژه تفکر ویتگنشتاین) به آن «بازی های زبانی» مهر پایانی زدند و راه شناخت علمی را باز کردند.

نی ذهن وجود مستقل دارد نی شعور و نی روح! تنها موجودات «ذهنمند» و «شعورمند» هستند که در یک مفهوم کلی بنام «انسان» جا داده شده اند. انسان است که با ظرفیتهای ویژه ساختاری، فزیولوژیک و تاریخی اش توان آنرا دارد که از خود و از بیرون از خود آگاه گردد. سر چشمه این آگاهی هم واقعیت بیرون است و هم چگونگی ساختمان دماغ در یک متن زنده گی اجتماعی. آگاهی و زبان دو رُح یک سکه اند. یکی بدون دیگری وجود ندارند. اندیشه و زبان دو جلوه یک واقعیت اند. آگاهی انسان، بازتاب آینه وار هستی نیست. آگاهی جهان را در اندیشه دوباره سازی میکند یعنی از جهان مادی عینی، یک جهان ذهنی، یک جهان اندیشیده شده، یک جهان اندیشه میسازد. آشکار است که این دو جهان با هم یکی نیستند. اما اندیشه خود یک پروسه مادیست نی یک هستی مستقل غیر مادی. آگاهی به دو گونه است: ایدیلوژیک و علمی. هنر و ادبیات به حوزه علم تعلق نمی گیرند. اما هنر و ادبیات خود ایدیلوژی نیستند بل پدیده هایی اند که ایدیلوژی را نشان میدهند و یا بهتر بگوئیم وسایل ویژه نمایانند ایدیلوژی اند. هنر آینه ایدیلوژی است.

آلتوسر میگفت: «هنر، ادبیات، رمان ما را به «دیدن» وامیدارد، چون بازنمایی میکنند. در دیدن شناخت (یعنی همان شناخت علمی) مطرح بوده نمیتواند».

مثنوی مولانا جلال الدین شکی از باز نمایانند ایدیلوژی حاکم آن روزگار است که مغز آدمهای آن روزگار را فرا گرفته بود و به حیث یک «واقعیت لاهوتی» زیسته میشد. هنری که مولانا عرضه میکرد ایدیلوژی زیسته شده توسط آدمهای روزگار او را نشان میداد. «انسان سالاری» مولانا، بیان ایدیلوژیک «انسان ایدیلوژیک» است زیر سیطره تیولوژی حاکم! ما در ایدیلوژی زیسته شده آن روزگار، در سرزنشها و توجیه های آفرینشگر آن روزگار (مولانا)،

احمد شاه عبادی

به بهانه انتشار چاپ دوم

رمان پهلوان مراد و اسپه که اصیل نبود

تشبیهات و کلماتی که بکار رفته مؤفقیت آمیز و رسا است، زبان متن رمان گیرا و بسیار زیباست.

اصطلاحات خاصی را که بکار میرسد یا اصطلاحات ولایات با لهجه عامیانه در زبان محاوره، زبان «فردیت یافته» که در آن خصوصیات گوینده حفظ شده، مثلاً اگر بای صحبت میکند، چنانچه صحبت میکند، دهقان صحبت میکند، نایب الحکومه صحبت میکند، دلگی مشر صحبت میکند، زنان مسکین بای (آمنه، آصفه و عادل) صحبت میکنند، سکینه مادر پهلوان صحبت میکند، هر کدام مشخصات روانی و بیانی خود را نشان می دهند. نویسنده هرگز خود خواه نیست که فکر کند آنچه خودم با شعور خود و روان خود احساس کردم به هر شکلی که باشد روی صفحه کاغذ بیاورم آنطرف مهم نیست که میفهمد یا چشمش کور نمیفهمد، او همیشه فکر خواننده را هم میکند و میدانند که خواننده متوسطه باید بتواند از رمان بهره بر دارد و فکر تاریخ را هم میکند و خودش را همیشه در قضاوت تاریخی احساس میکند و میدانند که باید انسان مسؤول باشد نه خود خواه.

رمان از جایی شروع میشود، به جایی ختم میشود و سیری در این میان دارد، عالی شروع میشود و خواننده را جلب میکند و او را بدرون گرد باد داستان می کشاند و به ساخت پایان توجه فراوان دارد، ضربه نهایی که پایان رمان است اثر خود را تا دبری بر خواننده باقی میگذارد، ارغند کوشیده است تا رمان غیر مترقب تر باشد (زنده گی خود چنین است) و برای همین و از همین روست که رمان «پهلوان مراد و اسپه که اصیل نبود» برای خواننده جالب و دلچسپ تر است او را تکان میدهد و بعد جذب میکند که دوباره ادامه دهد و بدینترتیب آن حالت خستگی و کسالت طبیعی از بین میرود و میبیند که یک چیزی تازه ای شروع میشود، رمان در مسیری که انجام میگیرد فاجعه آمیز تر، پُر فراز و نشیب تر و غیر مترقبه تر میگردد که رمان را جذاب تر میسازد (نام آور شدن پهلوان مراد، کارروایی های سمند، چلبَر کردن بُز توسط پهلوان خالدار، قوش نمودن، افتیدن مراد و سمند، معیوب شدن پهلوان مراد و دهها حادثه غیر مترقبه و تازه دیگر در رمان).

میگویند الکساندر دوما (پدر) برای تمام قهرمان های داستان خود آدمک درست میکرد و شهر های مختلف را علامت گذاری میکرد، دقیقاً میدانست کی کجاست، روز را اشتباه نمیکرد، فصل را اشتباه نمیکرد، قهرمان از یادش نمیرفت، هر جا که لازم بود قهرمان را به میدان میکشید.

بدینترتیب معماری (Architectonic) دشواری زمان را تنظیم میکرد، کاری که داکتر ببرک ارغند آنرا به براننده گی و دقت تمام انجام داده است. بویژه آنجا که تصویری بینهایت زیبا و حیرت انگیز از ورزش و عنعنۀ بُزکشی بدست میدهد، صحنۀ نبرد دشوار اسپه و پهلوان ها در جریان بُز کشی، ضربه های قمچین ها، شیۀ اسپه و زور آزمایی حیرت آور چاپندانان، را ترسیم میکند و تجسم میبخشد.

برشت گفته است: «هنر و نقش های مختلف آن کاملاً صحیح است ولی هنر به هر جهت یک جنبۀ تفریحی هم دارد، کسی که پول میدهد و به تیاتر می آید، میخواهد هم باموزد و هم با او خوش بگذرد و کسی که یک رمان میخرد و میخواند و هم چیزی یاد بیگرد و هم با خواندن آن لحظاتی مطبوع و خوش بگذراند»

ارغند با درک چنین آموزه ای کالای معنوی و محصول خلاقیت هنری خود را به بازار تحقیق و جامعه هر چه فاخر تر عرضه کرده است. آرزومندم که مؤفقیت او در عالم هنر و اجتماع بیشتر و بیشتر شود و در راه سعادت انسان و خوشبختی آن که سعادت واقعی خود اوست جایگایش و نقشش بیش از پیش مؤثر گردد و تابان باشد.

رمان افغانی «پهلوان مراد و اسپه که اصیل نبود، را خواندم و از جزاییت و گیرایی آن لذت بردم و از آن چیزهایی آموختم، نویسنده رمان داکتر ببرک ارغند، بدلیل شخصیت مترقی اش و بخاطر استعداد شگرفش مورد احترام نه تنها در افغانستان بلکه در مقیاس جهان میباشد، باید از شیوۀ زنده گی او در راه خدمت به انسان آموخت، او پرورش یافته دوران طوفانی چهل سال اخیر میهن ماست و بدون تردید حوادث این دوره در تکوین شخصیت ادبی و گرایش او برای خدمت به مردم در سیر آتی زنده گی نقش بازی کرده است، ارغند آن زمان که در کشور خودش با مجلات و روزنامه های مختلف همکاری میکرد، بحیث کارمند شایسته فرهنگ با مطالعات علمی، سیاسی، ادبی و اجتماعی، در نوشتن مقالات علمی تا مباحثات ادبی و زبان شناسی فعالیت میکرد و کار میکرد و بمثابة چهرۀ تابان در هنر نویسنده گی، زنده گی را رسالتی دشوار و پر مسؤولیت برای انسان میدانند و میخواهد همیشه به شایستگی زنده گی کند و عضو انگلی در خانوادۀ بزرگ آدمی نباشد. هماهنگی بین «مبارز دلیر» و «انسان نیک» و اندیشه ور ژرف بودن که چیزی بس کمیاب و نادر است در او بدرجۀ شگرف وجود دارد.

همه برتری های روانی و عملی او: دانش، دلاوری، پشتکار از عادات درونی و سرشتی اوست، از اینرو از جلوه فروشی های سبک مغزانه عاری میباشد و کارهای خود را که تا سرحد فداکاری برای مردم اوج میگیرند انجام وظیفۀ یک انسان میدانند.

مردان محصول اوضاع مادی دوره های خود میباشند. توانسته اند آمال و آرزو های اکثریت مردم دوره خود را در قالب عمل ریزند و از همین جهت شخصیت آنها نمایشگر مفهوم آن آرزو و آمال است. نام داکتر ببرک ارغند معنی و مفهوم خاصی پیدا کرده است، ارغند یعنی مقاومت در مقابل نا راستی و کجی، ارغند یعنی رحم و محبت، سخاوت و معنی و حقیقت که برای رهایی حق از چنگال ظلم و بدبختی می کوشد و میریزد.

سراسر رمان «پهلوان مراد و اسپه که اصیل نبود» پُر از ریزه کاری ها بوده که با قویترین افزار بیان احساس آدمی، زنده گی آدمی، وقایع تاریخی و وقایع حیاتی دوره های معین را منعکس میسازد و بازتاب میدهد که چنین خصیصۀ را در جملات، در ریزه کاری های هنری آثار داستان نویسی های بزرگ جهان مانند: شکسپیر، تولستوی، هوگو، بالزاک، داستایوفسکی، برشت، الکساندر دوما، تورکنیف، رومن رولان، شولوخوف، سرمانتس، لرمانتف، همینگوی، مارکیز و... میتوان دید.

همه اینها افراد برجسته ای هستند که در تاریخ کشور شان، آنان افتخار میکنند و جهان به آنان افتخار میکند و در زمرۀ شخصیت های برجسته ای جامعه خود محسوب میشوند.

سالهای اقامت ارغند در مهاجرت، سالهای شگوفایی و آبدیده گی نویسنده واقعی است، او در این سالها به نگارش رمان های بینظیر پرداخته است، با دانش علمی، سیاسی، ادبی و اجتماعی وسیعی که دارد دست بر قلم میبرد و آفریده های ماندگار را در هنر رمان نویسی و داستان نویسی خلق کرده است که آثار وی در پرورش نویسنده گان جوان میهن تأثیر بسزایی خواهد داشت. حجم مطالبی که در رمان هایش میباشد نشان میدهد که او چقدر در عرصه ادب و هنر، علم و فن پر خواننده و با استعداد بوده است. افزار بیان و تکتیک های رمان نگاری در آفریده های او چشم گیر و سزاوار تقدیر فراوان میباشد، در رمان پهلوان مراد و اسپه که اصیل نبود، دو زبان وجود دارد، زبان متن رمان و زبان محاوره یا «گفت» و «گفت - گو» که در قالب کلام فرهنگ عامه است مانند تمثیلات، امثال و حکم، بحث و متلک و قدری ترانه های عامیانه که قوت رمان را نشان میدهد و همه بیانگر آوا و آیده ها و شخصیت آدم ها و چهره های رمان اند، همه

ع. نایبخیل

«کودک فروشی»

داغ ننگی بر جبین حاکمیت کابل

کشور، مادران جگر گوشه های شانرا به خاطر گرسنگی بفروش میرسانند! امروز دیگر «نی شاه است و نی کمونیست ها»، تا بهانه هایی برای توجیه وضعیت در اختیار تبلیغات امپریالیزم باشند! این میلیارد ها دالر - که بنابر اظهارات کشورهای غربی به کشور ما سرازیر گردیده اند - چگونه به مصرف میرسند، برای بهتر زنده گی کردن «انجوها»؟ برای پُر کردن شکم های گرسنه مافیایی؟ مقامات فاسد دولتی؟ جنگ سالاران جهادی ویا...؟ چی کمک هایی در این زمستان سرد سال «۲۰۰۸» که باعث مرگ و میر هزاران طفل، جوان و بزرگسالان هموطن ما گردید، از جانب دولت دست نشاندۀ آقای کرزی و کشورهای سرمایه داری صورت گرفته اند؟ آنها توانمندی علمیات نظامی را در این سرما دارند و راه های عبور و مرور مسدود نیست! اما بخاطر نجات جان باشنده گان از سرما، راه ها مسدود است!

در این حالت بحرانی کشور ما، قدرت حال اشغالگر در رابطه به اعزام افراد اضافی که بتواند حد اقل امنیت را در افغانستان تأمین نمایند به توافق نمی رسند. کشور کانادا مدتی قبل اخطار داد: در صورتیکه دیگر کشورهای ناتو، که در مبارزه علیه گروه نامنهاد القاعده در جنوب افغانستان - ولایت هلمند - حاضر به اعزام قوت های نظامی خویش نگردند، کانادا سربازان خویش را در آغاز سال «۲۰۰۹» به کشورش بازمیگرداند.

آیا مشکل افغانستان با اعزام نیروهای بیشتر قابل حل خواهد بود؟ آیا با اعزام قوت های بیشتر و کشتار مردم بی بضاعت کشور ما در اثر عملیات های کور نیروهای غربی مشکل اقتصادی، صحتی، امنیتی، آزادی بیان و ... حل خواهد گردید؟ مطمئناً که نی. چون نیروهای متهاجم غربی نی بخاطر تأمین صلح و دموکراسی به کشور ما هجوم برده اند بلکه بخاطر تطبیق پلانهای شوم کشورهای غربی به سردمداری ایالات متحده امریکا، دست به حملات زده اند!

البته بعد از سرنگونی طالبان، نفوذ و موجودیت نیروهای غربی در آسیای مرکزی که باعث تشویش کشورهای منطقه از جمله «روسیه، چین، ایران» گردیده است، برای مردم افغانستان نیز غیر قابل پیشبینی بود. چون در طول تاریخ کشور ما همیشه قربانی نقشه های شوم کشورهای استعمارگر بوده، که بخاطر به تحقق رسانیدن پلانهای استعماری خویش به لشکر کشی ها دست زده اند.

افشای این پلان شوم سرمایه داری غرب وظیفه نیروهای مترقی کشور است تا نگذارند که، مردم ما زیر چکمه های نظامیان غربی از بین بروند و منابع طبیعی کشور ما را به تاراج ببرند.

جندی قبل وزرای خارجه امریکا خانم (کاندولیزاریس) و وزیر خارجه انگلستان (دیوید میلیبند) باهم وارد افغانستان شدند تا بتوانند راه حلی برای نگرانیهای جامعه جهانی مبنی بر شکست قوت های ناتو در افغانستان، دریابند.

روزی نیست که در افغانستان، خبری از گشایش یک کارگاه، تدویر یک کنفرانس برای توسعه، نشستی برای هماهنگی بین گروه های مختلف بشردوستانه به گوش نرسد. بیش از «۲۴۰۰» سازمان غیردولتی بین المللی و افغانی در کشور حضور دارند. آنها بودجه ها را اداره می کنند و برنامه های کمک به توسعه را به اجراء می گذارند. اما سیاست آنهایی که تأمین کننده بودجه هستند این است که این سازمانها را بر نهاد های دولتی ترجیح دهند زیرا این نهاد ها را قابل اعتماد نمی دانند.

پیمان استراتژیک بین آقایان کرزی و بوش طرح های ایالات متحده را برای افغانستان تحقق می بخشد: کنترل جریان نفت و گاز، استقرار پایگاه های نظامی در نزدیکی ایران، چین، شوروی و پیشرفت به سمت آسیای مرکزی. هم اکنون یک پایگاه نظامی در شندند، در «۴۰» کیلومتری ایران و دو پایگاه دیگر در قندهار و بگرام وجود دارند. تأسیسات مخفی دیگری هم وجود دارند؛ از پامیر نزدیک مرزهای چین و از منطقه بامیان نیز سخن در میان است: در آن جا ها مناطق ممنوع الورد برای افغانها وجود دارند.

از جانب دیگر مردم رنج کشیده کشور از وعده های دروغین کشورهای سرمایه داری در رابطه به «امنیت، زنده گی بهتر و باز سازی» به ستوه آمده اند، که این خود باعث عدم اعتماد مردم به دولت دست نشاندۀ گردیده و سبب ایجاد فاصله بین دولت و مردم گردیده است. اکثریت افغانهای مقیم در افغانستان با اصطلاح سرازیر شدن میلیارد ها دالر از جانب کشورهای متجاوز، هیچگونه تغییرات مثبتی را در وضعیت زنده گی خویش احساس نکرده اند! فقر، عدم امنیت در محلات مسکونی مرکز و ولایات، عدم امکانات صحتی، نبود توان و عدم موجودیت امکانات تحصیل همگانی، تجاوز، چور و چپاول و... دامنگیر مردم شده است. هوطنان بی بضاعت ما که از فشارهای کشور های همسایه ایران و پاکستان به امید زنده گی بهتر، به کشور برگشته اند، تحت سرمای جانکاه زمستان، زیر خیمه ها زنده گی میکنند و تعدادی از آنها، دست به فروش کودکان خویش زده اند تا حد اقل، آنان از گرسنگی نمیرند!

باری در سال «۱۳۴۳»، در شمال کشور، در اثر خشکسالی چنین حوادثی به وقوع پیوسته بودند، اما حال با حضور سرمایه دارترین کشورهای جهان در افغانستان و سرازیر شدن میلیارد ها دالر به

کامبخش»

کفشهایت را بیا کن

چابک!

آنکه میگفتی، با بطری شراب ارغوانی در راهست

آه نازنین!

جقدر بر سکوی جشنواره ای در بدری

نشستم و کف زدن

دیگران گفتند تمام شد.

اگر چه هنوز شبنامه ی آرزو هامان به آفتاب رشک

میکند

اما تو آنقدر بلندی که ستاره گان

در کفشهای وصله شده ات میرقصند

آه نازنین!

ما نه بودا وار به نیروانا

و نه همچون مسیح به آسمان میرویم

که همینجا!

بطری شراب ارغوانی در بغل

همه با هم

«سرود بین المللی» میخوانیم

« یعقوب ابراهیمی»

آینده

ارگان مرکزی نهضت آینده افغانستان

صاحب امتیاز: «نهضت آینده افغانستان»

مدیر مسؤل: داؤد کاویان

معاون: نجیب روشن

وجه اشتراک سالانه و یا شش شماره: مبلغ ۲۰ یورو

بانک و نمبر حساب:

Name of the Bank:

Credit Mutuel

IBAN (International Bank Account Number):

FR76 1027 8012 2600 0201 0220 151

BIC (Bank Identifier Code):

CMCIFR2A

آدرس روی انترنت:

www.ayenda.org

تفنگها شکسته باد!

غریو مردمان،

همیشه است در طنین:

که در فضا و در زمین،

طلسم شوم جنگها گسسته باد!

تفنگها شکسته باد!

(عظیم شهبال نوایی)